نظریهٔ نظم خود انگیخته

نورمن بری

ترجمهٔ خشایار دیهیمی



نظریهٔ
نظم خود انگیخته

سرشناسه: بری، نورمن پی.، ۱۹۴۴ ـ م. Barry, Norman
عنوان و نام پدیدآور: نظریه نظم خودانگیخته/ نورمن بری؛ ترجمه خشایار دیهیمی.
مشخصات نشر: تهران، نشر نی، ۱۳۸۷.
مشخصات ظاهری: ۱۱۱ ص.
شابک: 978-964-185-034-2
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
یادداشت: کتابنامه: ص. [۹۷] ـ ۱۰۲.
موضوع: آزادیخواهی. اخلاق سیاسی. سیستم‌های خودسامان‌ده.
شناسه افزوده: دیهیمی، خشایار، ۱۳۳۴ ـ
رده‌بندی کنگره: ۱۳۸۷ ۶ ن ۴۴ ب / JC ۵۷۴
رده‌بندی دیویی: ۳۲۰/۵۱
شماره کتابشناسی ملی: ۱۲۹۷۶۶۰

نظریهٔ نظم خود انگیخته

نورمن بری

ترجمهٔ خشایار دیهیمی



نشر نی



نظریهٔ نظم خودانگیخته

نورمن بَری

مترجم خشایار دیهیمی
چاپ اول تهران، ۱۳۸۷
تعداد ۲۲۰۰ نسخه
قیمت ۲۰۰۰ تومان
لیتوگرافی باختر
چاپ اکسیر
ناظر چاپ بهمن سراج

شابک ۲ ۰۳۴ ۱۸۵ ۹۶۴ ۹۷۸

www.nashreney.com

فهرست مطالب

مقدمه:
احیای نظریهٔ نظم خودانگیخته در سال‌های اخیر

نظریهٔ نظم خودانگیخته سابقهٔ دیرینی در تاریخ اندیشهٔ اجتماعی دارد، با این‌همه به‌درستی می‌توان گفت، تا یک دهه پیش، این اندیشه در علوم اجتماعی قرن بیستم به محاق رفته بود. در طول این دوره، نظریهٔ نظم خودانگیخته ــ یعنی این نظریه که چیزهایی که در یک نظام اجتماعی نفع عمومی را تأمین می‌کنند حاصل نیروهایی خودانگیخته هستند که ورای کنترل مستقیم انسان‌ها هستند ــ با آموزه‌هایی کنار رانده شده بودند که می‌توان با استفاده از اصطلاح برساختهٔ فریدریش فون هایک در کتاب ***قانون، قانونگذاری و آزادی*** آن‌ها را «عقل‌گرایی ساختمان‌گر»(۱) نامید. بی‌تردید جذّابیّت این انگارهٔ رقیبِ اِنگارهٔ نظم خودانگیخته، یعنی انگارهٔ عقل‌گرایی، تا حدود زیادی از موفقیت علوم طبیعی نشأت می‌گرفت که شیوه‌های مألوفشان کنترل، پیش‌بینی دقیق، و آزمایش بود. همین شیوه‌ها هستند که جاذبهٔ مقاومت‌ناپذیری برای آن **نخوت** انسانی دارند که تداعی‌کنندهٔ منافع تمدن انسانی هستند، تمدنی که از این منظر حاصل نظم خودانگیخته نیست بلکه حاصل حرکت آگاهانه به‌سوی اهداف از پیش تعیین‌شده است. بدبختانه حاصل عقل‌گرایی ساختمان‌گر را بیش از هر جای دیگر می‌توان در اقتصاد

مشاهده کرد. می‌گویم بدبختانه، نه صرفاً به این دلیل که همهٔ کوشش‌ها برای هدایت اقتصاد کراراً به شکست انجامیده است بلکه در ضمن به این دلیل که علم اقتصاد بیش از هر علم دیگری در پروراندن نظریهٔ نظم خودانگیخته نقش داشته است.



در ده سال گذشته شاهد احیای فلسفهٔ اقتصادی لیبرالیسم کلاسیک بوده‌ایم؛ در واقع، هایک، مدعی اصلی نظریهٔ اقتصادی نظم خودانگیخته، در سال ۱۹۷۴ جایزهٔ نوبل در زمینهٔ علوم اقتصادی را به دست آورد. اما آن همراهان ضروری این نظریهٔ اقتصادی، یعنی فلسفهٔ حقوق و نهادهای اجتماعی، اساساً در نظام موجود علوم اجتماعی کنار گذاشته شده و نادیده گرفته شده‌اند. این بی‌توجهی علی‌رغم این واقعیت رخ داده است که، مثلاً، عمدهٔ آثار خود هایک در سی سال گذشته شامل بازسازی نظریهٔ فلسفهٔ اجتماعی لیبرالیسم کلاسیک بوده است و علی‌رغم این واقعیت که خود او تأکید داشته است که شناخت اصول اقتصادی تخصیص منابع به‌تنهایی برای فهم نظم یک جامعهٔ آزاد کافی و وافی نیست. در واقع، دلبستگی امروزین به تخصصی کردن علوم اجتماعی خودش مانعی است برای پذیرش آموزهٔ تحول و تکامل خودانگیخته، دقیقاً به این دلیل که این نظریه می‌خواهد راه‌های اتصالی پیدا کند میان خطوط مرزی مصنوعی بسیاری که میان این رشته‌های دانشگاهی کشیده شده است.

عناصر اصلی در نظریهٔ نظم خودانگیخته

ساده‌ترین راه بیان تز اصلی نظریهٔ نظم خودانگیخته این است که بگوییم این نظریه مربوط به تنظیماتی در جامعه، یا نظم‌های وقایع، است که (۱) حاصل تمهیدات عامدانهٔ انسان‌ها نیستند (مثل مجموعه قوانین مدون یا یک نقشهٔ اقتصادی هدایت‌کننده)، و (۲) شبیه پدیده‌های مطلقاً **طبیعی** هم نیستند (مثل آب و هوا، که کاملاً مستقل از مداخلهٔ انسان‌هاست). کلمات **قراردادی** و **طبیعی** به آن دو نظم اشاره‌شده در فوق دلالت می‌کنند، حال آنکه «قلمرو سوم»، یعنی تنظیمات **اجتماعی**، شامل نهادها و ورزه‌هایی می‌شود که حاصل عمل انسانی هستند اما نه حاصل یک نیت انسانی خاص ازپیش‌معلوم.(۲)

«دست نامرئی»، الگوهای اجتماعی، و فردگرایی متدولوژیک

علی‌رغم پیچیدگی جهان اجتماعی، که به نظر می‌رسد سد راه وجود تنظیماتی است که بتوان با مشاهدهٔ تجربی مشخصشان کرد، یک نظم فرضی هست که می‌توان آن را از دل گرایش‌ها، اعمال، و عقاید افراد استخراج کرد و این نظم قدرت توضیحی زیادی هم دارد. آن‌چه در نظریهٔ نظم خودانگیخته بسیار مهم است این است که نهادها و ورزه‌هایی که این نظریه مورد پژوهش و بررسی قرار می‌دهد نوعی از الگوهای دارای اسکلت مناسب را از خود

بروز می‌دهند که به نظر می‌رسد حاصل کار یک ذهن طراح توانای همه‌چیزدان است، درحالی‌که عملاً و در واقع حاصل جمع خودانگیختهٔ عمل ذاتاً هماهنگ احتمالاً میلیون‌ها فردی است که اصلاً قصد نداشته‌اند به چنین نظم‌هایی درکل برسند. توضیح این‌گونه الگوهای اجتماعی، از زمان آدام اسمیت به بعد، نامی پیدا کرده است. به این‌گونه توضیحات ،آدام اسمیت توضیح «دست نامرئی» نام داد، چون محل ارجاع این توضیحات فرایندی است که از طریق آن «انسان به سمت یاری رساندن به تحقق اهدافی رانده می‌شود که اصلاً قصد و نیتش را نداشته است»(۳). این یکی از مدعاهای اصلی نظریهٔ نظم خودانگیخته است که ساختارهایی کلی که مورد پژوهش و بررسی قرار می‌دهد حاصل جمع اعمال افراد است. در این معنا، نظم خودانگیخته دقیقاً در بطن سنت فردگرایی متدولوژیک قرار می‌گیرد.

نظم خودانگیخته و «عقل»

نقش «عقل» در این‌جا بی‌نهایت مهم است، چون نظریه‌پردازان نظم خودانگیخته را در علوم اجتماعی عموماً به سنت ضدعقل‌گرایی مرتبط می‌کنند. اما، این بدان معنا نیست که این آموزه به هیچ‌یک از آموزه‌های ضدعقل‌گرایانه متوسل می‌شود، یا مدعی می‌شود که دوام و بقای نظام‌های اجتماعی حاصل مداخلهٔ الاهی یا نیرویی فرازمینی است که نمی‌توان توضیحی عقلانی درباره‌اش فراهم آورد. به‌عکس، موضع نظریه‌پردازان نظم خودانگیخته در این زمینه، همان موضعی است که در اصل دیوید هیوم آن را صورت‌بندی کرد. هیوم می‌گفت عقل محض و بی‌یاور بشری نمی‌تواند از پیش هنجارهایی اخلاقی و حقوقی را معین کند که لازمهٔ خدمت‌رسانی به نظمی اجتماعی هستند. علاوه بر این، هیوم معتقد بود که سنت، تجربه، و همسانی‌های کلی در طبیعت بشری به‌خودی‌خود واجد سرمشق‌هایی برای رفتار اجتماعی درست هستند. به‌عبارت‌دیگر، استدلال هیومی، بسی دور

از سنت ضدعقل‌گرایی، می‌گوید که از عقل‌گرایی باید برای «به تحلیل بردن» ادعاهای اغراق‌آمیزی استفاده کرد که فیلسوفان عصر روشنگری به عقل نسبت می‌دادند. اما در این‌جا این خطر پیش می‌آید که نکند آموزهٔ تحول و تکامل خودانگیخته به یکی از انواع نسبی‌گرایی درغلتد. حذف نقش عقل در صدور احکام کلی دربارهٔ ساختار درست نظمی اجتماعی ممکن است نظریه‌پردازان اجتماعی را به این وسوسه بیندازد که ساختار معینی از قواعد را صرفاً به این دلیل بپذیرند که حاصل فرایندهای سنتی است.

آن «عقل‌گرایی» که نظریهٔ نظم خودانگیخته با آن مخالفت فکری دارد، عقل‌گرایی ماقبل عصر روشنگری است و شاید بارزترین و بی‌پیرایه‌ترین بیانش را بتوان در آموزه‌های قانون طبیعی قرن هفدهم یافت. مثلاً، در الگویی که هابز از جامعه به دست می‌دهد، یک عقل «طبیعی» ساده واجد این توانایی در نظر گرفته می‌شود که قواعدی وضع کند که برای نظم و بقای نظم کلاً مناسب است. در چنین نظریه‌ای فرض بر این است که این عقل می‌تواند نظمی قانونی را برحسب قوانین صادرشده از جانب یک فرمان‌فرمای صاحب عزم در رأس یک نظام سلسله‌مراتبی برقرار سازد و چنین عقلی برای چنین کاری کفایت می‌کند. بنابراین، آن حکمت ذاتی پنهان در یک نظام متفرق و تکاملی به شکلی سیستماتیک در تعقیب و جستجوی ساختاری قانونی و منجمد نادیده گرفته می‌شود. این مسئله که آن دیگر نظریه‌پردازان قرن هفدهمِ قانون طبیعی نگاهی سخاوتمندانه‌تر به طبیعت بشری داشتند، و برای همین ساختارهایی قانونی را پیش نهادند که با آزادی و حقوق همخوانی بیش‌تری داشت، تغییری در واقعیت شناخت‌شناسی عقل‌گرایانه و ضد سنت‌گرایانهٔ مشترک آن‌ها نمی‌دهد.

پس، دغدغهٔ نظریهٔ نظم خودانگیخته آن دسته از «فرایندهای طبیعی» است که حاصل عقل یا قصد و نیت نیستند. مثال کلاسیک آن اقتصاد بازار آزاد است که در آن هماهنگی و همراهی اهداف و مقاصد بازیگران بی‌شمار،

که نمی‌توانند از اهداف و مقاصد جز مشتی از همشهریانشان آگاه باشند، فقط از طریق مکانیسم قیمت‌ها حاصل می‌شود. تغییر در قیمت یک کالا صرفاً یک علامت است که اطلاعاتی را به درون نظام بازمی‌گرداند که بازیگران را به صورت «اتوماتیک» قادر می‌کند این هماهنگی و همراهی خودانگیخته را که به نظر می‌آید ساخته و پرداختهٔ یک ذهن توانای همه‌چیزدان است به وجود آورند. بحران‌هایی که در نظام‌های هدایت‌شده مکرراً پیش می‌آیند در اصل بحران‌هایی مربوط به اطلاعات هستند چون الغای بازار آن طراح محوری را از شناختی اقتصادی که لازمهٔ هماهنگی است محروم می‌کند. هیچ مثال مهم‌تری از نخوت ساختمان‌گران بهتر از همین مثال شکستشان برای به تصور درآوردن نظم در فرایندی طبیعی نیست (که البته این فرایند طبیعی از جنس فرایندهای طبیعت نیست). همان گونه که هایک در «اصول نظم اجتماعی لیبرالی» می‌نویسد:

> بسیاری از مخالفت‌ها با نظام آزادی تحت قوانین عمومی ناشی از همین ناتوانیِ به تصور درآوردن همراهی و هماهنگی مؤثر فعالیت‌های بشری بدون سازماندهی عامدانه توسط هوشی فرمانده است. یکی از دستاوردهای نظریهٔ اقتصادی این بوده است که می‌تواند توضیح دهد چگونه تنظیم متقابل فعالیت‌های خودانگیختهٔ افراد از طریق بازار حاصل می‌شود، به شرطی که حد و مرز شناخته‌شده‌ای از حوزهٔ در اختیار هر فرد وجود داشته باشد.(۴)

نظم خودانگیخته و «قانون»

از این شرح و گزارش دربارهٔ عقل برای توضیح دادن نظم‌های خودانگیخته، شرح و گزارشی مطابق با آن از «قانون» به دست می‌آید. در این‌جا به مشکلاتی ریشه‌شناختی در زبان برمی‌خوریم، چون نظریه‌پردازان نظم خودانگیخته همیشه هم از اصطلاح «قانون طبیعی» برای توصیف آن دسته از

قواعدی که بر جامعه حاکم هستند، استفاده نمی‌کنند، دقیقاً به این دلیل که این عبارت، چنان‌که پیش‌تر دیدیم، یک طنین عقل‌گرایانه دارد. قانون «طبیعی» در نظریهٔ نظم خودانگیخته اشاره به تنظیماتی در جهان اجتماعی دارد که حاصل تولید و اختیارکردن قواعدی توسط انسان‌ها بوده است که با شرایطشان تطابق داشته و مناسب حالشان بوده است. بنابراین، این‌چنین قانونی (۱) انشای عقلی محض نیست که در آن ساختار نظمی حقوقی و قانونی مستقل از تجربه طراحی شده باشد؛ و (۲) قانونی وضعی بنا به انشای «مکتبی آمرانه» نیست که در آن قوانین عامدانه و آمرانه ساخته و پرداخته می‌شوند. نظریهٔ نظم خودانگیخته مدعی است که هم در قانون طبیعیِ استنتاجی و هم در قانون وضعی، ساختارهای قانونی و حقوقی بسیار کم‌تر نظم و ترتیب هماهنگ دارند و بسیار دلبخواهی و هوسکارانه هستند. این هوسکارگی دقیقاً به این دلیل پیش می‌آید که این ساختارهای قانونی و حقوقی تا حدود زیادی نظم‌های قانونی و حقوقی موجود را نادیده می‌گیرند و وابستهٔ یک ذهن برتر هستند که هم همهٔ شرایط ممکن انسانی را در ید قدرت خود می‌داند و هم قواعدی به اصطلاح مناسب را از اصول اولیه تدارک می‌بیند. به‌عکس، در نظم خودانگیخته، قواعدی مناسب هستند که بیش‌تر از آن‌که آمرانه وضع و خلق شوند کشف می‌شوند.

البته، در نوشته‌های تمام نویسندگان این سنت و مکتب، انگارهٔ پاداش اخلاقی نهفته است: یعنی، ما با مراقبت از مکانیسم‌های خودانگیخته و طبیعی و با نگاه شکاکانه به مدعاهای عقل بی‌یاور به نتایج بسیار سودمند خواهیم رسید. به‌عبارت‌دیگر، رفاه حاصل نوع خاصی از **تصادف** است. این استدلالِ شبه‌فایده‌گرایانه برای مقابله با این تز رسمی‌تر فایده‌گرایانه مورد استفاده قرار می‌گیرد که خیر عمومی را می‌توان عقل‌گرایانه از جمع کردن ترجیحات افراد به دست آورد و مستقیماً با قانون وضعی متمرکز ارتقا داد. نظریهٔ نظم خودانگیخته مدعی است که پیچیدگی‌های امور اجتماعی بدین معناست که چنین پروژهٔ عقل‌گرایانه‌ای تقریباً به قطع و یقین خودشکن است،

حتی اگر بتوان فرض را بر این گذاشت که قانون‌گذاران خیرخواه و خوش‌نیت هستند. همان‌گونه که آدام اسمیت می‌نویسد: «من هرگز ندیده‌ام که کسانی که به خاطر خیر عموم در کار و تجارت مداخله می‌کنند خیر زیادی به بار آورده باشند.»(۵)

دو معنای نظم خودانگیخته: الگوهای برآمده از عدم اجبار در برابر «بقای اصلح»

یک مسئلهٔ مهم بر قدرت توضیحی آموزهٔ نظم خودانگیخته تأثیر زیادی دارد. در این مسئله این واقعیت محوریت دارد که این نظریه دو معنای مرتبط به هم دارد، که نویسندگان مورد بحث ما آن‌ها را به‌روشنی از هم متمایز نکرده‌اند. در یک معنا، ما از نظم خودانگیخته‌ای صحبت می‌کنیم که اشاره به یک ساختار پیچیدهٔ مجموعی دارد که حاصل اعمال غیراجباری افراد است، حال آن‌که در معنای دیگر از رشد تکاملی قوانین و نهادها سخن می‌گوییم، رشدی تکاملی از همان نوع فرایند داروینی «بقای اصلح» (و قیاس بیولوژیکی در این‌جا نامتناسب نیست). در این هر دو معنا، ما ساختارهایی اجتماعی را توصیف می‌کنیم که از این لحاظ شبیه هم هستند که طراحی آگاهانه‌ای ندارند و مستقل از ارادهٔ ما شکل می‌گیرند، اما توضیحاتی که از این دو معنا برمی‌آید بسیار متفاوت هستند.(۶) یکی از روایت‌ها نشان می‌دهد که چگونه نهادها و ورزه‌ها می‌توانند به نحوی علّی-پیدایشی برآیند، حال آن‌که روایت دیگر نشان می‌دهد که این نهادها و ورزه‌ها چگونه می‌پایند.

شاید بتوانیم این دو معنای متفاوت نظم خودانگیخته را با مقایسهٔ نظم بازار و نظم قانونی-حقوقی نشان دهیم. توضیح «دست نامرئی» در مورد ظهور نظم بازار کاملاً قانع‌کننده است، چون مکانیسمی در کار است، یعنی مکانیسم نظام قیمت‌ها، که آن هماهنگی و همراهی لازم را به بار می‌آورد. اما، بسیار آشکار است که مکانیسمی مشابه برای به وجود آوردن نظم سیاسی و حقوقی-قانونی لازم برای همراه و هماهنگ شدن اعمال فردی

وجود ندارد. بنابراین، آن نظام قانونی-حقوقی که یک جامعه با باهماد دارد پاینده است، اما ضرورتاً منتهی به نظم فرضی لیبرالیسم کلاسیک نمی‌شود. فرایندهای تکاملی طراحی‌نشده کاملاً ممکن است به بن‌بست برسند، و برای گریز از این بن‌بست‌ها ممکن است لازم باشد، که در قیاس با آن‌چه نظم خودانگیخته به ذهن متبادر می‌کند، از عقل استفادهٔ بسیار گسترده‌تری به عمل آید.

مکتب مدرسی و بازار در مقام نظم خودانگیخته

هایک همیشه مدعی بوده است که توضیح او در مورد نظام اجتماعیِ کم‌وبیش خود-تصحیح‌گر، دنبالهٔ یک سنت طولانی است. هایک در عین این‌که اذعان دارد که حتی گمانه‌زنی در مورد سرآغاز این سنت کاری عبث است، غالباً مدرسیان اسپانیاییِ آغازین را بنیان‌گذاران نظریهٔ نظم خودانگیخته معرفی می‌کند.

«مکتب سالامانکا»: اندیشهٔ اقتصادی مَدرسی و بازار

زمانی بود که حکمت رایج دربارهٔ مکتب مدرسی این بود که این فلسفهٔ اخلاق عقل‌گرایانه، که بر فضیلت تأکید می‌کرد، و مثلاً، رباخواری را محکوم می‌کرد نمی‌توانسته نظریه‌ای تولید کند که به شکل سیستماتیک پیگیر تنظیماتی اجتماعی باشد که از پیگیری منافع شخصی برمی‌آید. اما در طول سی سال گذشته، داستان این مکتب به‌کلی از نو نوشته شده است به ترتیبی که تفسیر دقیق‌تری از آموزهٔ عمومی مدرسیان به دست می‌دهد و طبق این تفسیر مکتب مدرسی پیشاپیش خبر از نظریه‌های فردگرایانهٔ بعدی می‌داد. این مطلب در مورد نظریهٔ اقتصادی این مکتب هم صادق است، زیرا تحلیل دقیق آن آشکار

می‌کند که این مکتب به نظریهٔ ارزش ذهنی یا شخصی[1] پایبند بوده است و فهمی دقیق از آن داشته است و از جملهٔ دیگر چیزها، به رقابت اقتصادی، و نظریهٔ مقداری پول قائل بوده است. فلسفهٔ اقتصادی مدرسی در قرن شانزدهم در اسپانیا بود که به اوج خود رسید. جایی که متأله‌ـاقتصاددانانِ «مکتب سالامانکا» نخستین نظریهٔ عمومی ارزش را پروراندند، نظریه‌ای که هم شامل کالاها و پول می‌شد، و هم قانون طبیعی سنتی کاتولیک را دربر می‌گرفت که آموزه‌ای اقتصادی را تعلیم می‌داد که با نیازهای جامعهٔ تجاری روبه‌رشد تطابق بیش‌تری داشت. این تشابه میان اندیشهٔ مدرسی و نظریهٔ اقتصادی قرن نوزدهمی چنان است که بیراه نیست اگر بگوییم که اقتصاد ذهن‌گرا جریانی پیوسته بوده است که از قرن سیزدهم شروع شده و به کارل منگر و مکتب اتریشی علم اقتصاد رسیده است، و دل‌مشغولی به نظریهٔ ارزش عین‌گرایانهٔ هزینهٔ کار در علم اقتصاد «کلاسیک» چیزی زائد و انحرافی و موجب اتلاف وقت بوده است. یوزف شومپتر، که یکی از نخستین کسانی بود که اقتصاد مدرسی را برای جهان مدرن بازآفرینی کرد، در ***تاریخ تحلیل اقتصادی***، می‌نویسد که تنها چیزی که در آموزهٔ مدرسی جایش خالی بود مفهوم سود ناخالص بود.(۷) همچنین این شومپتر بود که دریافت فلسفهٔ قانون طبیعی کاتولیک اساساً فایده‌گرایانه بود و دغدغه‌اش توجیه نهادهای بشری، نظیر مالکیت، براساس نفع عمومی بود، و مفهوم «عقل» نزد مدرسیان متأخر عقل «جامعه‌شناختی» بود و نه عقل انتزاعی. هدف عقل ردگیری تنظیماتی بود که وقتی خودشان را نشان می‌دهند که انسان‌ها به حال خود واگذاشته شوند تا تمایلات طبیعی خودشان را دنبال کنند.

علاوه بر شومپتر، آثار رمون دو روور و مارجری گرایس هاچینسن از آثار پیشگامانه در بازیابی علم اقتصاد مدرسی بودند.(۸) از آثار آنان به‌روشنی برمی‌آید که، اگرچه عناصری از نظریه‌های هزینهٔ تولید در علم اقتصاد

1. subjective value

مدرسی وجود داشت، اما نظر غالب (که می‌توان رد آن را از خلال آثار توماس آکویناس تا به ارسطو و قدیس آوگوستینوس پی گرفت) این بود که ارزش یک کالا چیزی نهفته در ذات کالا نیست، بلکه حاصل «برآورد جمعی» یا عقیدهٔ شخصی و ذهنی، و کمیابی آن کالاست. (البته کمیابی بنا به تصور رایج زمانه). بنابراین، قیمت «عادلانه» آن قیمت رقابتی بود که از دل تعامل میان عرضه و تقاضای ذهنی برمی‌آمد. همان‌گونه که دیگو دوکوورابیاس (۱۵۷۲-۱۵۱۲) می‌گوید: «ارزش یک قلم کالا بستگی به سرشت ذاتی آن ندارد، بلکه موکول به برآورد افراد است، حتی اگر این برآورد احمقانه باشد. بنابراین در هند، گندم گران‌تر از اسپانیاست، چون افراد ارزش زیادی برای گندم قائل‌اند، اگرچه ماهیت گندم در هر دو منطقه یکی است»(۹). عنصر «اخلاقی» در این نظریه ربطی به این اندیشهٔ اخلاق‌گرایانه ندارد که قیمت باید با هزینهٔ کار متعادل باشد، بلکه به این استدلال بازمی‌گردد که قیمت «عادلانه» فقط در شرایطی بروز پیدا می‌کند که رقابت کم‌وبیش کامل باشد (مدرسیان در واقع منتقدان بسیار سرسخت انحصار بودند)، و نیز در جایی‌که فریب، کلاهبرداری، یا زور حاکم نباشد. یکی از دلایل این‌که مدرسیان تمایلی نداشتند به جای نظریهٔ ارزش ذهنی به نظریهٔ هزینهٔ تولید بگروند این بود که چنین نظریه‌ای بهانه‌ای به دست بازرگانان می‌داد که قیمت‌ها را از سطح قیمتی که بازار معین می‌کند بالاتر ببرند و به این ترتیب مصرف‌کنندگان را غارت کنند.

مولینا: بازار و فلسفهٔ اخلاق قانون طبیعی

نخستین مدافعان و مبلغان ذهن‌گرایی بودیدان (۱۳۵۸-۱۳۰۰)، ساراویا دلاکاله (حدود ۱۵۴۰) و دومینگو دسوتو (۱۵۶۰-۱۴۹۰) بودند؛ اما کسی که آشکارتر از همه نظر رقابتی را تشریح کرد فردی پرتغالی بود به نام ژزوئیت لوئیس دمولینا (۱۶۰۰-۱۵۳۵). مولینا که از اعضای مکتب سالامانکا بود، درضمن فهم تحلیلی پیشرفته‌ای از رقابت ارائه کرد.(۱۰) دستاوردهای این

نویسندگان عنصر اخلاقی‌سازی در علوم اجتماعی کاتولیکی را تخفیف داد و تعدیل کرد و نشان داد که ورزه‌های معمول در عالم تجارت به‌هیچ‌روی خلاف «طبیعت» نیستند.

مکتب سالامانکا در شکستن الاهیات اخلاقی در نظریهٔ پول هم موفق بود. ژان بودَن (۱۵۳۰-۱۵۹۶)، نظریه‌پرداز سیاسی فرانسوی، را معمولاً نخستین کسی می‌دانند که نظریهٔ مقداری پول را صورت‌بندی کرد، اما حالا می‌دانیم که مدرسیان اسپانیایی بودند که در این زمینه فضل تقدم داشتند. تحت تأثیر بالارفتن سطح قیمت‌ها، که نتیجهٔ سرازیر شدن سیل‌وار طلا و نقره از «جهان جدید» بود، مارتین دآسپیلکوئتا (۱۴۹۳-۱۵۸۷)، در ۱۵۵۶ نوشت که «پول در جایی و در زمانی که کمیاب می‌شود نسبت به جایی و زمانی که وفور دارد ارزش بیش‌تری پیدا می‌کند.»(۱۱) اما یک بار دیگر، این مولینا بود که به شکلی سیستماتیک توضیح ارزش پول را در چارچوب نظریهٔ عمومی ارزش جای داد و نظریه‌ای دربارهٔ ارز خارجی پروراند که پیشاپیش خبر از آموزهٔ قدرت خرید برابر می‌داد. یکی از پیامدهای این نکتهٔ اخیر این بود که سود حاصل از مبادلات میان ارزهای خارجی رباخواری محسوب نمی‌شد و بنابراین خلاف قانون طبیعی نبود. مولینا درضمن نشان داد که ارزش پول ضرورتاً غیرثابت است و «مهار کردن پول می‌تواند صدمهٔ زیادی به جمهور برساند»؛(۱۲) بنابراین باید گذاشت ارزش آن آزادانه تغییر کند.

البته گفتن این‌که عناصر مهمی از نظریهٔ مدرن ارزش در نظریهٔ مکتب مدرسی وجود داشت به این معنا نیست که این اقتصاددانان لیبرال‌هایی کلاسیک بودند. درست است که قیمت عادلانه همان قیمت بازار بود اما در قانون طبیعی توجیهات گسترده و فراوانی برای به تعلیق درآوردن بازار و تنظیم اجتماعی قیمت‌ها وجود دارد، خصوصاً در ایام قحطی و در حالت‌های فوق‌العاده و اضطراری. دِروور می‌پذیرد که چون آموزهٔ مدرسیان مداخله در بازار را برای محافظت از خریداران و فروشندگان مجاز می‌شمرد همین می‌تواند جوازی برای به تعلیق درآوردن کلی نظام رقابتی باشد.(۱۳) یقیناً،

نظریهٔ اقتصادی مدرسیان پیوند نزدیکی با فلسفهٔ اخلاق و قانون طبیعی داشت تا بتواند یک نظریهٔ سیستماتیک دربارهٔ نظم بازاری **خود-تنظیم‌گر** بپروراند. مارجری گرایس هاچینسن، در آثار متأخرش، مدعی می‌شود که نظریه‌ای در باب هماهنگی کلی نظم بازار در نزد مدرسیان قرن شانزدهمی اسپانیایی وجود نداشت و چنین نظریه‌ای تا ۱۶۶۵ ظهور و بروز پیدا نکرد، تا آن‌که در این سال فرانسیسکو سنتانی در اثرش این نظریه را طرح کرد.(۱۴)

اما بسیار بجا و مهم است که توجه کنیم دو دانشور برجسته، شومپتر و هایک، هر دو، نظریهٔ اجتماعی مولینا را آموزه‌ای در باب قانون طبیعی قلمداد می‌کنند که نگاهش معطوف به عقل‌گرایی قرن هفدهمی نیست، بلکه معطوف به نظریهٔ نظم خودانگیخته است. علم اقتصاد مولینا پژوهشی است دربارهٔ طبیعت، در این معنا که وقایع نوعی توالی دارند که در صورتی رخ می‌دهند که **«به آن‌ها اجازه داده شود که خودبه‌خود و بی‌هیچ اخلالی کار کنند»**.(۱۵) در این‌جا به نظر می‌آید که اصول قانون طبیعی کم‌تر حاصل تحمیل عقل بی‌یاور است تا پیامدهای یک طبیعت سخاوتمند.

ظهور حقوق عرفی

با ظهور حقوق عُرفی در انگلستان بود که اشارات مدرسیان به یک قانون طبیعی ضدعقل‌گرایانه بدل به یک رویهٔ قضایی یا علم حقوق قائم‌به‌ذات شد. در این دگرگونی چهرهٔ شاخص سرمتیو هیل (۱۶۰۹ـ۱۶۷۶) است؛ زیرا او در استدلالش برله حقوق عرفی علی‌الخصوص این ادعا را مطرح کرد که در این حقوق حکمت و عقلانیت درونی مهم‌تری نهفته است تا در نظریه‌های ضدسنت‌گرایان و پیشینی قانون، دقیقاً به این دلیل که این حقوق عرفی واقعیات و شرایطی را در خود جای می‌دهد که از دسترس عقل بی‌یاور خارج است. او به هنگام شرح و توضیح این استدلالش، سنتی را در علم حقوق آغاز کرد که ما معمولاً آن را به آدام اسمیت و ادموند برک، و امروزه، به هایک نسبت می‌دهیم. اعتقاد اصلی این نویسندگان این است که قوانین اصیل، در هر یک از معانی‌شان، کشف می‌شوند و نه وضع.

مهم‌ترین استدلال هیل علیه عقل‌گرایی در قانون در شکل پاسخ‌دهی به ***گفتگویی دربارهٔ قوانین عرفی*** هابز آمده است و سرویلیام هولدزورث به‌درستی آن را در جلد پنجم ***تاریخ قانون در انگلستان*** آورده است(۱۶). در میان دیگر آثار هیل، اثری هم هست به نام ***تاریخ حقوق عرفی*** که در ۱۷۱۵ به چاپ

رسیده است و در آن سبک استدلال شبیه همان استدلالی است که در پاسخش به هابز آورده بود.

هیل علیه هابز: دربارهٔ عقل و فرمانفرمایی

تأملات هیل دربارهٔ نظام هابز حاوی دو بخش است: یک بخش به نقش عقل در قانون می‌پردازد و بخش دیگر شامل نقدی است بر روایت هابزی از فرمانفرمایی.

در بخش اول دربارهٔ عقل و قانون، هیل آشکارا یک نظر تجربی و تاریخی را دربارهٔ قانون طرح می‌کند. هیچ یک از مجموعه‌های قوانین نمی‌تواند برساختهٔ استدلال انتزاعی محض باشد، زیرا پیچیدگی فوق‌العادهٔ فرایندی حقوقی و قانونی ارائهٔ عناصر آن را در چند اصل ساده ناممکن می‌کند. بنابراین، فهم قانون مستلزم عقلی «مصنوعی» است، و نه یک استدلال قیاسی انتزاعی از آن نوعی که فیلسوفان انجام می‌دهند. عقل‌گرایی به شکست می‌انجامد چون قانون مستلزم به کار بستن اصول عمومی در موارد خاص است و این عمدتاً وابستهٔ تجربه است. به همین دلیل است که قانون بایستی قابل پیش‌بینی باشد و این یقین در آن وجود داشته باشد که مفروضاتش متکی بر تجربه و چیزهای دانسته است. در استدلالی پیشگامانه، که بعدها هایک آن را معروف خاص و عام کرد، هیل می‌گوید ما چون جاهل هستیم به تجربه‌ها رجوع می‌کنیم و بهتر است به مجموعه‌ای از قواعد پایدار و شناخته‌شده تکیه کنیم «اگرچه دلایل موردی برای تأسیس قواعد ظاهراً [به چنین قواعدی تکیه] نمی‌کنند.»(۱۷) علاوه بر این، در حمله‌ای محافظه‌کارانه به اصلاحات قانونیِ به‌اندازهٔ کافی نیندیشیده، هیل نظم اجتماعی را به یک موجودیت ارگانیک تشبیه می‌کند که می‌تواند متحمل صدمات پیش‌بینی‌ناشده به اجزای تشکیل دهنده‌اش شود، به‌شرطی‌که عقل محض می‌توانست معیاری برای نوآوری باشد. علت این‌که چنین است این است که ذهن نمی‌تواند کلیت نظام اجتماعی را درک کند، نظامی که خودش حاصل اذهان بسیار است. هیل

می‌گوید: «این دلیلی است برای من که قانونی را ترجیح دهم که بنابر آن قلمرو پادشاهی توانسته است چهار یا پنج قرن آسوده‌دلانه اداره شود و ماجراجویانه به دنبال شادمانی و آرامشی نروم که فکر می‌کنم نظریهٔ تازهٔ خودِ من می‌تواند برای قلمرو پادشاهی به بار آورد...»(۱۸)

هیل در پاسخ خود به هابز دربارهٔ *فرمانروایی* دلش می‌خواهد نشان دهد که تعریف هابز برحسب فرمانروایی مطلق سیاسی هم در مورد شرایط انگلستان غیرقابل اعمال است و هم نامعقول و دور از مصلحت است. هیل می‌پذیرد که فقط پادشاه و پارلمان هستند که می‌توانند قانونی «در معنای درست آن» وضع کنند، اما دادگاه‌ها «وزن و اعتبار و مرجعیت زیادی در تفسیر، اعلام، و نشر قوانینی دارند که به حکم دادگاه‌ها قانون این قلمرو است...»(۱۹) تز حق فرمانفرمایی در این نظر هیل به شکلی کاملاً بدیهی مورد ملاحظه است که بلافاصله پس از آنکه می‌گوید فقط شاه و پارلمان هستند که حق وضع قوانین تازه را دارند این شرط را طی استدلالی مبسوط پیش می‌گذارد که نشان دهد این قدرت را قوانین طبیعی و مصلحت‌اندیشی محدود می‌کنند. هیل آشکارا «قانون» را به آزادی سنتی و مالکیت مقید می‌کند و می‌گوید که «تکلیف عدالت طبیعی دست امیران و حاکمان را می‌بندد.» بزرگ‌ترین نقص در الگوی فرمانفرمایی این است که در آن قانون منحصراً با تنفیذ آن تفسیر می‌شود.

در واقع، تقریباً قطعی است که هیل استدلال هابز را در مورد فرمانفرمایی درست نفهمیده بود. منظور هیل از فرمانفرمایی همان قدرت پادشاه بود، و برای او آسان بود که نشان دهد که پادشاه مقید به اخلاق و قانون موجود است. اما منظور هابز از نظریهٔ فرمانفرمایی‌اش این بود که در هر نظام قانونی بایستی یک نفر یا یک هیئت عالی باشد که بتواند منطقاً هر شکلی به خودش بگیرد، و خالق همهٔ قوانین باشد، که هیچ قانون دیگری هم نتواند آن را مقید و محدود کند. بنابراین، صحبت از فرمانفرمایی نامحدود در این معنا که تابع قانون طبیعی باشد در دل خودش تناقضی دارد.

در واقع، مفهوم «فرمانفرمایی پارلمانی» به همین ترتیب بود که تکوین

یافت و همین مشکلاتی را پیش روی نظریه‌های ضدساختمانگر و تکاملی قانون قرار می‌دهد: چون این برآمدن بی‌طرح و نقشهٔ پیشین پارلمان‌های دارای قدرت نامحدود بود که در بریتانیا این‌همه به سست کردن خود حقوق عُرفی انجامیده است. درست است که بیهوده است در کل هیل را در این مورد محکوم کنیم، اما بسیار مهم است که توجه کنیم پیامدهای روایت‌های افراطی او از سنت‌گرایی چه بوده است. چون سنت‌گرایی افراطی می‌تواند نظریه‌پرداز اجتماعی را به پذیرش نهادهایی که فرایندهای تاریخی را به سلامت از سر گذرانده‌اند و صرفاً به این دلیل که پاییده‌اند و مانده‌اند، بکشاند، اگرچه حتی «عقل» می‌تواند نامناسب بودن چنین نهادهایی را برای نظم لیبرالی نشان دهد.

شرور شخصی، خیرهای عمومی

ماندویل: نفع شخصی و دست نامرئی

برنارد ماندویل (۱۶۷۰-۱۷۳۳) را غالباً یکی از اصلی‌ترین طلایه‌داران اندیشه‌های بدیع در علم حقوق، علم اقتصاد، و فلسفهٔ اجتماعیِ به اصطلاح «روشنگری اسکاتلندی» می‌دانند. اما ماندویل نظریه‌های اجتماعی‌اش را در لباس مبدل اثبات وقیحانهٔ خیرهایی اجتماعی عرضه کرد که از انگیزه‌های شرورانه و خودخواهانه نشأت می‌گیرند. ماندویل می‌گفت پیشرفت و شکوفایی با فضایل اخلاقی سنتی سازگاری ندارد و همهٔ اعمال بشری، علی‌رغم ظاهر محبت‌آمیز نوع‌دوستانه‌شان، مطلقاً خودخواهانه هستند. ماندویل از مفروضاتی روان‌شناختی، که بی‌شباهت به مفروضات هابز نبودند، نظریه‌ای اجتماعی ساخت و پرداخت که شامل عناصری از اقتصاد «لسه فر»، طرح کلی اولیه‌ای از تقسیم کار، و به تعبیر هایک، روایتی ابتدایی از توضیح «دست نامرئی» در مورد نظام اقتصادی متعادل‌کننده و نظریهٔ تحول و تکامل خودانگیختهٔ قواعد و نهادها بودند. درست است که نویسندگانی نظیر هیوم و آدام اسمیت بیش‌تر دلشان می‌خواست آموزه‌های اخلاقی ماندویل را رد کنند، اما در واقع، بیش از آنی که حاضر بودند اقرار کنند از نظریهٔ کلی اجتماعی او تأثیر پذیرفتند.

«حکایت زنبورها»ی ماندویل: شهوات و منافع

حکایت زنبورها: یا شرور شخصی، خیرهای عمومی بار اول در ۱۷۰۵ به صورت یک شعر به چاپ رسید که عنوانش ***غوغای کندو: یا اراذلی که شریف می‌شوند*** بود. در زمان انتشار این شعر، مبارزه‌ای آتشین برای خلاص کردن انگلستان از شرور، تجمل، گناه، و فساد، و تشویق مردم برای روی آوردن فداکارانه به فضیلت و خیر عمومی در جریان بود. برای همین بود که ماندویل مدعی شد که پیشرفت و شکوفایی دقیقاً موکول به دنبال کردن همین شرور است:

مفرداتش همه شر بود
لیک ترکیب آن چو بهشت

و استدلال او که اعمال شرورترین و پست‌ترین افراد به بهروزی یاری می‌رساند چنین بیان شده بود:

بدترین در میان کثیر
خیردارد ز بهر نظیر

چنین استدلالی به نظر مخاطبانی که نفع عمومی را به فضیلت و فداکاری و ایثار ربط می‌دادند وقیحانه و زشت می‌آمد.

در ۱۷۱۴ این شعر تحت عنوان ***حکایت زنبورها*** با یک رسالهٔ ضمیمهٔ مفصل به نثر، که تفسیری دربارهٔ جنبه‌های مختلف این حکایت بود، دوباره به چاپ رسید. چاپ‌های متوالی بعدی با مطالب اضافی در طول دههٔ ۱۷۲۰ منتشر شدند؛ چاپ آخر کتاب در دوران حیات ماندویل در ۱۷۳۲ منتشر شد(۲۰). هر تفسیر خاصی هم که از نظریهٔ اجتماعی ماندویل به دست داده شود، باز اهمیت انقلابی استدلال ماندویل در این است که می‌گوید «شهوات» انسان‌ها برآشوبنده و صدمه‌رسان نیستند و لازمهٔ نظم سرکوب غرایز انسانی

نیست بلکه صرفاً مقابله با آن‌ها در یک چارچوب معین است. بازشناختن ارزش شورها و شهوات یک گام اساسی در تکوین فلسفهٔ اجتماعی سرمایه‌داری بود. ماندویل اگرچه، برخلاف بسیاری از فیلسوفان متأخر، نگاه سنتی به فضیلت نهفته در ایثار و فداکاری و سرکوب غرایز پست‌تر انسانی را رد نمی‌کرد، اما بر این گمان بود که نه فقط اکثر انسان‌ها قادر نیستند به چنین فضیلتی برسند، بلکه دنبال کردن این فضیلت به‌سرعت منجر به فقر و فاقه می‌شود. چون تجارت بستگی به «خودخواهی» دارد پس نمی‌تواند با فضیلت سازگاری داشته باشد.(۲۱)

اما رفتن به دنبال شرور به نحوی پارادوکسی منجر به پیشرفت می‌شود چون مصرف را بالا می‌برد و مؤید پیشرفت در تقسیم کار است («... چه تعداد از مردمان، چه کسب و کارهای مختلفی، و چه تنوعی از مهارت‌ها و ابزارها بایستی به‌کارگرفته شوند تا عادی‌ترین پارچهٔ یورکشری تولید شود»). عادت به «تجمل»، که بسیاری محکومش می‌کنند چون منجر به افزایش واردات خارجی کالاهایی می‌شود که می‌گویند غیرضروری است، از نظر ماندویل کاملاً بی‌صدمه است. او در ردیه‌اش بر «بولیونیست‌ها»[1] روایتی ابتدایی از روند ذاتاً متعادل‌کنندهٔ تجارت بین‌المللی آزاد به دست داد: «خریدن، نوعی مبادله است، و هیچ ملتی نمی‌تواند کالاهایی را از دیگران بخرد که آن دیگران چیزی را از آن ملت نخریده باشند...»(۲۲)

نقش ماندویل در نظریهٔ نظم خودانگیخته

اما این اخلاقیات یا اقتصاد نیست که به نظریه‌پردازان اجتماعی قرن بیستم تفهیم کرده است که اثر ماندویل بخشی از سنت نظم خودانگیخته است. مثلاً، هایک آن نظریهٔ اجتماعی را که ماندویل از اصل نفع شخصی و خودخواهی برساخته است صرفاً نمونه‌ای از نظریه‌های کلی‌ای نمی‌داند که

1. bullionists

توضیح می‌دهند چگونه یک ساختار جمعی منسجم می‌تواند به شکلی تصادفی از دل اعمال افراد برآید، چه این افراد نوع‌دوست باشند چه خودخواه.

آری، در ***حکایت زنبورها*** قطعات بسیاری هست که این فکر را القا می‌کنند که هم (۱) ساختارهای جمعی می‌توانند به شکلی غیرعامدانه سر برآورند و هم (۲) قوانین و نهادهای پایدار بیش‌تر از آن‌که محصول طراحی باشند محصول تحول و تکامل هستند. بحث ماندویل دربارهٔ تجارت آزاد یکی از مثال‌ها در مورد (۱) است. در مورد (۲)، هایک مدعی است که ماندویل توضیح می‌دهد چگونه قوانین محصول تجربه و حکمت هستند تا عقل بی‌یاور:

> چیزهایی که کار یک نفر یا یک نسل هستند بسیار اندک‌اند؛ بخش اعظم آن‌چه هست محصول کار مشترک یا سالیان متمادی است.(۲۳)

همچنین گواهی‌هایی هست که ماندویل وظیفهٔ نظریهٔ اجتماعی را بازساختن آن دسته از «وقایع به‌هم‌پیوسته»ای می‌دانست که از نظر آدم‌های عامی «نزدیک‌بین» پنهان هستند، کسانی که «در زنجیرهٔ علل به‌ندرت می‌توانند چیزی بیش از یک حلقه از زنجیر را ببینند.»

اما این تز که ماندویل طلیعه‌دار آدام اسمیت بود معارضان جدی دارد. یاکوب وینر(۲۴) این بحث را پیش کشیده است که نظریهٔ اجتماعی ماندویل نظریه‌ای گرامی‌دارندهٔ نظم خودانگیخته نیست، بلکه به‌عکس، بر تصنع و ساختگی بودن در توضیح تنظیمات اجتماعی تأکید می‌ورزد. علاوه بر این، وینر مدعی است که تکیه بر فردگرایی و نفع‌پرستی شخصی اقتصادی در مقام نیروهای تعیین‌کننده در تولید ثروت همان‌قدر جزو خصیصه‌های اندیشهٔ مرکانتیلیستی بود که جزو خصیصه‌های اندیشهٔ آدام اسمیت، و ماندویل دراساس مرکانتیلیست بود چون اعتقاد داشت که با شیوه‌های سیاسی است که غرایز پست‌تر بشر به سمت نفع عمومی هدایت می‌شوند. این نظر با

پژوهش‌های اخیرتر تاماس هورن(۲۵) بیش‌تر تقویت می‌شود. هورن در اثر تحقیقی‌اش مدعی می‌شود که در آثار ماندویل نظریهٔ اصیلی دربارهٔ خودانگیختگی نمی‌توان یافت و هیچ نکته‌ای در آثار او دربارهٔ حدود و ثغور نظری درگسترهٔ فعالیت دولت وجود ندارد، و آموزهٔ «لسه‌فر» در نظر ماندویل محدود به اِعمال آن بر طبقات مالک می‌شد.

بی‌تردید می‌توان نقل‌قول‌های فراوانی از **حکایت زنبورها** آورد که در آن‌ها به نظر می‌رسد که تنظیمات اجتماعی بستگی به زیرکی سیاستمداران دارد و قطعاً این هم راست است که وینر برای اثبات ادعای خود سخت بر این ادعای ماندویل تکیه می‌کند که نظم حاصل آن «تدابیر زیرکانه‌ای است که سیاستمداران ماهر با کمک این تدابیر شرور شخصی را بدل به خیر عمومی می‌کنند.»(۲۶) علاوه بر این، ماندویل مکرراً تصریح می‌کند که انسان «طبیعتاً غیراجتماعی» است و چنین تصریحی این معنا را می‌رساند که نظم باید با مهارت برساخته شود، و این رگه‌ای هابزی در نظر ماندویل را عیان می‌کند که با تفسیر هایکی اصلاً همخوانی ندارد. اما خیلی از این بحث‌ها بستگی دارد به این‌که زبان ماندویل را چگونه تفسیر کنیم، و موریس گلدسمیت شاید حق دارد که می‌گوید عبارت «سیاستمدار ماهر» به معنای اشاره به یک «شخص» نیست، بلکه اشاره به یک «نظام» دارد که می‌تواند کم‌وبیش تنظیمی درونی داشته باشد.(۲۷) اما گلدسمیت با این نکته هم موافق نیست که نظام، تنظیمی کاملاً درونی دارد و ممکن است عامدانه و با عمل انسانی در تنظیمات نظام دست برد. به هر صورت، تفسیر «درست» از آثار ماندویل هرچه باشد، باید پذیرفت که نویسندگان بعدی، که مدعی پایبندی به سنت کلاسیک لیبرالی بودند و ادعایشان اعتبار قطعی‌تری دارد، بی‌تردید از شیوهٔ تفکر ماندویل تأثیر پذیرفته بودند، حتی اگر حاضر نبودند به چنین چیزی اقرار کنند.

جوسایا تاکر
(۱۷۱۲ـ۱۷۹۹)

جوسایا تاکر، رئیس دانشگاه کلاستر، همراه با ماندویل، یکی از پیشگامان آدام اسمیت به شمار می‌آید (اگرچه او و آدام اسمیت کاملاً هم‌عصر بودند ولی نوشته‌های اقتصادی اصلی او(۲۸) پیش از **ثروت *ملل*** آدام اسمیت منتشر شدند). اما باز هم اصالت سهم او در پروراندن نظریهٔ نظم خودانگیخته مورد تردید است. بسیاری از نویسندگان در مورد عناصر مرکانتیلیستی و دولت‌گرایانه‌ای که در نوشته‌های تاکر هستند تفاسیری عرضه کرده‌اند و وینر مدعی است که، علی‌رغم این واقعیت که تورگو بود که نوشته‌های اقتصادی او را به زبان فرانسه برگرداند، «... این تصور را که آدام اسمیت به‌شکل محسوسی، از طریق فیزیوکرات‌ها، از تاکر تأثیر پذیرفته است باید صرفاً تیری در تاریکی دانست.»(۲۹) بااین‌حال، توصیف تاکر از ویژگی‌های اصلی نظم تجاری و تصویرپردازی پر از شور و شوق او از منافع تصادفی نشأت گرفته از خودخواهی و نفع‌جویی شخصی بر عناصر ساختمان‌گرایانه‌ای که بی‌تردید در تفکر اجتماعی او وجود دارند غلبه دارد.

آمیزهٔ تاکر از نگرش ساختمان‌گر و نظم خودانگیخته

تاکر که به توانایی دولت برای فراهم آوردن رفاه عمومی به دیدهٔ تردید

می‌نگریست، اگرچه، برخلاف برخی از لیبرال‌های کلاسیک، اعتراضی غریزی و پیشینی به مداخله‌گری دولت در اقتصاد نداشت، اما سخت به طبیعت باور و اعتماد داشت. شورها و شهوات خودانگیختهٔ انسان‌ها را می‌توان با منافع درازمدت آن‌ها تحت شرایطی متوافق کرد. بنابراین، درست است که «خودشیفتگی» بالقوه ویرانگر است، اما نکته این‌جاست که خودشیفتگی را نه باید از میان برد و نه تضعیف کرد، «بلکه باید به آن سمت و سو داد، سمت و سویی که همین خودشیفتگی را در مسیر نفع عمومی قرار دهد.»(۳۰) اما عقل در مشخص کردن اعمالی که لازم است دولت انجام دهد تا ماشین تجاری، که جز در این موارد، قدرت تنظیم خودش را دارد، همچنان منظم و مرتب کار کند، نقش دارد.

خودشیفتگی، نیکوکاری، سخاوتمندی، و «عقلِ» محدود و مقیدشده هستند که آن شیوهٔ تجاری را به بار می‌آورند که نوعی هماهنگی ایجاد می‌کند بی‌آن‌که نیازی به هدایت مرکزی داشته باشد. در نظر تاکر، تقسیم کار نمونهٔ نظام تجاری است، و تاکر نشان می‌دهد که واهمه‌ای از واردشدن دستگاه‌های خودکاری که می‌توانند موجب بیکاری شوند ندارد. افزایش جمعیت و خلق نیازهای تصنعی می‌تواند بازار را گسترده‌تر کند و خودبه‌خود موجب جذب موقت کارگران بیکار شود.

سهم اصلی تاکر در مجادلات اصلی دربارهٔ اعمال شیوه‌هایی تجاری در مورد برخی مسائل آشنا در جامعه‌ای انگلیسی بود که اندک‌اندک نخستین نشانه‌های یک نظم اقتصادی لیبرالی را از خود بروز می‌داد. او از مخالفان سرسخت انحصار و آن دسته از تنظیمات دولتی، نظیر قوانین کارآموزی، بود که به عدهٔ بخصوصی در بازار کار مزیت می‌بخشید. در استدلالی درخشان، که شاید نظیرش را فقط بتوان در **ثروت ملل** آدام اسمیت یافت، تاکر نشان داد که چگونه بازاری خودانگیخته می‌تواند هرگونه عرضهٔ اضافی کار را که می‌تواند ناشی از تسهیل چنین قوانینی باشد از میان ببرد. تاکر، که یکی از نخستین مدافعان تجارت آزاد بود، با دیوید هیوم بر سر تأثیرات تجارت آزاد

بر اقتصاد بین‌المللی وارد مناقشه شد. برخلاف ادعای هیوم در رسالهٔ *دربارهٔ پول* که می‌گفت تجارت آزاد سبب برابری ملل فقیر و ثروتمند خواهد شد، تاکر استدلال می‌کرد که مزایای طبیعی خاصی می‌توانند سلطهٔ کشورهای ثروتمند فعلی را استمرار بخشند.(۳۱)

تز تاکر نوعی امپریالیسم «اقتصادی» بود که می‌کوشید نشان دهد چگونه هدف مرکانتیلیستیِ بزرگ‌تر شدن قدرت دولت می‌تواند از طُرُق لیبرالی تأمین شود. در واقع، نظریه‌پردازان ضد تجارت آزاد در قرن نوزدهم، نظیر فریدریش لیست، دقیقاً از همین استدلال‌ها بهره می‌گرفتند تا برپا کردن موانع گمرکی توسط دولت‌های فقیرتر را توجیه کنند. در واقع، خود تاکر مخالف چنین اعمالی نبود و حمایت محدود دولتی از «صنایع نوباوه» را موجه می‌شمرد. پس در آثار تاکر می‌توان عناصری ساختمان‌گر هم پیدا کرد.

تاکر چون معتقد بود پیشرفت و شکوفایی ملی بستگی به ازدیاد جمعیت دارد، احساس می‌کرد که ازدیاد نفوس را باید عامدانه تشویق کرد: برای همین بود که آن طرح عجیب و غریب را در مورد تحمیل مجازات‌های سنگین بر افراد مجرد پیش نهاد. در واقع، او فکر نمی‌کرد که نفع شخصی همواره با نفع عمومی همگامی دارد، و بنابراین سلسله‌ای از توصیه‌های موردی را در زمینهٔ مداخلهٔ دولت مطرح کرد. این توصیه‌ها غیرسیستماتیک بودند، چون اگرچه تاکر از مدافعان سرسخت فلسفهٔ بازار بود، اما فهم نظری اندکی از ماهیت نظم حقوقی و قانونی داشت. تاکر، اگرچه در زمینهٔ فلسفهٔ سیاسی قلم می‌زد، اما نتوانست نظریه‌ای اجتماعی برای تکمیل اقتصادیات (کلاً) لیبرالی‌اش بپروراند.

نظم خودانگیخته و روشنگری اسکاتلندی

این متفکران روشنگری اسکاتلندی قرن هجدهم ــ اسمیت، هیوم، فرگوسن، دوگالد استیوارت، و تاماس رید ــ بودند که عمدتاً توانستند همهٔ این اشارات مهم به آموزهٔ نظم خودانگیخته را بدل به یک فلسفهٔ اجتماعی کلی کنند.

شگفت‌ترین چیز دربارهٔ این گروه شاخص از متفکران وسعت دایرهٔ علائق آن‌هاست، و در واقع، آدام اسمیت، را می‌توان تقریباً به‌درستی «نیوتن علوم اجتماعی» خواند که کوشید فرایندهای طبیعی نظم اجتماعی را برحسب اصول کلی بیان کند. اما، یک ویژگی مهم اندیشهٔ متفکران اسکاتلندی این است که، اگرچه آن‌ها بودند که بیش از همه فرایندهای خودانگیخته را گرامی می‌داشتند، اما دو تن از آنان، فرگوسن و اسمیت، نوعی شکاکیت هم نسبت به نتایج چنین فرایندهایی از خود بروز دادند. بنابراین، چنان‌که خواهیم دید، آن‌ها همهٔ پیامدهای ناخواستهٔ آزادی را ضرورتاً مفید تلقی نمی‌کردند. آن‌ها می‌ترسیدند پیشرفت و رونق اقتصادی به بهای از دست رفتن فضیلت مدنی تمام شود.

دیوید هیوم

اگـرچـه بـه‌آسانی مـی‌توان گـفت کـه شـاخص‌ترین فـیلسوف روشـنگری اسکاتلندی هیوم بود، و اگرچـه هـیوم دربـارهٔ نـظریهٔ اجـتماعی نـوشته‌های بسیاری دارد، اما هیچ رسالهٔ سیستماتیک منفردی دربـارهٔ نـظریهٔ اجـتماعی ننوشت. نظرهای او را در این زمینه بیش‌تر بـاید در دو اثـر فـلسفی مـهمش جستجو کرد، یعنی ***رساله دربارهٔ طبیعت بشری*** (کتاب III) که در ۱۷۳۷ منتشر شـد، و ***جسـتاری دربـارهٔ اصـول اخـلاق*** (۱۷۵۱)، و نـیز البـته مـجلداتـی از رساله‌هایش که در ۱۷۴۱، ۱۷۸۲ و ۱۷۸۴ به چاپ رسیدند. جای شگـفتی نیست که فیلسوفی که این‌همه دربارهٔ بنیان‌های شناخت بشری شکاک بـود منکر این شود که نمی‌توان با عقل به اصولی دربارهٔ اخلاق و سیاست رسید. اما درست است که هیوم بعضاً به نحوی شگرف از نـاتوانـی عـقل در امـور بشری سخن می‌گفت («این برخلاف عقل نیست که ترجیح دهیم جهان ویران شود تا آنکه خراشی بر انگشتمان بیفتد»)، و معتقد بود اخلاقیات مسئله‌ای مربوط به شور و شهوات و احساسات است، اما درعـین‌حال نـمی‌گفت کـه داوری‌های اخلاقی و سیاسی دلبخواهی هستند. این نظر که در طبیعت بشری وحدتی هست، هیوم را به این نتیجه رساند که دست به گمانه‌زنی‌های مفیدی

دربارهٔ ساختار قواعدی کلی بزند که با آن تنظیماتی سازگاری دارند که مشخصهٔ بشر و جامعه هستند. علاوه بر این، هیوم منتقد سرسخت هرگونه بیان قراردادی برای جامعه بود، چون چنین بنیانی مبتنی بر درکی عقل‌گرایانه از قانون طبیعی است. هیوم همراه با معاصرانش، منشأ قانون و دولت را در تمایلات طبیعی خاصی در انسان می‌دید.

از اعتقاد هیوم به وجود وحدتی در طبیعت بشری یک نتیجهٔ بسیار مهم نشأت می‌گیرد. هیوم می‌گفت هر پیشنهادی برای بهبود وضع بشر بایستی نه مبتنی بر یک «اصلاح اوتوپیایی رفتار بشری»، بلکه مبتنی بر مشاهده و تجربهٔ قواعدی باشد که بیش از همه در خدمت نیازهای کم‌وبیش تغییرناپذیر انسان هستند. «واقعیت‌هایی» که سبب پدید آمدن قواعد اساسی رفتار بشری می‌شوند، کمیابی، نوع‌دوستی محدود، و تمنای دائمی در دل انسان‌ها برای چشم‌پوشی از مزایای درازمدت در مقابل ارضای خاطر عاجل هستند. به دلیل همین شرایط تغییرناپذیر است که انسان‌ها قواعدی تصنعی برای عدالت با تأمل در فایده‌ای وضع می‌کنند که این قواعد با تنفیذ و به اجراگذاشتن حقوق مالکیت به بار می‌آورند. به کلام هیوم، انسان‌ها از «پایداری تملک، انتقال آن با رضایت، و عمل به قول» محافظت می‌کنند.(۳۲)

بسیار مهم است که توجه کنیم این قواعد، که ربط میان فرد و نفع جمعی را تثبیت می‌کنند، به شکلی **خودانگیخته** ظهور و بروز پیدا می‌کنند. هیوم تأکید دارد که آن چیزهایی که به نفع عموم هستند حاصل یک محاسبهٔ عقلانی نیستند. شادکامی یک جامعه یا باهماد از طریق تلاش برای القای یک احساس و عاطفه نسبت به خیر عموم در مردم ارتقا پیدا نمی‌کند، بلکه از طریق جان بخشیدن به «روحیهٔ طمع و ابتکار و صناعت و تجمل» در انسان‌ها متحقق می‌شود به‌نحوی‌که همان شادکامی با این روحیه به دست می‌آید اما من‌غیرمستقیم. قواعد عدالت خودشان بی‌تردید در جهت خیرعمومی هستند، اما این قواعد به شیوه‌ای تکاملی از اعمال افرادی برمی‌آیند که آن‌چه

در ذهن دارند صرفاً نفع شخصی است. هیوم می‌گوید، «این قواعد که بنابر آن‌ها مالکیت، حق، و تکلیف معین می‌شوند... همه در ذات خود گرایشی مستقیم و بدیهی به سمت خیر عمومی دارند»، اما این «خوددوستی است که ریشهٔ واقعی آن‌هاست.»(۳۳) بنابراین، نظامی پروریده می‌شود که به نفع همه است «اگرچه خالقان این نظام چنین نیت و قصدی نداشته‌اند.»

آدام فرگوسن

(۱۸۱۶ـ۱۷۲۳)

آدام فرگوسن، که جزو کسانی است که سهمی در ساخته و پرداخته شدن سنت نظم خودانگیخته داشتند، در این سنت عمدتاً از بابت ***رساله‌ای در باب تاریخ جامعهٔ مدنی*** (۱۷۶۷) شایان توجه است، اما او یک «نظام‌پرداز» قهار بود و سایر عناصر در فلسفهٔ اجتماعی او، که شامل عناصر اخلاقی، حقوقی، و اقتصادی می‌شود در کتاب‌های دیگر او، ***نهادهای فلسفهٔ اخلاق*** (۱۷۶۹) و ***اصول علوم اخلاقی و سیاسی*** (۱۷۶۹) که شامل دو مجلد است آمده است. هایک، که همیشه با همدلی از او نقل‌قول می‌آورد، او را از مدافعان اولیهٔ توضیح ضدعقل‌گرایانهٔ نظم اجتماعی به شمار می‌آورد، اما دفاع فرگوسن از نظم لیبرالی جامعهٔ اقتصادی کم‌تر از دیگران توأم با شور و شوق است. علاوه بر این، تحلیل غالباً اخلاقی او از اخلاقیات «فضیلت‌محور» و روحیهٔ اجتماعی، که نشأت گرفته از فلسفهٔ باستانیان است، نوعی تضاد با اخلاقیات مبتنی بر نفع شخصی دارد که میان فیلسوفان عصر روشنگری رواج داشت. در واقع، فرگوسن منکر این بود که اصل نفع شخصی ماندویل برای به هم بسته نگاه داشتن جامعه کافی است. او می‌ترسید که اخلاقیات فردگرایانهٔ مبتنی بر جاه‌طلبی و ماجراجویی و نظام اجتماعی مبتنی بر تقسیم کار چنان

سبب تضعیف و ترقیق میهن‌پرستی شود که استبداد همهٔ نظام‌های تجاری را بـه خـطر بـیندازد. فـرگوسن در عـین ایـن‌که ایـن تـرس را داشت، امـا به‌هیچ‌وجه منکر این نبود که لازمهٔ آزادی، نظم تجاری و لازمهٔ پیشرفت، تقسیم کار است.

فرگوسن، هماهنگ با سنت اسکـاتلندی، بـه دنـبال تـوضیح دادن وضـع اجتماعی از طریق رجوع به طبیعت و غریزه بود، و نه رجوع به عقل و تدبیر. هیچ وضع طبیعی‌ای وجود ندارد که از دل آن افراد منفردی که فقط به عقل خودشان مسلح هستند بتوانند راهی به سوی اجتماعی شدن و خلق جامعه از طریق قرارداد پیدا کنند. به‌عکس: «نوع بشر همیشه، چه آواره چه مستقر، چه در توافق چه در نزاع، سپاه‌وار و در شکل دسته‌جمعی بوده است.»(۳۴) جامعه همیشه با انسان‌ها بوده است، و پیوندهای درون جامعه و میان افراد برخاسته «از غـرایـز است و نـه تأمـلات انسـان‌ها». و بـاز، اخـلاقیات از عـقل صـادر نمی‌شود، بلکه از واقعیات طبیعی نشأت می‌گیرد: یعنی از این واقـعیات کـه انسان‌ها طبیعتاً در پی حفظ جان خویشتن هستند، می‌خواهـند وضـعشان را بهبود بخشند، و می‌توانند نیکوکار باشند. هدف فرگوسن پیوند دادن توضیحی تکاملی و شبه‌تاریخی از جامعه با اخلاقیاتی جهان‌شمول و طبیعی بود.

تاریخ نظرپردازانهٔ فرگوسن به‌صورت نظم خودانگیخته

جامعه‌شناسی توصیفی فرگوسن نوعی بازسازی فرضی تکامل طبیعی جامعه از یک حالت «خام» به یک حالت «صیقل‌خورده» بود. فرگوسن سه نوع نظم اجتماعی را تمیز می‌دهد: «وحشیانه»، که تـقریباً نـمی‌شود گـفت کـه اصـلاً جامعه است، که در آن مالکیتی نیست، و نابرابری اندک است؛ «بربری»، که مشخصه‌اش ظهور و بروز طبیعی مالکیت، نابرابری، و نـهادهای سیاسی ابتدایی است؛ و «صیقل‌خورده»، که همان نـظم جـامعهٔ تـجاری است، بـا نقش‌های تخصصی‌شده، با صـنایع کـارخـانه‌ای (عـلاوه بـر کشـاورزی) و تقسیم کار.

پس ظهور جامعهٔ تجاری خودانگیخته و طراحی‌ناشده است و از این طریق به وجود می‌آید که انسان به شکلی طبیعی خودش را با شرایط وفق دهد. مثلاً، دولت و قانون برای حفاظت از مالکیت ضروری هستند، و اشکال حاکمیت سیاسی بیش‌تر بستگی به تجربه و غریزه دارد تا عقل، چون «هیچ استخوان‌بندی قانونی با هماهنگی شکل نمی‌گیرد، و هیچ دولتی از روی یک نقشه و برنامه نسخه‌برداری نمی‌شود.» فرگوسن در یک قطعه، که هایک بدان شهرت بخشیده است، می‌نویسد:

> هر گام و هر حرکت جمع کثیر، حتی در دوره‌هایی که به اعصار روشنگری مشهور شده‌اند، به یکسان کورکورانه به سمت آینده است؛ و ملت‌ها به مؤسساتی برمی‌خورند که در واقع حاصل اعمال انسانی هستند، اما نه اعمالی که با طراحی از پیش انسان‌ها به اجرا درآمده باشند.(۳۵)

با این‌همه در اندیشهٔ فرگوسن آمیزه‌ای غریب هست با اندیشه‌ای که نه‌تنها شامل اخلاقیاتی اراده‌گرایانه است که بر کار و فعالیت و نیکوکاری تأکید دارد (و راه را برای کشمکش و تضاد میان انسان‌ها باز می‌گذارد و آن را سرچشمهٔ اعمال انسانی قلمداد می‌کند)، بلکه شامل بازشناسی این واقعیت هم می‌شود که آنچه کلاً بر رفتار انسان‌ها حاکم است نفع شخصی است و خیر عمومی زمانی بهتر تأمین می‌شود که هر شخصی به دنبال رفاه خویشتن باشد. این نظر تقویت‌کنندهٔ این دیدگاه هایک است که نظریهٔ نظم خودانگیخته ضرورتاً بستگی به اصل موضوع نفع شخصی در طبیعت بشری ندارد، بلکه فقط وابستهٔ این اندیشه است که ساختارهای جمعی و اجتماعی بسامان را می‌توان تا به اعمالی فردی دنبال کرد که هیچ نیتی در این اعمال برای به وجود آوردن این ساختارها وجود نداشته است.

اما مهم است که توجه کنیم که فرگوسن به نحوی وسواس‌گونه دل‌مشغول

این اندیشه بود که نظام تجاری دقیقاً به این دلیل نظامی نامناسب و ناکافی است که به نحوی غیر عامدانه آن دسته از ارزش‌های **اجتماعی**، نظیر روحیهٔ جمعی و اخلاق نظامی، را تضعیف می‌کند که در اشکال ابتدایی‌تر و خام‌تر پیشین جامعه جزو بدیهیات بودند.

آدام اسمیت

(۱۷۹۰-۱۷۲۳)

علوم اجتماعی سیستماتیک اسمیت: اقتصاد و نظم حقوقی

اسمیت سیستماتیک‌ترین نظریه‌پرداز اجتماعی در روشنگری اسکاتلندی بود. *ثروت ملل* (۱۷۷۶) او نوعی از نظریهٔ «تعادل عمومی» جامعهٔ اقتصادی است که در آن نظام خود-تنظیم‌گر در نظم خودانگیخته از انگیزه‌های بنیانی در طبیعت بشری بازساخته می‌شود. اگرچه *ثروت ملل* عواقب خوددوستی را برای بقای نظام اقتصادی دنبال می‌کند، اما در آن هیچ تعارض واقعی میان این عواقب و رسالهٔ قبلی او دربارهٔ اخلاقیات، *نظریهٔ احساسات اخلاقی* (۱۷۵۹)، که در آن انگیزه‌های انسانی گسترده‌تری مورد تحلیل قرار می‌گیرد، وجود ندارد. درست است که *ثروت ملل* دربارهٔ تأثیرات مفید آزادی طبیعی کم‌تر خوش‌بینانه است، و بنابراین حاوی احکام کمی دربارهٔ اعمال مداخله‌جویانه نیست، اما اصول طبیعت بشری نهفته در آن تفاوت زیادی با آن‌چه در *نظریهٔ احساسات اخلاقی* آمده است ندارد.

اسمیت وعده کرده بود رساله‌ای دربارهٔ قانون و حکومت هم بنویسد، اما عمرش کفاف نداد این کار را به انجام برساند؛ اما دو گزارش از *درس‌هایی دربارهٔ حقوق* او پس از مرگش کشف شد، و این *درس‌ها* حاوی عناصری از یک

نظریهٔ کلی در مورد حقوق و قانون هستند. اگرچه بسیاری از اندیشه‌های اسمیت اندیشه‌های بدیعی از آنِ خود او نبودند، اما او بود که یک نظریهٔ تازه در این زمینه پرداخت که چگونه نظمی اجتماعی را می‌توان از طریق عمل نیروهای طبیعی، با کم‌ترین هدایت و سلطهٔ تصنعی و بیرونی، حفظ کرد. اما یک انقلاب خُرد در حوزهٔ اسمیت‌پژوهی در سال‌های اخیر رخ داده است که عمدتاً مربوط به دریافت اهمیت کم‌تر عناصر خودانگیخته و تنظیم خودبه‌خودی است که پیش‌تر گمان می‌رفت از مشخصه‌های اصلی نظریهٔ اجتماعی اوست، و نیز مربوط به «تأثیرات» اندیشهٔ او در قرن هجدهم. نقد مطرح‌شده این است که مفسران قبلی بیش‌تر از پشت عینک «لسه‌فر» قرن هجدهمی آثار اسمیت را می‌دیدند و نه در بستر علم سیاست قرن هجدهمی.(۳۶) شاید یک اسمیت دولت‌گراتر از دل این تحلیل برآمده باشد، اما این به‌هیچ‌وجه بر این داوری خدشه‌ای وارد نمی‌کند که آثار او نقطهٔ عطفی در تاریخ نظریهٔ نظم خودانگیخته هستند.

دست نامرئی اسمیت و آزادی طبیعی

اسمیت، همگام با معاصرانش، به دنبال یافتن توضیحی برای نظم اجتماعی بود که عقل در آن حداقل نقش را داشته باشد. اسمیت این نکته را با وضوح هرچه‌تمام‌تر در توضیحش در مورد ظهور و بروز تقسیم کار طرح می‌کند:

> تقسیم کار اساساً حاصل حکمت بشری نیست، که وفور و ثروتی را که حاصل این تقسیم کار است پیش‌بینی کرده و نشانه رفته باشد. تقسیم کار ضروری است، اما پیامد آهسته و تدریجی نوعی تمایل در طبیعت بشری است که چنین فایدهٔ گسترده‌ای را در مدنظر ندارد: تمایلی برای تجارت، معامله، و معاوضهٔ یک چیز با چیزی دیگر.(۳۷)

جنبهٔ ضدقصدگرایانهٔ نگرش اسمیت در تأکید او بر «آزادی طبیعی» کاملاً قابل مشاهده است: مجال دادن به این‌که آزادی طبیعی کارش را بکند نتایج

خیری به بار می‌آورد، برخلاف نتایجی که حاصل تدابیر است. اسمیت، در *نظریهٔ احساسات اخلاقی* با حدّت و شدت علیه «روح نظام» استدلال می‌کند، همان «روح نظام»ای که فیلسوفان عقل‌گرا با نخوت فرض می‌کردند که خوشبختی نوع بشر قابل ترتیب دادن است، آن هم فارغ از تجربه، و طبق نقشه‌ای ازپیش‌معین‌شده. اسمیت می‌گوید عقل‌گرایان فراموش می‌کنند که «در صفحهٔ شطرنج بزرگ جامعه، هر مهره‌ای حرکت خاص خودش را دارد که کلاً متفاوت از آن حرکاتی است که قوهٔ قانون‌گذاری می‌خواهد بر آن‌ها تحمیل کند.»(۳۸) در شماری از قطعات *ثروت ملل*، اسمیت استدلال می‌کند که قوهٔ قانونگذاری متمرکز آن دانش و شناخت لازم را دربارهٔ افرادی که «موقعیت‌های محلی» خاص خودشان را دارند در اختیار نخواهد داشت، درحالی‌که دقیقاً همین است که در پیگیری آزادی طبیعی به حد نهایت خود می‌رسد. آن «دست نامرئی» که اعمال بشری را تحت نظام آزادی طبیعی هماهنگ می‌کند همان‌قدری که استعاره‌ای است برای این‌که چگونه جامعه به مسئلهٔ جهل پاسخ می‌دهد، همان‌قدر هم استعاره‌ای است برای توضیح این‌که چگونه خیر عمومی می‌تواند حاصل اعمال معطوف به نفع خویشتن باشد.

منظور اسمیت از وقوع طبیعی وقایع این است که وقتی بگذاریم وقایع سیر طبیعی خودشان را داشته باشند و انسان‌ها عامدانه در آن دخالت نکنند چه پیش می‌آید. رفتار بازار یک مثال از چنین پدیده‌ای است. صفات خود-تنظیم‌گر بازار حاصل یک ذهن طراح نیستند، بلکه محصول طبیعی مکانیسم قیمت‌ها هستند. حال از برخی وحدت‌های طبیعت بشری، و البته در میان آن‌ها تمایل طبیعی برای «بهتر کردن خود»، می‌توان نتیجه گرفت که چه اتفاقی خواهد افتاد اگر اعمال دولت این فرایند خودتنظیم‌گر را مختل کند. بنابراین، اسمیت نشان می‌دهد چگونه قوانین کارآموزی، قوانین محدودکنندهٔ تجارت بین‌المللی، امتیازات تعلق‌گرفته به شرکت‌ها، و غیره، همگی مختل‌کننده هستند، اما نمی‌توانند روند طبیعی اقتصاد را به‌کلی از بین ببرند. نظم خودانگیختهٔ بازار از طریق **استقلال** آن از اجزای سازنده‌اش به‌بار می‌آید

و هرگونه تلاش برای مداخله در این نظم خودشکن است: «هیچ تنظیم تجاری نمی‌تواند سبب افزایش کمّی صنعت در هیچ بخشی از جامعه ورای سرمایه‌ای که حافظ و نگهدارندهٔ آن است شود. چنین تنظیماتی فقط بخشی از آن را به سمتی می‌راند که در غیر این صورت به آن سمت نمی‌رفت.»(۳۹)

تجلیل اسمیت از بازار به‌هیچ‌وجه آشکارکنندهٔ تحسین او نسبت به تاجران در مقام یک «طبقه» نیست: نقد اسمیت بر تاجران بر همگان روشن است. نظم بازار فارغ از نیت تاجران به وجود می‌آید، تاجرانی که به‌اندازهٔ هرکس دیگری شایق‌اند که از طریق اعمال دولت که مختل‌کنندهٔ این نظم است به سود بیش‌تری برسند.

محدودیت‌های نظم خودانگیختهٔ اسمیت

اما نظام آزادی طبیعی فقط در بستر یک شکل از مداخله‌گری می‌تواند کار کند؛ یعنی دخالت دولت برای تنفیذ قواعد سفت و سخت عدالت. طبیعت، در عین این‌که منشأ منافع و فواید غیرعمدی برای بشر است، اما در ضمن دربردارندهٔ انگیزه‌هایی هم هست که اگر تنظیم نشوند آن خوددوستی را به مرز خودخواهی‌های ضداجتماعی می‌کشانند. در نظر اسمیت، عدالت اساساً دادوستدی است، و تکالیفی سلبی بر افراد بار می‌کند که آن‌ها را از نقض آزادی طبیعی دیگران بازمی‌دارد و تنفیذ قراردادها را ایجاب می‌کند. درست است که جوامع می‌توانند بدون احساس نیکوکاری دوام یابند، اما بدون تنفیذ و به اجراگذاشتن عدالت نمی‌پایند: یعنی به اجراگذاشتن قواعدی که حداقل نیاز جامعهٔ بازاری است.

در عین این‌که اسمیت قطعاً معتقد نیست که برای رسیدن به یک نظم حقوقی-قانونی می‌توان صرفاً به فرایندهای طبیعی اتکا کرد، و قطعاً به انگارهٔ عقل‌گرایانهٔ قانون طبیعی هم، که بر «سرمایه‌داری آنارشیستی» صحه می‌گذارد، باور ندارد، اما نظریه‌ای در باب برآمدن خودانگیختهٔ آن دسته از قواعد حقوقی-قانونی دارد که دولت آن‌ها را به اجرا می‌گذارد. این نظریه

عمدتاً در نوشته‌های (گزارش‌شدهٔ) او در باب علم حقوق آمده است. نظریهٔ حقوقی-قانونی او مبتنی بر این اندیشه است که قانون، دستوری تصنعی نیست که یک فرمانفرما صادر می‌کند، بلکه بیان شکل‌یافتهٔ عدالت طبیعی است. آن‌چه باید مشاهده‌گران بی‌طرف فرضی، با اطلاع از سنت و تجربه، معین کنند محتوای همین عدالت طبیعی است. مکانیسم تولید هماهنگی مطلوب میان قوانین وضع‌شده و عدالت طبیعی، حقوق عُرفی است: و علم حقوق اسمیتی حاوی یک دفاع ضدعقلانیِ نوعی از قوانین ساختهٔ قضات در برابر قوانین مصوب است. اما، درست است که حقوق عرفی را باید با قوانین مصوب تکمیل کرد (که یکی از دلایلش ضرورت مهار قضات است)، اما معیار قانون مصوب باید عقل طبیعی باشد و نه ارادهٔ قانونگذار. اما روشن نیست که منظور از «عقل طبیعی» صرفاً معیارهای قراردادی است یا یک اخلاق طبیعت‌گرایانهٔ کلی‌تر.

بااین‌حال، خودانگیختگی مدنظر اسمیت در نظم اجتماعی ظاهراً همان خودانگیختگی نیست که در نظامی اقتصادی مشاهده می‌شود که آزادی طبیعی بر آن حکم‌فرماست. توضیح اسمیت در مورد تکامل یک نظم اجتماعی و سیاسی جنبه‌هایی تاریخ‌باورانه، تقریباً جبرگرایانه، و تقدیرگرایانه دارد که برخی منتقدان معاصر او این جنبه‌ها را گواهی بر گسست میان اقتصادیات و سیاسیات اسمیت گرفته‌اند. اسمیت وقتی که تاریخ تکوین جوامع را در چهار مرحلهٔ فرضی پیگیری می‌کند، که دوره‌های اولیه‌اش جوامع شکارگر و جوامع چوپانی بوده‌اند که به جوامع کشاورزی و نهایتاً جوامع تجاری تحول یافته‌اند، از سخنانش چنین برمی‌آید که از نظر او نه‌تنها باید نهادهای اجتماعی را مستقل از نیات خاص توضیح داد بلکه باید پذیرفت که در سیر وقایع نوعی ناگزیری وجود داشته است. اسمیت عملاً می‌گوید «انحلالی مقدر در انتظار هر وضع و هر موقعیت است، هرچه که باشد.»(۴۰) همین توضیح است که این احتمال را پدید می‌آورد که توضیح نظم خودانگیخته در حوزهٔ غیراقتصادی می‌تواند نادانسته به نوعی جبرگرایی درغلتد.

علاوه براین، اسمیت قطعاً از برخی نتایج ناخواستهٔ نظم بازار، که خودش ردیابی کرده است، راضی نیست، و وجود چنین نتایج ناخواسته‌ای، در ذهن او، سبب موجه دانستن برخی مداخلات توسط دولت می‌شود. در سال‌های اخیر برخی از قطعات **ثروت *ملل*** درکانون توجه قرارگرفته است،(۴۱) قطعاتی که این فرض را به ذهن متبادر می‌کنند که تخصصی شدن تقسیم کار باعث کودن شدن، غیرفعال شدن، و «بیگانه شدن» عدهٔ زیادی از افراد از نظام آزادی طبیعی می‌شود، و این عده از ضروریات عقلی داوری‌های اخلاقی که در ***نظریهٔ احساسات اخلاقی*** توصیف شده‌اند هرچه بیش‌تر دور می‌افتند و این توانایی را از دست می‌دهند. همین دغدغه است که پشتوانهٔ باور اسمیت به نظام آموزش و پرورش دولتی است. در واقع به‌آسانی می‌توان یک فهرست مختصر و مفید از موارد مداخلهٔ دولت که اسمیت تجویز می‌کند تهیه کرد، و همین نشان می‌دهد که او گمان نمی‌کرد که همهٔ نتایج نظام آزادی طبیعی **خودبه‌خود** مفید و خیر هستند.

مثل هریک از نظام‌های بزرگ اندیشه، به‌راحتی می‌توان خیلی چیزها را به میل و خواست خود از نظام اندیشهٔ اسمیت استنباط کرد یا بیرون کشید. اما آن‌چه نمی‌توان منکرش شد این واقعیت است که نظام اندیشه‌های اسمیت نخستین بیان تفصیلی این نظریه بود که جامعه نظامی است از اجزای مرتبط به هم که گرایشی درونی و طبیعی به تعادل دارند، البته اگر به حال خود واگذاشته شوند و در آن‌ها اخلالی صورت نگیرد. همین بصیرت است که اصلاً علوم اجتماعی را ممکن می‌کند و، در معنایی هنجارین، ذهن را قادر می‌کند که پیامدهای احتمالی متوقف کردن یا منحرف کردن این فرایندهای طبیعی را به شکلی فرضی بازسازی کند. در پرتو همین کشف است که گناه یا اتهام «ناسازگاری» که بر نظام اندیشه‌های اسمیت وارد می‌شود آن‌قدرها هم که منتقدان اخیر اسمیت القا می‌کنند به نظر شنیع نمی‌آید.

از اسمیت تا منگر

عموماً تصور بر این است که پس از آدام اسمیت نظریهٔ نظم خودانگیخته به محاق رفت تا آن‌که در دهه‌های پایانی قرن نوزدهم علم اقتصاد و علوم اجتماعی اتریشی ظهور کرد، یعنی در این فاصله پیامدگرایی محتاطانهٔ هیوم و اسمیت با فایده‌گرایی عمل‌ورزانهٔ بنتام و جیمز و جان استیوارت میل جایگزین شد که توصیه می‌کرد دولت مستقیماً برای ارتقای رفاه عمومی با قوانین اجبارکننده وارد عمل شود (و قانون هم محصول دستور و اراده است و نه برآمده از تکامل). اما این تفسیر گمراه‌کننده بود چون نویسندگان دیگری هم در این دوره بودند که سنت فردگرایی را ادامه دادند. مهم‌ترین این نویسندگان، نویسندگان فرانسوی مکتب «لسه‌فر» و هربرت اسپنسر بودند.

باستیا و دومولیناری

شاخص‌ترین چهره‌های مکتب «لسه‌فر» در فرانسه فردریک باستیا (۱۸۰۱-۱۸۵۰) و گوستاو دومولیناری (۱۸۱۹-۱۹۱۲) بودند. یکی از دلایل این‌که چرا آن‌ها چنان‌که شایسته بود به‌عنوان نظریه‌پردازان نظم خودانگیخته جدی گرفته نشدند این بود که در بخش اقتصادی نظریهٔ اصلی حرف تازهٔ زیادی نزدند. شهرت باستیا عمدتاً به این است که روزنامه‌نگار اقتصادی

درخشان و افشاگر خستگی‌ناپذیر مغالطه‌ها و اشتباهات طرف‌داران اقتصاد دولتی و حمایتی بود، و شهرت دومولیناری به این است که طرف‌دار سرسخت منطق «لسه‌فر» و روایت خاصی از آنارشی (البته قانونمند) بازار آزاد بود.

مثلاً، اگرچه هایک باستیا را فقط به دلیل شاهکارهایش در جدل‌های اقتصادی می‌ستاید، اما او واقعاً شایستهٔ توجه بیش‌تری به دلیل نوآوری‌هایش، نه فقط در عالم نظریه‌های اقتصادی، بلکه در عالم فلسفهٔ اجتماعی، و نظریهٔ قانون و حکومت هم هست. یکی از دلایل این‌که هایک توجهی به این بخش از اندیشه‌های باستیا نشان نمی‌دهد این است که باستیا، اگرچه طرف‌دار نظریهٔ حکومت محدود است و توضیحی هم برای هماهنگی نهایی برآمده از کنش و واکنش آزاد نیروهای اقتصادی دارد، اما بنیان او برای این نتیجه‌گیری بسیار متفاوت از بنیانی است که آن دیگرانِ مورد ستایش هایک در این سنت پیش‌فرض گرفته‌اند.

در یک کلام، باستیا عقل‌گرا است؛ او نظریهٔ حکومت محدود و هماهنگی اقتصادی‌اش را مستقیماً از نظریهٔ انتزاعی قانون طبیعی و حقوق طبیعی استنتاج می‌کند. باستیا اگرچه در نشان دادن پیامدهای پرخیر و برکت حتمی ناشی از آزادی و افشا کردن اعمال برهم‌زنندهٔ هماهنگی که دولت انجام می‌دهد خستگی‌ناپذیر بود، اما توجیه غایی او برای آزادی ریشه در مفهوم ذات‌گرایانهٔ انسان داشت که از زمان و مکان منتزع می‌کرد. باستیا در اثر مهمش در زمینهٔ علم حقوق، *قانون*، دیدگاهی فردگرایانه نسبت به قانون و عدالت اتخاذ می‌کند که از تمایلات طبیعی، چنان‌که در آثار هیوم و اسمیت بود، نشأت نمی‌گیرد، بلکه از عقل، و نهایتاً خدا نشأت می‌گیرد: «هر شخصی حقی طبیعی برای دفاع از خودش، از آزادی‌اش، و از مالکیتش دارد که خدا به او عطا کرده است.»(۴۲) دقیقاً این همان چیزی است که ضدعقل‌گرایان رد می‌کنند و با این دلیل که «طبیعت» هیچ معیار دائمی و عامی برای رفتار مستقل از تجربه به دست نمی‌دهد. این بدان معناست که برخلاف باستیا که رابطهٔ

میان فرد و حکومت را به‌صورت اصل موضوعی از اصل نخستین آزادی نتیجه می‌گرفت ــ یعنی این‌که هر شخصی حق دارد از زندگی، آزادی، و مالکیتش دفاع کند ــ طرف‌داران نگرش تکاملی می‌گویند حالت آرمانی کارکرد نظام اجتماعی پیچیده‌تر از آن است که بتوان آن را در یک فرمول ساده گنجاند، و هیچ نظام انتزاعی‌ای از قواعد را نمی‌توان قبلاً چنان تدارک دید که همهٔ موارد ناشناختهٔ آتی را دربربگیرد.

هربرت اسپنسر

در آثار هربرت اسپنسر گواهی‌های روشنی دال بر نگرشی تکاملی وجود دارد. زیرا اگرچه در اثر اولیه‌اش ***تعادل‌شناسی اجتماعی*** (۱۸۵۱) به نظر می‌رسد که نظام «لسه‌فر» را از آموزهٔ حقوق طبیعی، که در قالب «قانون آزادی برابر» بیان می‌شود، استنتاج می‌کند، اما اندیشهٔ تکامل خودانگیختهٔ قواعد و نهادها کم‌کم در آثار بعدی بر اندیشهٔ اجتماعی او تسلط پیدا می‌کند. در ***تعادل‌شناسی اجتماعی، انسان علیه دولت*** (۱۸۸۱)، و نوشته‌های جامعه‌شناختی اسپنسر مثال‌های بی‌شماری از دلبستگی او به شکلی از استدلال می‌توان یافت که ما را به یاد نظم خودانگیخته می‌اندازد. اسپنسر تأکید می‌کند که جوامع بی‌هیچ طرح پیشینی و طبق قوانینی که مستقل از ارادهٔ بشر هستند از جامعهٔ مبارز [پس از طی مراحلی] به جامعهٔ صنعتی تحول پیدا می‌کنند؛ و تخصیص بازاری، تخصص، و تقسیم کار به شکلی خودانگیخته و به نفع بشر تکوین پیدا می‌کنند؛ و اصلاح‌طلبان به‌اشتباه چنان نگاهی به جامعه دارند که گویی «چیزی مصنوع» است که طراحان عقل‌گرا آن را هدایت می‌کنند، درحالی‌که تحولات جامعه از جنس «رشد» هستند؛ و علوم اجتماعی واقعی نیازمند پژوهشی در تاریخی درازمدت و پیامدهای ناخواستهٔ عمل انسانی هستند. علاوه‌براین، اخلاقیات هنجارین اسپنسر نوعی از اخلاقیات پیامدگرایانهٔ پیچیده است. قانونِ آزادی برابر به این دلیل موجه است که با خوشبختی انسان‌ها در درازمدت همخوانی دارد: آن‌چه اسپنسر بدان معترض

بود آن فایده‌گرایی عقل‌گرایانهٔ ساختمان‌گر بود که می‌کوشید تأثیرات بلافصل قواعد و سیاست‌های اتخاذشده را بنمایاند. این از اصول مفروض بنیادین اسپنسر بود که پیچیدگی نظم اجتماعی راه به چنین محاسبه‌هایی نمی‌دهد.

بسیار عجیب است که هایک این‌همه به علوم اجتماعی و فلسفهٔ اسپنسر بی‌اعتناست. حتی چشمگیرتر از آن این است که تأثیر تکامل بر نظام‌های هردوی آن‌ها تأثیری فرساینده بود. زیرا اگر معیار ارزش اجتماعی، بقا در فرایند تکامل است، پس در مورد آن نهادهایی که علی‌رغم ارزش‌های ضدلیبرالی‌شان پاییده‌اند چه باید گفت؟ اسپنسر در دوران حیاتش با این مشکل مواجه شد چون نهادها و اقدامات سوسیالیستی که اسپنسر مدعی بود متعلق به وضع پیشاصنعتی در تکامل اجتماعی هستند از لحاظ سیاسی رشد کردند و به توفیق رسیدند. همان‌گونه که بعداً خواهیم دید، هایک با این مشکل به‌این‌ترتیب روبارو شد که نهادهای طراحی‌نشده ممکن است به شیوه‌های مختلفی تکوین پیدا کنند، از جمله شیوه‌های ضدلیبرالی.

کارل منگر

(۱۹۲۱_۱۸۴۰)

نام منگر بیش‌تر، همراه با نام جوونز و والرا، به‌خاطر کشف مجدد نظریهٔ ارزش ذهنی و اصل فایدهٔ نهایی در نخستین اثرش دربارهٔ نظریهٔ اقتصادی (۱۸۷۱) به خاطر می‌آید. اما سهم او در پرورش نظریهٔ نظم خودانگیخته در اثر متدولوژیک او، ***مسائلی در جامعه‌شناسی و اقتصاد*** (۱۸۸۳) جلوه‌گر شده است. منگر در این اثر به متدولوژی «مکتب تاریخی جوان‌تر» اقتصاددانان آلمانی حمله برده است و کوشیده است یک نظریهٔ «علّی ـ تکوینی» دربارهٔ جامعه بنیان بگذارد که در آن تنظیمات و پیش‌بینی‌پذیری نهادها به شکل نظری از روی اعمال فردی بازسازی می‌شود. در واقع، منگر روش خودش را روش «ترکیبی» نامیده است: در این روش اعتقاد بر این است که اگرچه سخن گفتن از «مجموعه‌های» اجتماعی بی‌معنا نیست، اما رفتار این مجموعه‌ها را فقط براساس رفتارهای فردی می‌توان توضیح داد.

متدولوژی منگر دو بخش دارد. بخش اول آن تعمیم‌های بی‌زمانی را توصیف می‌کند که قوانین «دقیق» خوانده می‌شوند (مثل قانون تقاضا) که هیچ ربط خاصی به هیچ پدیدهٔ تجربی عملی ندارند، اما درعین‌حال ما را قادر

می‌کنند شناخت اجتماعی‌مان را سازمان دهیم. بخش دوم، که از منظر نظریهٔ نظم خودانگیخته بسیار مهم‌تر است، به توصیف آن تنظیمات تجربی می‌پردازد که، اگرچه آن دقت قوانین دقیق را ندارند، اما می‌توانند توضیحی نظری و غیرتاریخی فراهم آورند.

آن‌چه منگر می‌خواست انجام دهد ردکردن همان نظریه‌ای بود که امروزه «تاریخ‌باوری» نامیده می‌شود، یعنی این اندیشه که قوانین علوم اجتماعی مشتمل بر تنظیمات [یا قاعده‌مندی‌های] تاریخی مشاهده‌شده هستند؛ معمولاً، در مکتب تاریخی آلمانی، این تنظیمات [یا قاعده‌مندی‌ها] بنا به ادعا شامل موجودیت‌های کلی (و تقلیل‌ناپذیر) می‌شدند، مثل «اقتصاد ملی». منگر هیچ اعتراضی به روش تاریخی واقعی و درست نداشت، که پژوهشی بود در وقایع منفرد منحصربه‌فرد؛ نقد او بر تلاش برای تفسیر قوانین تجربی به‌صورت توالی این نوع وقایع تاریخی بود. در نظر منگر، قوانین «تجربی» تعمیم‌هایی تاریخی نبودند، بلکه برساخته‌هایی فرضی بودند که از قاعده‌مندی‌های موجود در رفتار فردی استخراج می‌شدند. این ضداستقراگرایی یک ویژگی شگفت علوم اجتماعی نزد اقتصاددانان و فیلسوفان اجتماعی اتریشی است. در نظر آنان پیچیدگی عظیم جهان اجتماعی و اقتصادی به این معنا بود که نظریه‌پردازان باید کارشان را از «انتزاع» بیاغازند و نه از توصیف.

آن نهادهایی که علوم اجتماعی به روش انتزاع توضیحشان می‌دهد عبارت‌اند از پول، زبان، بازار، و قانون. این‌ها مثال‌هایی هستند از آن‌چه منگر پدیده‌های ارگانیک می‌نامد، چون این‌ها محصول فرایندهای طبیعی هستند. این نهادهای ارگانیک را باید در تقابل با نهادهای پراگماتیک نهاد، که محصول تأملات و ارادهٔ انسانی هستند. منگر، همراه با متفکران قرن هجدهمی، دربارهٔ چگونگی خدمت‌رسانی نهادهای ارگانیک به رفاه عمومی، بی آن‌که محصول اراده‌ای مشترک باشند، تفسیرهایی ارائه می‌دهد. در یک قطعهٔ روشنگر، منگر می‌نویسد:

> زبان، دین، قانون، و حتی خود دولت، و اگر فقط از شماری از پدیده‌های اجتماعیِ اقتصادی نام ببریم، پدیده‌های بازار، رقابت، پول، و ساختارهای اجتماعی بی‌شمار دیگری هستند که در دوره‌های تاریخی مختلف به آن‌ها برخورده‌ایم و نمی‌توان از آن‌ها به‌درستی به‌عنوان حاصلِ فعالیت عامدانهٔ جامعه یا باهماد برای رفتن به‌سوی استقرار این ساختارها سخن گفت.(۴۳)

مهم‌ترین مثال منگر توضیحی است که در مورد پول می‌دهد. او از این واقعیت به شگفت آمده بود که، چون افراد فقط دست به مبادله می‌زنند تا به کالاهایی دست بیابند که مورد نیازشان است، پس به نظر باورنکردنی می‌آید که نفع شخصی دست به ابداع نهادی «عمومی» نظیر پول بزند که آشکارا هیچ نیاز فوری آنان را برآورده نمی‌کند. منگر خاطرنشان می‌کند که بسیاری از فیلسوفان اجتماعی به‌واسطهٔ این پارادوکس به این سمت رانده شده‌اند که ادعا کنند پول محصول یک توافق یا قرارداد خاص، یا یک عمل قانون‌گذارانه از سوی دولت بوده است.

منگر در برابر این توضیح عقل‌گرایانه می‌گوید اگرچه پول ممکن بوده به همین ترتیب ابداع شود یا حتی به همین ترتیب ابداع شده باشد، اما این نهاد را می‌توان با فرایندهای طبیعی توضیح داد. در یک اقتصاد تهاتری اصیل، آشکار می‌شود که برخی کالاها بسیار بیش‌تر از کالاهای دیگر قابل تعویض با طیف وسیع‌تری از کالاها هستند، و افراد طبیعتاً آن دسته از کالاهایشان را که بازار کم‌تری دارند با این کالاها تعویض می‌کنند؛ اگرچه نیاز فوری و مبرم به آن‌ها ندارند، اما در عوض به‌درستی حدس می‌زنند که نیازهای آتی‌شان را تأمین خواهد کرد: «بنابراین، نفع اقتصادی افراد درگیر در اقتصاد با شناخت بیش‌تر از منافع فردی، بدون هیچ توافقی، بدون هیچ اجبار قانونی، **حتی بدون هیچ ملاحظهٔ نفع عمومی**، آن‌ها را به این نتیجه می‌رساند که کالاهایشان را بدل به کالاهایی کنند که بازار بیش‌تری دارند...»(۴۴) این فرایند به‌صورت

خودبه‌خودی منجر به تولید کالایی می‌شود که همان خواص آشنای پول را دارد.

اما همهٔ عاملان اقتصادی هرگز نمی‌توانند هم‌زمان به این شناخت برسند که کالای پول چه مزایایی دارد. پدیداری پول بنابراین فرایندی تدریجی بوده است و در واقع در اصل تعداد اندکی از افرادی که به‌قدر کافی باریک‌بین و بابصیرت بوده‌اند آن را رواج داده‌اند. قصد و نیت این عاملان اقتصادی به وجود آوردن چیزی برای نفع عموم نبوده است، اما این چیزی است که رخ داده است.

اما نکتهٔ جالب در بحث منگر دربارهٔ نظم خودانگیخته این است که او بر ارزش نهادهای طراحی‌نشده به همان شیوه‌ای تأکید نمی‌کند که دیگر متفکران در این سنت تأکید کرده بودند و منگر در ضمن فرض را هم بر این نمی‌گذارد که این نهادها ضرورتاً برتر از نهادهای پراگماتیک هستند. درست است که منگر در ضمیمهٔ هشتم کتاب ***مسائل*** علی‌الخصوص قوانین تحولی را با قوانین مصوب مقابل می‌نهد و مزایای قوانین تحولی را به نحوی برمی‌شمارد که در این سنت جا افتاده است، اما بعداً به بحث دربارهٔ برخی قیود و شرایط بسیار مهم می‌پردازد. منگر علی‌الخصوص این دغدغه را دارد که مبادا نگرش ارگانیک چنان تفسیر شود که از آن این معنا برآید که قواعدی را که به شیوهٔ طراحی‌نشده تکوین یافته‌اند ضرورتاً باید برتر از قواعدی به شمار آورد که ساخته یا وضع شده‌اند. آن‌چه به یک قانون ارزش می‌بخشد منشأ پدیداری آن قانون نیست بلکه سودمندی آن است. منگر می‌گوید: «بسیار دیده شده است که حقوق عرفی به خیر عمومی لطمه زده است... و به همین میزان هم دیده شده است که قوهٔ قانونگذاری حقوق عرفی را به نحوی تغییر داده است که به خیر عموم فایده رسانده است.»(۴۵)

بنابراین، منگر نسبت به این‌که حقوق عرفی حاوی «حکمت برتر» است و مصون از نقد عقلانی سخت به دیدهٔ تردید می‌نگرد. این واقعیت که برخی

نهادها به شکل ارگانیک سر برآورده‌اند دلیلی برای صحه گذاشتن بر آن‌ها نیست، همان‌گونه که ریشهٔ پراگماتیک برخی دیگر از نهادها دلیلی برای محکوم کردن آن‌ها نمی‌تواند باشد. برخی نویسندگان در سنت نظم خودانگیخته تمایل دارند برخی نهادها را صرفاً به این دلیل کارآمد بدانند که در فرایند تکاملی بقا پیدا کرده‌اند، اما چنین اعتقادی را نزد منگر نمی‌توان یافت.

فریدریش فون هایک

(۱۹۹۲-۱۸۹۹)

در میان همهٔ نظریه‌پردازان قرن بیستمی نظم خودانگیخته، فریدریش فون هایک بیش از همه به بازتولید دور-نگاه آدام اسمیت از یک نظم اجتماعی خود تصحیح‌گری که نیازمند کم‌ترین هدایت و تسلط است مدد رسانده است. هایک در سرتاسر آثار پرشمارش(۴۶) بر اهمیت فرایندهای خودانگیخته و ناممکن بودن پیش‌بینی رشد نظم اجتماعی در آینده تأکید کرده است. کل فلسفهٔ اجتماعی او را می‌توان حمله‌ای دانست به ادعاهای اغراق‌آمیزی که در مورد «عقل» می‌شود و توجیه این منظر که ما بایستی نگرشی فروتنانه در برابر فرایندهای طبیعی داشته باشیم و «تسلیم قراردادهایی بشویم که حاصل طراحی هوشمندانه نیستند و توجیه آن‌ها در موارد خاص شاید فوراً قابل تشخیص نباشد، و غالباً هم... به نظر غیرقابل فهم و غیرعقلانی می‌آیند.»(۴۷)

درست است که هایک منتقد سرسخت «علم‌زدگی» بوده است، یعنی این اعتقاد که روش‌های علوم طبیعی را، همراه با مزایای پیش‌بینی و کنترلی که این روش‌ها دارند، به کار گرفت، اما او هرگز منکر این نبوده است که هر نظام اجتماعی با «قوانین» اداره می‌شود و قوانین بر آن‌ها حاکم است. مثلاً اقتصاد قوانین خودش را دارد، و این قوانین، بنا به تعبیر لُرد رابینز، «همان

ضرورت‌هایی هستند که اعمال انسانی از آن‌ها تبعیت می‌کنند.» به عقیدهٔ هایک، بسیاری از اشتباهات برنامه‌ریزی عقل‌گرایانه از کوشش عقل‌گرایان برای مقاومت در برابر عملکرد پایه‌ای‌ترین اصول کمیابی، عرضه و تقاضا، و غیره، و قوانین تثبیت‌شدهٔ رفتار انسانی نشأت می‌گیرد. پس، علوم اجتماعی اصیل باید خودشان را وقف توصیف این کنند که چگونه انسان‌ها خودشان را با برخی قوانین، ناگزیر هماهنگ می‌کنند، و تأکیدشان باید بر این باشد که انسان‌ها چه اندک توان کنترل جامعه‌هایشان را دارند و نیاز اندکی هم به چنین کاری دارند.

شناخت و جامعه

مهم‌ترین دستاورد هایک در توصیفش از یک نظام خودتصحیح‌گر این بوده که نشان داده است مزایای تصمیم‌گیری غیرمتمرکز در بازار ناشی از این واقعیت است که این یگانه تمهیدی است که بشر برای هماهنگ شدن با واقعیت‌های کلی جهل و عدم یقین کشف کرده است. علتش این است که جهان اجتماعی متشکل از اشیای طبیعی نیست که قوانین سادهٔ علیت بر آن‌ها حاکم باشد، بلکه جهانی است «رنگارنگ[1]» که ساکنانش افرادی هستند دارای روح و ذهن، که مشاهده‌گر بیرونی به درون این ذهن و روح دسترسی ندارد، و شناخت در این زمینه «ثابت» و قابل حصول برای یک شخص یا یک نهاد واحد نیست.(۴۸)

هماهنگ کردن شناخت پراکنده: پایهٔ عقلانی برای بازار و آزادی

مسئلهٔ شناخت به این دلیل پیش می‌آید که «واقعیت‌ها»[2]ی یک نظام اجتماعی و اقتصادی در میان اذهان هزاران هزار، بلکه میلیون‌ها افرادی که بازیگر این صحنه‌اند پراکنده‌اند؛ بنابراین، اگر می‌خواهیم از این واقعیت‌ها به نفع جهان

---

1. kaleidic
2. facts

انسانی کمک بگیریم باید آن‌ها را هماهنگ کنیم. این تقسیم شناخت، که مشخصهٔ هر فرایند اجتماعی با درجاتی از پیچیدگی است، به عقیدهٔ هایک، به همان اهمیت تقسیم کار در مقام مکانیسمی برای توضیح دادن پیشرفت است؛ هماهنگ کردن این شناخت پراکنده و پخش‌شده از طریق فرایند بازار به ما اجازه می‌دهد از میزان بسیار بیش‌تری از شناخت، در قیاس با هر نظام بدیلی، استفاده کنیم. بنابراین، تفاوت هایک با آدام اسمیت و پیروانش در این است که آنان بازار و قوانین را هماهنگ‌کنندهٔ اعمال سودجویانهٔ شخصی عاملان می‌دانستند که منجر به حاصل سودمندی ناخواسته می‌شد، حال آن‌که هایک از هماهنگ شدن اعمال افرادی سخن می‌گوید که ضرورتاً جاهل هستند. بنابراین، با راه‌حل هایک، دیگر صدق نظریهٔ نظم خودانگیخته بستگی به رفتار به‌اصطلاح «خودخواهانهٔ» افراد پیدا نمی‌کند، چنان‌که در همهٔ نظریه‌های اقتصادی در این سنت مفروض گرفته می‌شد، و بنابراین، این مشکلِ نظریه‌های سنتیِ کلی که آیا انسان‌ها خودخواه هستند یا انگیزه‌های نوع‌دوستانه هم دارند، از پیش پا برداشته می‌شود. مع‌هذا، اهمیت انگیزه‌های «مبتذل» را در عالم روابط اقتصادی نباید نادیده گرفت؛ بخش‌های به هم وابستهٔ یک نظام اقتصادی طبیعتاً با نفع شخصی است که به هم پیوند می‌خورند.

بنابراین، توجیه آزادی فردی بسیار ابزاری است، زیرا دفاع از این آزادی «عمدتاً مبتنی بر بازشناختن جهل ناگزیر همگان در زمینهٔ بسیاری از عواملی است که تحقق اهداف و رسیدنمان به رفاه بستگی به آن‌ها دارد.»(۴۹) چنین نیست که نظریهٔ نظم خودانگیخته سد راه برنامه‌ریزی و مخالف هر نوع برنامه‌ریزی باشد؛ آن‌چه هست این است که فقط برنامه‌ریزی‌های فردی در بازارهای غیرمتمرکز هستند که امکان استفادهٔ بهینه از شناخت را فراهم می‌آورند. برنامه‌ریزان متمرکز فقط به شناخت شخصی خودشان دسترسی دارند، که شناختی بسیار اندک‌تر از شناختی است که در یک فرایند بازاری در

میان همهٔ عاملان هماهنگ می‌شود. علاوه‌براین، چون آینده ناشناختنی است، نظامی که مبتنی بر آزادی است راه را برای هر آنچه تصادفی و خودانگیخته است باز می‌گذارد. ایراد اصلی هایک به نظریهٔ عقل‌گرایانهٔ آزادی این است که عقل‌گرایان رشد شناخت و دانش را با پیش‌بینی‌پذیری و مهار و تسلط همنشین می‌کنند؛ اما آن چیزهایی که می‌توان پیش‌بینی‌شان کرد و در مهار آورد فقط بخش کوچکی از تجربه‌های اجتماعی و اقتصادی هستند.

در شناخت‌شناسی هایک، شناخت علمی از جامعه، شناختی است از نظم‌های خودانگیخته‌ای که پیش‌تر شکل گرفته‌اند: شناختی که ما از نظم‌های ساخته‌شده داریم نمی‌تواند شناخت علمی اصیلی باشد. بخش عمده‌ای از جامعه‌شناسی و علم سیاست معاصر شناخت علمی نیست، بلکه بیش‌تر تاریخ معاصر است. چون این موضوعات به پدیدارهایی می‌پردازند که محصول اراده و قصد بوده‌اند؛ تنها پدیدارهای اجتماعی که با قوانین علمی و علّی‌ـتکوینی قابل توضیح هستند بازارها و نظام‌های حقوقی‌ـقانونی هستند.

ابهام در توضیح نظم‌های حقوقی‌ـ قانونی:
نظم خودانگیخته در مقابل تکامل نسبی

قصد من این است که نشان دهم در عین این‌که تلاش هایک برای توضیح دادن نظم خودانگیختهٔ بازار تاحدزیادی قرین توفیق بوده است، و در واقع حاوی برخی از درخشان‌ترین بصیرت‌ها در مورد ماهیت فرایندهای اقتصادی از زمان آدام اسمیت تاکنون بوده است، تلاش او برای توضیح دادن نظم حقوقی‌ـقانونی به همین سبک توفیق کم‌تری داشته است. علتش عمدتاً این است که هایک دو نوع توضیح متفاوت را درهم می‌آمیزد: یکی توضیحی مربوط به شکل‌گیری نظم‌های خودانگیخته است، و دیگری توضیحی مربوط

به تکامل قواعد و نهادها از طریق گزینش طبیعی. خود هایک از «اندیشه‌ای دوقلو» در مورد تکامل و شکل‌گیری خودانگیختهٔ یک نظم سخن می‌گوید بی‌آن‌که خاطرنشان کند که ممکن است تفاوت مهمی میان این دو وجود داشته باشد. اما تأکید بر تکامل و انتقال فرهنگی قواعد و ورزه‌ها نوعی نسبی‌گرایی تاریخی را پیش می‌آورد که همیشه هم با عقل‌گرایی لیبرالی جهان‌شمولی که مشخصهٔ توضیح او در مورد شکل‌گیری نظم‌های اقتصادی است جور درنمی‌آید.

نظام مبادلهٔ آزاد

«کاتالاکسی» در برابر «اکونومی»

هماهنگی بازار در برابر تعادل نئوکلاسیک

واژه‌ای که هایک برای توصیف نظم خودانگیختهٔ بازار به کار می‌برد **کاتالاکسی** است؛ و **کاتالاکسی** را با واژهٔ مرسوم برای اقتصاد (**اکونومی**) مقابل می‌نهد. اکونومی یک ورزهٔ اجتماعی است که برحسب پی‌جویی «اهداف سلسله‌مراتبی یکپارچه» تعریف می‌شود، جایی‌که شناخت چگونگی رسیدن به این اهداف از پیش معین است. یک شرکت واحد (یا یک خانوار) یک اکونومی (اقتصاد) است چون می‌توان توفیق آن را در رسیدن به اهداف تجویزشده یا مقاصد مشترک با علوم مهندسی‌وار ارزیابی کرد. اما **کاتالاکسی** شبکه‌ای است از شرکت‌ها یا خانوارهای بسیار و هدف خاصی از خود ندارد: کاتالاکسی همانی است که به شکل طبیعی از کنش و واکنش شرکت‌ها یا خانوارها از طریق فرایند مبادله حاصل می‌شود: «نظم بازار متکی بر مقاصد مشترک نیست بلکه متکی بر عمل متقابل است؛ یعنی متکی بر مصالحهٔ مقاصد متفاوت برای نفع متقابل مشارکت‌جویان.»(۵۰)

طبق نظر هایک، اشتباه نظریهٔ سنتی نئوکلاسیک این است که **کاتالاکسی** را چنان در نظر می‌گیرد که گویی «اکونومی» است. علت این امر تأکید

نئوکلاسیک‌ها بر تعادل ایستاست. این مثالی است از عقل‌گرایی، چون در آن فرض بر این است که می‌توان بدون وجود فرایند بازاری که از سلیقه‌ها، هزینه‌ها، و غیره خبر می‌دهد یک نظم اقتصادی «کارآمد» طراحی کرد (و منظور از نظم اقتصادی کارآمد، همان معنای قراردادی است دربارهٔ حالتی از امور که در آن تغییر استفاده از منابع و باز هم رسیدن به یک نفع خالص ثابت ناممکن تلقی می‌شود). اما آن‌چه در این‌جا مفروض گرفته می‌شود، اطلاعات کامل است، حال آن‌که مشخصهٔ جهان واقعی جهل، تغییر، و عدم یقین است، به‌نحوی‌که شناخت را نمی‌توان «عینی» کرد و در خدمت اهداف از پیش تعیین‌شده قرار داد. تنها چیزی که می‌توانیم انتظار داشته باشیم دریافتن گرایشی به سمت تعادل در حین هماهنگ شدن اعمال افراد از طریق مکانیسم قیمت‌هاست. بنابراین، هایک ذهنی بودن را از نظریهٔ ارزش هم فراتر می‌برد و به نظریهٔ فرایند بازار تسری می‌دهد.

این نظریه، که در نظام مبادلهٔ غیرمتمرکز گرایشی به تعادل هست البته یک نظریهٔ تجربی است که می‌توان آن را ابطال کرد. منطقاً این احتمال وجود دارد که چنان «شوک‌هایی» درون‌زا بر نظام وارد شود که نقشه‌های مشارکت‌جویان نتواند به هماهنگی برسد. در واقع، «ذهن‌گرایانی» افراطی هستند که نه‌تنها نظریه‌های سنتی نئوکلاسیک‌ها را در مورد تعادل ایستا رد می‌کنند، بلکه درضمن می‌گویند، به دلیل تباین «انتظارات»، از فرصت‌های مساعد و سودمند آتی هم نمی‌توان استفاده کرد و بنابراین حتی گرایشی برای هماهنگ‌کردن اعمال عاملان اقتصادی هم وجود ندارد. در آثار جی. ال. اس شَکِل و لودویگ لاخمان این معنا را می‌توان یافت که برآمدن خودانگیختهٔ یک نظم ممکن است صرفاً یک پدیدهٔ تصادفی باشد تا یک صفت نظری یک نظام اقتصادی همبسته. به‌عبارت‌دیگر، بازار انتظارات را آن‌گونه‌ای هماهنگ نمی‌کند که شناخت را هماهنگ می‌کند.(۵۱) در آثار اولیهٔ هایک دربارهٔ نظریهٔ فرایند بازار، دغدغهٔ اصلی او تأثیر برهم‌زنندهٔ تعادل برخی عوامل برون‌زا، نظیر کنترل دولتی پول، بود که اعمال عاملان اقتصادی را ناهماهنگ می‌کرد؛

در این آثار هایک این احتمال را که جهل و عدم یقین بتوانند سبب بی‌نظمی خودانگیخته شوند جدی نمی‌گرفت. علاوه‌براین، با آنکه هایک نظریه‌اش را نظریه‌ای تجربی معرفی می‌کرد، نمی‌گفت که تحت چه شرایطی این نظریه می‌تواند ابطال شود. فرض او این بود که کاتالاکسی به سمت تعادل می‌رود و نه این‌که عوامل درون‌زایش بخواهند حرکت آن به سمت تعادل را مختل کنند.

هماهنگ کردن شناخت بازاری: رقابت و کارآفرینی

اما باید این بحث را پیش کشید که عوامل علّی قابل شناسایی معینی هستند که این گرایش را پیش می‌آورند، یعنی **رقابت و کارآفرینی**؛ و در این‌جاست که پیشنهادهای مهم هایک را دیگران برگرفته‌اند.(۵۲) استدلال هایک این است که در آن الگوی تعادل عمومی استاندارد، رقابت وجود ندارد، زیرا اگر تعادلی وجود می‌داشت، رقابت پایان می‌گرفت و فرصت‌های لازم برای کسب و کار آتی می‌سوختند و از میان می‌رفتند. آن‌چه در الگوی تعادل عمومی در نظر گرفته نمی‌شود، این است که چگونه چنین وضع باثباتی پیش می‌آید، یا چه مکانیسم‌هایی این تعادل بهینه را به وجود می‌آورند. در نظریهٔ هایک، این اعتقاد بیان می‌شود که در جهانی بی‌یقین، «روند اکتشافی» رقابت، به شکلی خودانگیخته اطلاعات غیرمتمرکز را هماهنگ می‌کند و بدین ترتیب گرایشی به سمت تعادل پدید می‌آید.(۵۳) مجموعهٔ قیمت‌های «صحیح» که نظریهٔ سنتی پیش می‌نهد یک توهم است؛ در واقع امر قیمت‌ها تا حدودی «غیرصحیح» هستند و درنتیجه نوعی از تخصیص دوبارهٔ منابع را از طریق فرایند رقابتی به اذهان متبادر می‌کنند.

در این‌جاست که نقش کارآفرین اهمیت پیدا می‌کند، چون فرایند هماهنگی بستگی به وجود کارآفرینی پیدا می‌کند که نوع خاصی از فعالیت است. مفهوم کارآفرینی را شاید بتوان با رجوع به مفهوم «پیش‌بینی» بهتر توضیح داد. چون الگوی تعادل عمومی و کلی فرض را بر شناخت سلیقه‌ها، هزینه‌ها و غیره قرار می‌دهد، حاصلش این می‌شود که می‌توان به شکلی

مکانیکی تخصیص کارآمد منابع را پیش‌بینی کرد. اگر چنین می‌بود آنگاه کارآفرینی دیگر محلی از اعراب نمی‌داشت.

اما در جهانی که یقینی در آن نیست، آینده ناشناختنی است، یک حاصل پیش‌بینی‌پذیر یک سخن مهمل شناخت‌شناسانه است. کارآفرینان، اگرچه در جهت نفع شخصی‌شان حرکت می‌کنند، تصادفاً نقش اجتماعی سودمندی را در هماهنگ کردن شناخت اقتصادی برای رسیدن به نتیجه‌ای بازی می‌کنند که به نظر می‌رسد گویی یک قانون‌گذار همه‌چیزدان آن را طراحی و پیش‌بینی کرده بود، حال آنکه واضح است که نمی‌توانسته است چنین باشد.(۵۴)

اگر از این منظر به فرایند رقابت نگاه کنیم، نواقصی در سازوکار بازار، نظیر انحصار، دیگر انحرافاتی به نظر نمی‌رسند که باید با قانون جلویشان را گرفت تا آن به‌اصطلاح «زیان رفاهی» را از میان برداشت، بلکه به نظر عناصری ضروری در برآمدن نظم خودانگیخته می‌آیند. شاید چنین باشد که انحصار بازتابی است از کارایی بیش‌تر، یا با چشم‌انداز سود خاصی که انحصار نصیب برخی کالاها می‌کند که بدون آن، آن کالاها اصلاً دیگر تولید نمی‌شدند. در این موارد است که کارآفرینی معنا پیدا می‌کند. به هر روی، تا زمانی که موانعی دولتی بر سر راه ورود دیگران نباشد و انحصارگران تحت چنان قیودی عمل کنند که انحصار بنا به قانون نشکند و به شکلی تصنعی مفاهیمی انتزاعی از «رقابت کامل» خلق نشود، بهتر است اجازه داد که فرایندهای رقابتی طبیعی کار خودشان را بکنند. ادعای هایک این است که انحصارهای «طبیعی» بسیار بسیار نادرند، و اکثر انحصارها حاصل مداخلهٔ عاملانهٔ دولت هستند؛ هرجا که یکی از این انحصارات طبیعی وجود دارد، بازار خودش فرایندی طبیعی است که تمهیدات تصحیحی لازم را فراهم می‌آورد.

مهم‌ترین ویژگی نظام قیمت‌ها این است که شناخت را مقتصدانه می‌کند. هر مشارکت‌جویی باید اندکی از کل نظام بداند تا هماهنگی عملی شود، چون علامت‌هایی که بازار می‌دهد «هر فرد تولیدکننده‌ای را قادر می‌سازد که صرفاً حرکت چند شاخص معدود را نگاه کند، درست همان‌طور که مهندسین فقط

عقربه‌های تعداد اندکی از کنتورها را نگاه می‌کنند، تا بتوانند فعالیت‌هایشان را با تغییراتی تنظیم کنند که هرگز از آن تغییرات بیش از آنی که در نوسان قیمت‌ها منعکس می‌شود نمی‌توانند بدانند.»(۵۵)

اختلالات در کاتالاکسی

پس هایک نقطه‌های شکست در این نظم اقتصادی را چگونه توضیح می‌دهد؟ اگر خلاصه بگوییم، هایک معتقد است اکثر بی‌نظمی‌ها در نظام بازار که ما مشاهده می‌کنیم نتیجهٔ اقدامات مداخله‌جویانهٔ اشتباهی است که فرایندهای خودتصحیح‌گری را که در این نظام درکارند از مسیرشان منحرف می‌کنند. بنابراین، پژوهش نظری در فرایندهای اقتصادی باید تأکیدش بر آن ساختارهای نهادی باشد که مختل‌کنندهٔ نظم خودانگیخته هستند. البته هایک بعدها نظریه‌ای در مورد جامعه پروراند که این نظر را پیش می‌نهاد که چگونه باید نهادهای هماهنگ کننده را تصحیح کرد، اما در نوشته‌های اقتصادی خالصش، نهادها را مسلم و تعیین شده از پیش می‌گرفت و نتایج اقتصادی خاصی از آن‌ها استخراج می‌کرد. فقط در این معناست که نظریهٔ اقتصادی او از نظریهٔ کلی اجتماعی‌اش استقلال دارد.

هایک در طول زندگی حرفه‌ای‌اش در مقام یک اقتصاددان صرف، آن عامل نهادی را که بیش‌تر از همه مورد توجه قرار داد و دغدغهٔ خاطرش بود کنترل حکومتی ابزار پولی بود. همین کنترل است که موجب بی‌نظمی و ناهماهنگی اقتصادی از طریق منحرف و مُعوج کردن نظام قیمت‌های نسبی می‌شود که اگر دخالت حکومت نمی‌بود این نظام می‌توانست عاملان اقتصادی را وادارد که نظم پایداری را به وجود آورند. علاوه‌براین، امتیازات دلبخواهی که بنا به قوانین مصوب به اتحادیه‌های کارگری داده می‌شود، آن کارکرد طبیعی بازارکار را از میان می‌برد و بدین ترتیب تخصیص منابع به غلط انجام می‌گیرد و بیکاری ناخواسته‌ای پدید می‌آید. اما ما پیش از نگریستن به این نوع بی‌نظمی‌ها، باید ابتدا توجهمان را معطوف آن بی‌نظمی

خودانگیخته‌ای کنیم که خود هایک هم اذعان می‌کند که ممکن است در بازاری که کنترلی هم بر آن نیست پدید آید.

این بی‌نظمی در حوزهٔ خواسته‌های عمومی و امور بیرونی، که اکنون برای ما آشنا هستند، رخ می‌دهد. دربارهٔ این حوزه‌ها در زمانی که هایک آثار پیشگامانه‌اش را دربارهٔ نظریهٔ نظم خودانگیخته می‌نوشت کم‌تر بحث می‌شد.(۵۶) اما هایک همیشه علیه این ادعاهای طرف‌داران «سرمایه‌داری آنارشیستی» که بازار نمی‌تواند به‌صورت خودانگیخته پلیس و نظام‌های دفاعی، و دیگر «خواسته‌های عمومی» را به وجود و فراهم آورد بحث کرده است، که طبق فرضیات نظریهٔ خواسته‌های عمومی، بازار به هیچ فردی در میان عاملان اقتصادی مبلغی برای تأمین این خواسته‌ها پرداخت نمی‌کند. در حوزهٔ منطقاً مشابه «امور نامطلوب بیرونی»، یعنی آن‌جایی که هر عامل منفرد در بازار انواع و اقسام انگیزه‌ها را برای تحمیل هزینه بر مجموعه دارد، مثل آلودگی هوا، هایک قبول دارد که جایی برای ایفای نقش عمومی وجود دارد.

یکی از راه‌های معمول برای جلوگیری از این نوع اخیر بی‌نظمی خودانگیخته مشخص کردن مجموعه‌ای از حقوق متناسب مالکیت است به‌نحوی‌که معلوم شود هرگونه صدمهٔ بیرونی بالاخره به یک فرد صاحب مالکیت وارد می‌شود و بنابراین او می‌تواند عامل واردآورندهٔ این صدمه را مورد تعقیب قانونی قرار دهد و ادعای خسارت کند. به‌این‌ترتیب «امور نامطلوب» بیرونی را می‌توان درونی کرد. درست است که این نگرش ضد سیستم هایکی نیست، اما درعین‌حال متضمن در نظر گرفتن نقش فعالانه‌ای برای یک مقام یا مرجع در تعیین قواعد جدید مالکیت و توافق خودخواستهٔ عاملان برای پیروی از چنین قواعدی است. در این حوزه، و سایر حوزه‌ها، هایک (به نظر بسیاری از منتقدان) اتکای زیاده از حدی به تکامل قواعد متناسب مالکیت برای فرایند رقابت می‌کند(۵۷): و این نتیجهٔ امتناع او از در نظر گرفتن این امکان است که در برخی حوزه‌ها عقل می‌تواند فرایندهای طبیعی را بهبود بخشد.

دیدگاه اتریشی در زمینهٔ مداخله: ناهماهنگی شناخت اقتصادی

اما آن نوعی از بی‌نظمی که هایک روشنی بسیاری بر آن افکنده است همان بی‌نظمی است که در اثر مداخلهٔ حکومت در کاتالاکسی در سطح «کلان» پدید می‌آید. البته هایک هرگز نپذیرفته است نظریهٔ اقتصاد کلانی می‌تواند وجود داشته باشد که قابل تقلیل به اراده‌های فردی نباشد (دامنه‌های کلی بزرگ «افسانه» و «جعلیات» هستند، آن‌ها تنظیمات غیرقابل تقلیلی نیستند)، اما هردوی تحقیقات او در زمینهٔ دور فعالیت اقتصادی متمرکز بر رفتار کاتالاکسی در کل است.(۵۸) بخش عمده‌ای از نظریهٔ اقتصادی هایک خطاب به کسانی است که منکر این گزارهٔ پایه‌ای هستند که اقتصادِ بی‌مانعِ بازار (یا کاتالاکسی) حرکتش به سمت به‌کارگیری کامل همهٔ منابع است. رسواترین این نظریه‌ها، نظریهٔ اقتصاد کلان کینزی است، و همین نظریه است که معمولاً مورد خطاب اقتصادیات هایکی است، اگرچه هایک نظریهٔ پول و نظریهٔ دور فعالیت اقتصادی‌اش را پیش از انتشار **نظریهٔ عمومی** کینز صورت‌بندی کرده بود.

در نظریهٔ آشنای اتریشی دور فعالیت اقتصادی، عدم تعادل و عدم هماهنگی شناخت اقتصادی کارکرد علامت‌های گمراه‌کننده‌ای است که نظام پولی به معامله‌گران در بازار می‌دهد. هماهنگی خودبه‌خودی نیات پس‌اندازکنندگان و سرمایه‌گذاران، که می‌تواند موجب به‌کارگیری کم‌وبیش کامل همهٔ منابع شود، به شکل سیستماتیک با پولی که سیاست‌گذاری می‌شود مختل می‌شود که این هم منجر به تخصیص نادرست منابع و بنابراین دوره‌های دردناکی از تنظیم دوباره می‌شود. آن‌چه رخ می‌دهد این است که تحت نظام بانکداری اندوخته‌های جزئی، اعتبارات افزایش‌یافته سبب پایین‌تر آمدن نرخ سود در بازار پول از نرخ «طبیعی» می‌شود (یعنی نرخی که ترجیحات زمانی افراد معینش می‌کند) و درنتیجه سرمایه‌گذاری‌های اضافی در مراحل طولانی‌تر تولید انجام می‌گیرد.

در نظریهٔ اتریشی، ساختار تولید(۵۹) شامل سلسله‌ای از مراحل

یکپارچه‌شده است که در آن کالاهای مصرفی در نزدیک‌ترین مرحله‌ها و کالاهای سرمایه‌ای در دورترین مرحله‌ها قرار می‌گیرند. این «نظم» اساساً پایدار است چون سرمایه‌گذاری‌ها در دورترین مراحل از طریق نسبتِ جاری مصرف-پس‌انداز عمومی تضمین می‌شود، چون پس‌اندازها آن کالاهای سرمایه‌ای را که برای کامل کردن ساختار تولید ضروری هستند در دسترس قرار می‌دهند. اما، تحت نظام بانکداری اندوختهٔ جزئی، ساختار ناپایدار می‌شود. سرمایه‌گذاری‌های بلندمدت در این نظام **سرمایه‌گذاری‌های نادرست** هستند که حاصل وام ارزان‌تر هستند و نه حاصل پایین آمدن ترجیحات زمانی توسط عموم مردم. چون افراد با همان سرعتی مصرف می‌کنند که پیش‌تر می‌کردند، تزریق اعتبار آغاز می‌شود، درآمدهای اضافی عوامل کار صرف خرید کالاهای مصرفی می‌شوند، و بنابراین موجب بازگشت به نزدیک‌ترین مراحل می‌شوند تا بتوانند با این تقاضا تطبیق پیدا کنند؛ و بنابراین ساختار سرمایه‌ای شروع به منقبض و کوچک‌ترشدن می‌کند. بنابراین نوعی عدم به‌کارگیری موقتی در مراحل دورتر پیش می‌آید. آن رکود حاصله را باید در طول زمانی که فرایندهای بازار آن سرمایه‌گذاری‌های نادرستِ ناشی از علامت‌های گمراه‌کنندهٔ قیمت را تصفیه و تصحیح می‌کنند تحمل کرد.

این روایت معیار این نظریه است، اما آن شکل خاصی که در آن بی‌نظمی رخ می‌دهد بنا به انواع مختلف ساختارهای نهادی فرق خواهد کرد. در دهٔ ۱۹۳۰، افزایش اعتبارات بانکی بود که این دور را به وجود آورد و تأثیرش به شکل عدم به‌کارگیری در صنایع محصولات سرمایه‌ای مشهور شد. در جهان معاصر، که خصیصه‌اش مداخلهٔ گسترده و عظیم دولت است، تخصیص نادرست منابع در کل نظام بسیار بیش‌تر پراکنده و پخش شده است.(۶۰) در ضمن، امروز فرایند تنظیم دوبارهٔ طبیعی آهسته‌تر شده است. خصوصاً در بریتانیا، چون قانون‌گذاری رفاهی، امتیازات اتحادیه‌های کارگری، و سیاست مسکن همه دست به دست هم داده‌اند و سبب بی‌تحرکی و عدم جابه‌جایی کار شده‌اند.

نظر هایک در زمینهٔ بی‌نظمی پولی

در همهٔ این موارد، ناپایداری یک فرایند مربوط به کاتالاکسی حاصل «ناخنثی» بودن پول است. چون افزایش اعتبارات تأثیری یکسان بر همهٔ قیمت‌ها ندارد (که حاصل غیرمستقیم نظریهٔ عمومی تعادل والریایی است)، بی‌نظمی باید تحت نظام‌های بانکداری سنتی اقتصادهای سرمایه‌داری رخ دهد، زیرا تغییرها در قیمت‌های نسبی، معامله‌گران را در بازار گمراه می‌کند. حال سؤال این است که آیا این بی‌نظمی بخشی ضروری از کاتالاکسی است یا این‌که همیشه این عوامل برون‌زا هستند که این بی‌نظمی را به بار می‌آورند.

هایک پول را نوعی «پیوند سست»(۶۱) در فرایندی توصیف می‌کند که از جهات دیگر گرایشی خودبه‌خودی به سمت تعادل از خودش نشان می‌دهد. نظام اندوختهٔ جزئی، در عین کش‌سانی و انعطاف‌پذیری اعتبارات در آن، که حاصل علامت‌های گمراه‌کنندهٔ قیمت است، به شکل خودانگیخته تکوین یافته است، و بنابراین، هایک، در دهـهٔ ۱۹۳۰، مدعی شد که الغای آن و جایگزین کردنش با یک نظام اندوخته‌ای صددرصد می‌تواند مشکلات بسیار بیش‌تری به بار آورد. تنها چیز لازم برای آن‌که فرایندهای خودتنظیم‌گر بتوانند درست کار کنند چیزی شبیه «پایهٔ طلا» (یا نرخ‌های ثابت ارز) و حذف حکومت از فرایند اقتصاد است. این می‌تواند تأثیرات این دور یا چرخه را تعدیل کند یا حتی از میان بردارد. در عمل، این مدیریت غلط دولتی ارز بود که سبب تنظیم بسیار غلط کاتالاکسی شد.

هایک در آن زمان هیچ پیشنهادی مبنی بر این‌که دولت باید انحصارش بر پول قانونی را از دست بدهد ارائه نکرد. به‌عکس، مدعی شد که تأثیرات برهم‌زنندهٔ تعادل چنین وضعی را با روندهای نهادی تعدیل کرد. اما در سال‌های اخیر، هایک طلیعه‌دار این اندیشه شده است که حذف کامل انحصار دولت بر پول ضروری است و رقابت میان ارزهای رقیبی که بانک‌ها و حکومت‌ها منتشر می‌کنند می‌تواند به شکلی خودانگیخته به پایداری پولی

بینجامد.(۶۲) ویژگی غریب این پیشنهاد در تضاد آن نظرات نظریه‌پردازان پیشین نظم اقتصادی خودانگیخته است که می‌گفتند حذف حکومت از حوزهٔ پول می‌تواند پولی کالاـبنیاد پدید آورد (در واقع، این ویژگی بنیادین نظریهٔ پولی لودویگ فون میزس بود که ارزش ابزار پول را می‌توان نهایتاً تا به ارزش استفاده‌ای آن دنبال کرد). اما هایک ظاهراً گمان دارد که رقابت میان اسکناس‌ها سبب پایداری خواهد شد. او نسبت به این‌که طلا دوباره وارد بازار شود شکاک است ــ بنا به این دلیل مغالطه‌آمیز، طبق نظریهٔ سنتی، که «طلای کافی وجود ندارد» ــ و این پیشنهاد ساختمان‌گرایانه را می‌دهد که کشورها باید به‌صورت متقابل با پیمان‌های رسمی خودشان را متعهد کنند که در استفادهٔ آزادانه از ارزهای منتشرشده توسط بانک‌ها یا کشورهای دیگر مداخله نکنند و ممانعتی پدید نیاورند.(۶۳)

فارغ از جزئیات راه‌حل پیشنهادی هایک برای مشکلات ایجادشده از بی‌نظمی‌های پولی، این استدلال مصرانهٔ او، در طول بیش از پنجاه سال، که کنترل دولت بر پول سبب تورمی پایان‌ناپذیر و درنتیجه مختل شدن نظم اقتصادی می‌شود، با اتفاقاتی که افتاده است در موارد فراوان مُهر تأیید خورده است.

ساختار یک نظم حقوقی ـ قانونی

جهان اجتماعی: نظم خودانگیخته در برابر عقل‌گرایی ساختمان‌گر

مهم‌ترین جنبهٔ وحدت روش هایک تلاش اوست برای توضیح دادن ماهیت نهادهای حقوقی و اجتماعی با همان ابزارهای فکری که در توضیح پدیده‌های اقتصادی به کار گرفته است: ابزارهایی که تأکیدشان بر فرایندهای طبیعی است و نه عقل و تصنع. هایک در مقالهٔ «اصول نظم اجتماعی لیبرالی» می‌نویسد:

> تحت تنفیذ و به اجرا گذاشتن قواعد کلی و همگان‌شمول رفتار عادلانه، که حافظ قلمرو خصوصی قابل شناسایی افراد است، یک نظم خودانگیخته در فعالیت‌های انسانی شکل می‌گیرد که بسیار پیچیده‌تر از آنی است که هر نظم و ترتیب عالمانه و عامدانه می‌تواند داشته باشد...(۶۴)

مسئله در این‌جا توضیح منشأ «قواعد کلی و همگان‌شمول رفتار عادلانه» است. آیا این قواعد به شکلی خودانگیخته بروز و ظهور پیدا می‌کنند؟ یا عنصری از عقل‌گرایی ساختمان‌گر هم برای توضیح این قواعدی که در خدمت کاتالاکسی هستند ضروری است؟ هایک، درعین‌این‌که همیشه نظر

مثبتی نسبت به حقوق عرفی، در مقابل قوانین مصوب، داشته است، در *قانون آزادی* می‌گوید رشد و تکوین یک کاتالاکسی می‌تواند در بستر مجموعه قوانین عالی هم صورت پذیرد که شرایط آزادی را تعریف می‌کنند.(۶۵) اما، در اثر سه‌گانه‌اش، *قانون، قانون‌گذاری، و آزادی*، تقریباً تأکیدش منحصراً بر فضایل قوانین و نهادهای خودانگیخته است. توضیح این تغییرنظر در این واقعیت نهفته است که اگرچه هایک می‌پذیرد که قانون مدون می‌تواند یقینی‌تر از قانون ساخته و پرداختهٔ قضات باشد، اما اگر قانون مدون منجر به این نظر شود که «فقط آن‌چه در قوانین مصوب آمده است باید نیروی قانونی داشته باشد»، این مزیت یقینی‌بودن خنثی می‌شود.(۶۶) نظم‌های حقوقی-قانونی خودانگیخته حاوی قواعدی هستند که هنوز در کلام صورت‌بندی نشده‌اند. هایک نظم اجتماعی (یا جهان اجتماعی) را خود-تنظیم‌گر، یا خود-تصحیح‌گر به وجه اکمل نمی‌داند، چون نقشی هم برای دولت اجبارکننده در تنفیذ و به اجرا گذاشتن قواعد قائل می‌شود و می‌پذیرد که برای تصحیح «قانونی» که به شکلی نامتناسب پروریده شده است «قانون‌گذاری» لازم است. اما وظیفهٔ تخصیص‌یافته به تکامل در توضیح قانون اصیل آشکارا با همان معنایی برابری و همسویی دارد که «دست نامرئی» در توضیح هماهنگی در اقتصاد بازار.

اما، بسیاری از لیبرال‌های کلاسیک معاصر می‌گویند که این تشبیه هایک درست نیست: یعنی می‌گویند صرفاً به این دلیل که قانونِ «کشف‌شده»، در تقابل با قانونِ «ساخته‌شده»، محصول تصادف است سبب نمی‌شود که آن قانون کارآمد باشد، به این معنا که چارچوبی مناسب برای نظم در بازار فراهم آورد. حذف عقل از ساختن قواعد یک نظم اقتصادی ظاهراً هایک را، علی‌رغم تعهد شخصی‌اش به لیبرالیسم اقتصادی و توصیه‌اش بر اصلاحات نهادی رادیکال، به نوع خاصی از محافظه‌کاری و خاموشی‌گزینی در برابر جریان وقایعی محتوم و ناخوشایند می‌کشاند.

«ناموس» خودانگیخته در برابر قانون عقل‌گرایانه

حقوق عرفی در برابر قوانین مصوب

هایک در کتاب *قواعد و نظم*، «نظم» را چنین تعریف می‌کند:

> نظم حالتی از امور است که در آن عناصر متعددی از انواع مختلف چنان ربطی به هم دارند که ما از طریق آشنایی‌مان با جزئی زمانی یا مکانی از کل می‌آموزیم که انتظارات درستی از بقیهٔ اجزاء مربوطه پیدا کنیم...(۶۷)

این بدان معناست که نظم اجتماعی ساختاری است از اجزای مرتبط به هم که به دلیل قواعد حاکم بر رفتار این ساختار نوعی **پیش‌بینی‌پذیری و قاعده‌مندی** را به نمایش می‌گذارد. در یک نظم حقوقی-قانونی، چنین قواعدی ممکن است محصول دستور و فرمان باشند (و هایک معتقد است در هر نظام اجتماعی برخی از قواعد ناگزیر باید از این جنس باشند). اما، ادعای هایک این است که قاعده‌مندی و پیش‌بینی‌پذیریِ بیش‌تر، و درنتیجه پیچیدگی بیش‌تر، در نظم‌هایی خواهد بود که تنهٔ اصلی قواعدی که بر وابستگی متقابل حاکم‌اند به‌صورت خودانگیخته ظهور و بروز پیدا کرده باشند. نکته‌ای که او در این‌جا می‌گوید این نکتهٔ ضدعقل‌گرایانه است که قواعد محصول ذهن و عقل، منتزع از تجربه نیستند، آن‌گونه‌ای که در الگوی هابزی مشاهده می‌شود. به‌عکس، قواعد و جامعه، همان‌گونه که فرگوسن و نویسندگان قرن هجدهمی پافشاری می‌کردند، به موازات هم رشد کرده‌اند. درنتیجه، «قانون» (در معنای آن دسته از قواعد رفتار درست که بر روابط فردی حاکم‌اند) متفاوت از، و مقدم بر، «قانون‌گذاری» هستند (آن مجموعه‌ای از فرامین دلبخواهی که با مقاصد معینی صادر شده‌اند). قانون «کشف‌شده» را «ناموس» می‌خوانند(۶۸)، و ناموس با نظم یک جامعهٔ آزاد سازگار است. علتش این است که ناموس، به این دلیل که ربطی به هیچ مقصود کلی از آن

خودش ندارد، این امکان را فراهم می‌آورد که شمار زیادی از مقاصد فردی برآورده شوند. قلمرو ناموس، حفاظت از شخص، از مالکیت، و تنفیذ قراردادهاست.

هایک در این استدلال، در نهایت، همان مضامین آشنایی را پیش می‌کشد که مربوط به فضیلت نظام حقوق عرفی است که خودش در نوشته‌های هیل، برک، و دیگر نویسندگان مکتب تاریخیِ اروپایی علم حقوق ردیابی کرده بود. اما، بی‌تردید، یکی از افراد تأثیرگذار بر اندیشه‌های هایک در دورهٔ بعد از نگارش *قانون آزادی* در زمینهٔ علم حقوق، مرحوم برونو لئونی با کتاب ***آزادی و قانون***اش بوده است. (۶۹) کتاب لئونی شاید یکی از پیچیده‌ترین اَشکال و پر از نظریهٔ تکاملی قانون است؛ زیرا لئونی نه‌تنها منحصراً بر «حکمت تاریخ» تکیه و تأکید می‌کند، بلکه تمثیلی مستقیم میان قانون و بازار می‌سازد. قانون به شکل مورد به موردی تکوین پیدا می‌کند که در طول آن قضات قانون موجود را به قوارهٔ شرایط درمی‌آوردند تا نظمی کلی پدید آید که، اگرچه به معنای فنی و عقلانی‌اش ممکن است «کارآمد» نباشد، درست همان‌طور که بازارهای رقابتی «کامل» نیستند، اما پایدارتر از هر نظم مبتنی بر قوانین مصوب است. قانون مصوب شاید به نظر پیش‌بینی‌پذیرتر بیاید چون مکتوب است، حال‌آن‌که حقوق عرفی («قانون وکلا») عملاً شناخته‌شده نیست تا آن‌که روزی یک قاضی آن را «کشف کند». قانون مصوب در واقع بسیار بلهوسانه است. دقیقاً به این دلیل، و علی‌الخصوص در جهان مدرن، که دائماً بنا به هوس‌های قانون‌گذاران تغییر می‌کند، موضع هایک بسیار شبیه موضع لئونی است که نگرشی ضد قوانین مصوب از همهٔ جهات مهمش دارد: چون محال است بتوان رفتارِ (قانونی) انسان را پیش‌بینی کرد، پس ساختاری قانونی که محصول اراده نیست و نمی‌توان آن را در کلیتش بازشناخت، به نحوی پارادوکسی، قاعده‌مندی‌های بیش‌تری نسبت به مجموعهٔ قوانین مکتوب از خودش به نمایش می‌گذارد. علاوه‌براین، چون آینده ناشناختنی و پیش‌بینی‌ناپذیر است، هیچ مجموعه‌ای از قوانین نمی‌تواند چنان طراحی

شود که با همهٔ موارد احتمالی تطبیق داشته باشد. برای همین است که کار قضات، مثل حل یک معما، در علم حقوق هایکی جایگاهی اساسی پیدا می‌کند.(۷۰)

انتقال فرهنگی قواعد رفتار

اما، هایک به این مضامین ناآشنا چیزی بحث‌برانگیزتر را هم می‌افزاید. این مضمون بحث برانگیزتر، این استدلال است که نظام خودانگیختهٔ قواعد بسیار کارآمدتر هستند (در قیاس با بدیل‌هایشان) و نیازهای آن‌چه را که او «جامعهٔ کبیر» می‌خواند بیش‌تر برآورده می‌کنند، دقیقاً به این دلیل که به‌سلامت از مسیر فرایندی تکاملی عبور کرده‌اند: فرایندی که در آن نه عقل بلکه گزینش طبیعی است که معین می‌کند کدام نهادها و قوانین مناسب هستند.(۷۱) تاریخ نهادها مشتمل بر نوعی مبارزهٔ داروینی است که از دل آن قواعد و روندهای معینی برمی‌آیند که در عمل ماندگارتر از بقیه هستند؛ و جامعه نه براساس طراحی نهادهایی برای مقاصد خاص، بلکه بنابر اختیار کردن نهادهایی پیشرفت می‌کند که مستقل از ارادهٔ افراد برآمده‌اند و با شرایط جدید تطبیق دارند. علاوه‌براین، جوامع تا جایی پیشرفت می‌کنند که از قواعد و آموزه‌های شناخته‌شده «تقلید» می‌کنند، نه آن‌که چنین قواعد و آموزه‌هایی را با محاسبه درست کنند.(۷۲)

مکانیسم این فرایند را هایک «انتقال فرهنگی» می‌نامد.(۷۳) این بدان معناست که قواعد و نهادهایی که ما به ارث می‌بریم (۱) محصول علیت زیست‌شناختی که قابل ردیابی تا به ساختارهای ژنتیکی است (آن‌گونه که نظریه‌پردازان افراطی زیست‌شناسی اجتماعی ادعا می‌کنند) نیستند؛ و (۲) این نهادها و قواعد از عقل بی‌یاور صادر نمی‌شوند. این قواعد، قواعدی «آموخته» هستند که، اگرچه به‌وضوح و روشنی صورت‌بندی نشده‌اند، از خلال فرایند تکامل فرهنگی انتقال پیدا کرده‌اند. چون نظم تکاملی پیش‌بینی‌پذیر نیست پس نتیجه می‌گیریم که «ما قدرتی بر جزئیات چنین

نظمی نداریم، و قدرتمان بر آن‌ها حتی کم‌تر از قدرتمان بر جزئیات نظمی است که با تمهید و تدارک به وجود می‌آوریم.»(۷۴)

این واقعیت که ما نمی‌توانیم چنین قواعدی را فهم یا بیان کنیم دلیلی برای تردید کردن در کارایی آن‌ها نیست، چون کارایی خودش می‌تواند یکی از کارکردهای همان بقا و دوام یافتن آن‌ها باشد. هایک می‌خواهد از این استدلال علیه پوزیتیویسم حقوقی عقل‌گرایانه‌ای استفاده کند که به‌خطا فرض را بر این می‌گذارد که همهٔ قوانین صرفاً قراردادهایی میان افراد هستند که بنا به اراده می‌توان تغییرشان داد، اما درعین‌حال او مکرراً چنان می‌نویسد که گویی ما باید منفعلانه ساختاری از قواعد را بپذیریم دقیقاً به این دلیل که از پیش طراحی‌شده نیستند. آری، ممکن است این نکته درست باشد که «قانون در طول اعصار وجود داشته است پیش از آن‌که به ذهن آدمیان خطور کند که می‌توانند قانون را بسازند یا تغییر دهند،(۷۵)» اما از آن نمی‌توان نتیجه گرفت که چنین قانونی ضرورتاً «کارآمد» یا متناسب با نظم لیبرالیسم کلاسیک است (که هایک بنا به دلایلی، جز دلایل مربوط به تکامل، این نظم را مرجح می‌دارد). آموزهٔ تکامل فرهنگی قواعد رفتاری ظاهراً انسان را بسیار قاطعانه‌تر از مثلاً «قوانین» اقتصادی مقید می‌کند، قوانینی که صرفاً مرزهای ضرورتی را مشخص می‌کنند که در محدودهٔ آن عمل آزادانه و عقلانی صورت می‌پذیرد.

تکامل‌گرایی و لیبرالیسم سنت‌گرایانهٔ هایک

در فصل پایانی جلد سوم *قانون، قانون‌گذاری، و آزادی*، با عنوان «سه منبع ارزش‌های انسانی» است که ضدیت هایک با عقل‌گرایی در ورطهٔ نوعی سنت‌گرایی غیرنقادانه درمی‌غلتد. هایک، به هنگام ادغام قواعد حقوقی و اخلاقی و تبدیلشان صرفاً به قواعدی که در دل فرهنگ پروریده شده‌اند، می‌نویسد: «سنت یک چیز ثابت نیست بلکه محصول فرایندی است که هدایتش به دست عقل نیست بلکه به دست توفیق است.»(۷۶) درضمن،

محدودیت‌های ذهن انسانی حکم می‌کند که «هرگونه پیشرفتی باید مبتنی بر سنت باشد.»(۷۷) علاوه‌براین، نه فقط قواعد اخلاقی با سنت‌های اخلاقی تناسبی دارند، بلکه ما خودمان هم از توصیهٔ به تغییر چنین قواعدی، به‌استثنای ترمیم‌های جزئی، عاجز هستیم، چون آینده ناشناختنی است و ما نمی‌توانیم پیامدهای چنین تغییراتی را پیش‌بینی کنیم. این ضدیت افراطی با عقل‌گرایی مستقیماً از این ادعای هایک نشأت می‌گیرد که ذهن خودش فقط براساس انتقال فرهنگی توضیح‌پذیر است: «همهٔ ساختارهای ماندگار حتی تا به ذهن و تا به جامعه محصول تکاملی گزینشی هستند.»(۷۸) این حکم حساب او را کاملاً از لیبرال‌های کلاسیک عقل‌گرا، مثلاً لودویگ فون میزس، جدا می‌کند، فون میزسی که نظریهٔ اقتصاد «لسه‌فر» و سیاسیاتش را بر صفات همگان‌شمول ذهن انسانی مبتنی می‌کرد.

گره کار ما با تحلیل هایک در این است که تکامل اجتماعی ضرورتاً منتج به آن لیبرالیسم کلاسیکی نمی‌شود که او آشکارا نظری مثبت نسبت به آن دارد: نهادهای غیرلیبرالی بسیاری هستند که بقا یافته و ماندگار شده‌اند. دورهٔ تسلط جامعهٔ باز، اقتصاد بازار، و دولت حداقلی را بنابراین باید یک جهش تصادفی در مسیر تکاملی به حساب آورد که کاملاً در جهت دیگری پیش می‌رود، یعنی یک مشعل رو به خاموشی در جهانی که به شکلی محتوم رو به تاریکی دارد. بااین‌همه، اگر قرار است ما به لحاظ فکری وابسته به سنت بمانیم، و اگر «عقل» ما ابزاری شکننده‌تر از آن است که بدیل‌های ارضاکننده‌ای عرضه کند، پس ما چگونه می‌توانیم به ارزیابی نقادانهٔ آن نظم دولت‌گرا و ضدفردگرایی در جامعه بنشینیم که ظاهراً، حداقل به‌اندازهٔ هر ساختار اجتماعی دیگر، مدعی است که محصول تکامل است؟

مشکل در این‌جاست که شکل‌گیری خودانگیختهٔ بازار عین تکامل نظام حقوقی-قانونی نیست، اگرچه هیچ‌کدام از پیش طراحی نشده‌اند. در بازار مکانیسمی هست، یعنی نظام قیمت‌ها، که عملاً اعمال عاملان اقتصادی را چنان هماهنگ می‌کند که به نظمی کارآمد برسیم (اگرچه حتی در این‌جا هم

حضور عوامل بیرونی موجب «بی‌نظمی» می‌شود)؛ اما در نظام حقوقی-قانونی مکانیسم مشابهی در کار نیست. در تحلیل هایک چنین به نظر می‌آید که انگار قواعد و ورزه‌ها صرفاً به این دلیل کار می‌کنند که بقا یافته و ماندگار شده‌اند و نه به این دلیل که در خدمت یک نظم لیبرالی هستند. یک مثال شگفت، تجربهٔ بریتانیاست که در آن طبق قاعده‌ای قانون‌اساسی‌وار پارلمان فرمانفرماست. این قاعده محصول تکامل است، اما همین قاعده احتمالاً یگانه علت نهادی بی‌نهایت مهم تضعیف حاکمیت قانون و به هم ریختن اقتصاد بازار در این کشور است.

در واقع، هایک تلویحاً بخشی از استدلال اختیارگرایان را می‌پذیرد چون بخش عمدهٔ فلسفهٔ اجتماعی او مشتمل بر نقد عقلانی نهادهای اقتصادی و نهادهای سیاسی ضدلیبرال و ضدفردگرایانه نیست. هایک اذعان دارد که حقوق عرفی به صورت خودبه‌خودی در جهت مطلوب حرکت نمی‌کند، و حتی ممکن است حافظ منافع «طبقاتی» باشد، و بنابراین باید با قانون‌گذاری آن را تعدیل کرد.(۷۹) می‌توان فرض کرد که این تصحیح تصنعی باید بنابر اصول لیبرالیسم کلاسیک و فردگرایی تصویب شود. اما حتی در این‌جا اصول هنجارینی که مورد استفاده قرار می‌گیرند باید بخشی از یک سنت جاری باشند. به لحاظ شناخت‌شناسی محال است که بتوان بیرون از یک سنت رفتاری ایستاد و کل آن سنت را ستود یا رد کرد: «اخلاقیات مسئله‌ای مربوط به انتخاب نیست. اخلاقیات را ما طراحی نکرده‌ایم و نمی‌توانیم هم طراحی‌اش کنیم.»(۸۰)

قانون و آزادی: معضلِ یافتن معیاری برای تمیز نظم‌های لیبرالی از نظم‌های غیرلیبرالی

آن جرح و تعدیل‌هایی که باید در نظام جاری انجام گیرد معمولاً به شکل قواعدی اضافی در مورد رفتار عادلانه جلوه‌گر می‌شوند. در این‌جا باز هم هایک هیچ معیار اساسی برای ارزیابی چنین پیشنهادهایی به دست نمی‌دهد:

آن‌چه کلاً لازم است این است که قواعد جدید قابلیت همگان‌شمولی را در نظام جاری داشته باشند. اما، چنان‌که مشهور خاص و عام است، این معیاری صرفاً صوری است، و بنابراین قواعد کاملاً متفاوتی می‌توانند در درون یک ساختار معین همگان‌شمول باشند.

شاید توضیح هایک در مورد برآمدن یک نظم لیبرالی خود-تنظیم‌گر را بتوان به‌این‌ترتیب نجات داد که از استدلال او تفسیری به دست داد که این معنا را القا کند که آن‌چه محصول تکامل است صرفاً آن چیزی است که رخ می‌داد اگر که مداخلات دلبخواهانه‌ای از نوع ساختمان‌گرایانه در کار نمی‌بود. اما، این تفسیر منجر به یک سرمایه‌داری آنارشیستی غیرهایکی می‌شود که در آن قانون طبیعی عقل‌گرایانه ضامن این است که هر فردی حق داشته باشد از دولت «خارج شود»، و این آشکارا چیزی نیست که هایک در ذهن داشت. نظم لیبرالی حاوی یک سازمان (تاکسیس)(۸۱)، یعنی دولت، است که از طریق قانونِ طراحی‌شده (تسیس) عمل می‌کند؛ و بر این نهاد مقاصد خاصی بار شده است. بنیان عقلانی این سازمان ظاهراً فرهنگی و تکاملی است چون، بنا به قول هایک، تجربه است که مشخص می‌کند کدام شکل خاص از دولت برای تنفیذ قواعد رفتار عادلانه و تأمین خواسته‌های عمومی لازم است.

هایک می‌گوید فعالیت‌های دولت را می‌توان با اصول فراقانونیِ حاکمیت قانون محدود کرد؛ قواعد بایستی کاملاً عام باشند و همه را ملزم کنند، و در هنگام عمل قفانگرانه نباشند، و از فرد یا گروهی نام نبرند. او در واقع محدودیت‌هایی اساسی بر اعمال مقامات صاحب اقتدار سیاسی اِعمال نمی‌کند، بلکه فقط بر این نکته پافشاری می‌کند که این مقامات هم باید خودشان را با استلزامات صوری تطبیق دهند. قانون و آزادی در این معنا سازگار هستند، چون قواعد عمومی و کلی مرزهایی را معین می‌کنند که افراد در محدودهٔ آن‌ها وظایف خاصی را انتخاب می‌کنند، نه آنکه به سمت این وظایف رانده شوند. در نظریهٔ حقوقی-قانونی هایک هر نظم آزادی باید

نظمی پیش‌بینی‌پذیر باشد: تا زمانی که شخص پیشاپیش می‌داند هر قانونی چه تأثیری برای او خواهد داشت، و بنابراین می‌تواند زندگی‌اش را برنامه‌ریزی کند تا از تأثیرات سوء قوانین در امان بماند، نمی‌توان او را شخصی غیرآزاد دانست.(۸۲)

این حکم قویاً با نظریهٔ حقوق طبیعیِ نظم لیبرالی که در آن مرزهای آزادی فرد را این اقتضاء اخلاقی، و نه اقتضائات صوری حقوقی، معین می‌کند که نباید حقوق دیگران را نقض کرد، در تضاد است. اگر از منظر عقیدتی هایک بنگریم، منع‌های همگانی که مستلزم هیچ عمل ایجابی از سوی افراد نیستند، می‌توانند به نحو شگرفی دامنهٔ انتخاب آن‌ها را محدود کنند، اما عجبا که این‌ها قید و بندهایی بر آزادی به حساب نمی‌آیند. و عجبا، رژیمی که شماری فرمان یا رهنمود ملایم صادر می‌کند ولی منع‌های همگانی نسبتاً کمی دارد، طبق این حکم یک نظم آزاد به حساب نمی‌آید. در واقع، تعریف خود هایک از آزادی تحت قانون با توجیه قانون نظام‌وظیفه در هم می‌شکند، چون احضار به خدمت سربازی آشکارا یک فرمان مستقیم است و این‌که چنین فرمانی پیش‌بینی‌پذیر و کاملاً عمومی است هیچ از اثر ویرانگر آن بر آزادی شخصی نمی‌کاهد. از امتناع هایک از حمایت از یک ساختار اساسی‌تر قانون طبیعی و اخلاقیات، و پایبندی او به نتایج فرایندهای تکاملی طراحی‌نشده، نتیجه می‌گیریم که تمیز میان نظم‌های آزاد و نظم‌های غیرآزاد بسیار دشوار است. در این زمینه اجماعی وجود دارد که آن استلزامات حقوقی که هایک مطرح می‌کند برای عملی شدن نظم لیبرالیسم کلاسیک شرط ضروری هستند اما شرط کافی نیستند.

فروپاشیدن «کوسموس» («جهان»)

یکی از مهم‌ترین خدمات هایک به شناخت و دانش، افشاگری نافذ او در مورد سیاست‌های عامدانه‌ای است که فرایند محتوم و شوم از هم‌گسیختن «جهان» را به راه انداخته است، یعنی آن نظم خود-تنظیم‌گر وقایع که زمانی جامعهٔ لیبرالی غربی را شکل داده بود. هایک، در کنار این، و تقریباً در نفی اعتقاد خودش به فرایندهای تکاملی، مجموعهٔ پیچیده‌ای از اصلاحات رادیکال را پیشنهاد می‌کند که برای این طراحی شده‌اند که جلوی این انحطاط را بگیرند. علت‌های اصلی این ازهم‌گسیختگی، تلاش برای تنظیم اقتصاد با شیوه‌های تورم‌زا است؛ اعطای امتیازات به گروه‌ها، خصوصاً اتحادیه‌های کارگری، از طریق «قانون‌گذاری» که کارکرد بازار کار را مختل می‌کند؛ تلاش برای بازتوزیع درآمدها، فارغ از تخصیص غیرشخصی که در بازار انجام می‌گیرد، براساس نظریهٔ مطلقاً ذهنی «عدالت اجتماعی»؛ وگرایش به قانونی که در قالب فرامین برای تحقق مقاصد خاص ریخته می‌شود و نه در قالب قواعد عمومی و همگانی. تأثیر ترکیبی این اقدامات، منحرف کردن یک «جهان» است به شیوه‌ای که صرفاً سیاسی است و به دور از مسیر طبیعی (که مقصدش هرگز دانسته و شناخته نیست). سناریوی «راه رقیّت» تکوین پیدا خواهد کرد، سناریویی که در آن اجبار باید هر دم افزون‌تر شود چون

مردم به شکل طبیعی می‌کوشند از تأثیرات آن مداخلهٔ اولیه و اصلی بپرهیزند.

مداخله‌گری سیاسی در برابر خود ـ تصحیح‌گری بازار

در واقع، آن شکل شگرف اختلال در نظم خودانگیخته که هایک پیش‌بینی می‌کرد به دنبال مداخله‌گری فرا خواهد رسید عملاً رخ نداده است. دولت‌های رفاه غربی (هنوز) زیر فشار قانون‌گذاری رفاه‌گرانه و سایر اشکال مداخلهٔ دولتی به وادی استبداد و بندگی و رقیّت درنغلتیده‌اند. به‌عکس، بی‌تحرک شده‌اند، راکد، و عاجز از استفادهٔ بهینه از شناخت پراکنده‌ای که از مشخصات جوامع باز است. علتش این است که سیاست دموکراتیک، که تابع قیود قانونی معدودی است، گروه‌ها را قادر ساخته است امتیازات را برای خودشان محفوظ نگه دارند، و پخش درآمدها در جامعه را تشویق کرده است به‌نحوی که بیش‌تر تابع مکانیسم‌های سیاسی باشد تا مکانیسم‌های اقتصادی.(۸۳) لیبرال‌دموکراسی به جای آن‌که نفع عمومی را به حداکثر برساند (یعنی نفعی که هر فردی در چیزهایی چون ارزش ثابت پول، حاکمیت قانون، و پیش‌بینی‌پذیر بودن اعمال حکومت دارد)، رقابت برای کسب آرا سبب به وجود آمدن ائتلاف گروه‌های ذی‌نفع شده است که فقط به یُمن امتیازاتی که صرفاً حکومت قادر به اعطای آن‌هاست به‌هم‌بسته مانده‌اند. نظمی سیاسی از این دست ذاتاً ناپایدار است چون هیچ مکانیسم طبیعی و تصحیح‌کننده‌ای در آن نیست که معادل مکانیسم‌هایی باشد که در بازار هست. بنابراین، حکومت به جای آن‌که سازمانی باشد با مقاصد ضروری اما خاص محوله به آن، ماشینی شده است برای حل همهٔ مشکلات و رسیدگی به همهٔ شکوه‌ها و شکایت‌ها. اما همان‌گونه که هایک خاطرنشان می‌کند: «این از واقعیات است که اکثر شکوه‌ها و شکایت‌های افراد یا گروه‌های خاص را فقط با اقداماتی می‌توان برطرف کرد که شکوه‌ها و شکایت‌های تازه‌ای در جایی دیگر ایجاد می‌کند.»(۸۴)

سوای اختلالات پولی، دلیل این‌که اقتصاد بازار به نظر ناپایدار می‌آید این است که مداخلهٔ دائمی مکانیسم‌های خود-تصحیح‌گر آن را فلج کرده است. در این‌جا، طبق نظر هایک، بزرگ‌ترین عوامل ناپایدارکننده اتحادیه‌های کارگری هستند که می‌توانند تنظیم خودبه‌خودی بازار کار را با حفظ دستمزد در سطحی بالاتر از قیمت تهاتری بازار به هم بزنند. آن‌ها، در بسیاری از کشورهای غربی، به دلیل برخورداری از امتیازات قانونی، قادرند این کار را بکنند: امتیازاتی از قبیل معافیت از قانون ضرررسانی (در منازعات صنعتی) و بهره‌گیری از قوانین آسان‌گیرانهٔ منع اعتصاب‌شکنی. آن امتیاز اول گسست از آموزهٔ «حاکمیت قانون» هایک است، چون مانع از اِعمال قاعده‌ای همگانی بر گروه‌های خاص می‌شود و احتمالاً نمی‌توان آن را در یک نظم حقوقی همگانی کرد. این امتیاز حاصل قانون مصوب است و تصورناپذیر است که چنین قاعده‌ای به شکل خودانگیخته از دل فرایند حقوق عرفی برآمده باشد. سوای انحرافاتی که علتش تورم است، وجود امتیاز اتحادیه‌ای و بی‌انگیزه‌شدن برای کار، که مسببش سیاست‌های رفاهی و مربوط به مسکن است، علت‌های اصلی هستند. در نظریهٔ اقتصاد کلان کینزی، که صرفاً به مجموعه‌های کلی می‌پردازد، تقریباً همهٔ این مسائل نادیده گرفته شده‌اند. این نظریه‌پردازان به‌خطا بیکاری گسترده را گواه نوعی گرایش برهم‌زنندهٔ تعادل در نظام بازار می‌گیرند و متوجه نیستند که این بیکاری گسترده نشان‌دهندهٔ نقصی در فرایند تنظیم است که می‌توان رد آن را گرفت و به مداخلات ساختمان‌گرایانه رسید. تا زمانی که این نواقص به قوت خود باقی هستند و علاج نمی‌شوند، سیاست پولی تأثیری اندک یا موقتی بر بیکاری خواهد داشت.(۸۵)

افسانهٔ عدالت اجتماعی

اعتراض هایک به عدالت اجتماعی هم بر همین وجه متوجه تأثیر تخصیص‌های نادرست نظیر اقدامات اساساً دلبخواهی و عامدانه در بازتوزیع است که فرایند متعادل کنندهٔ یک کاتالاکسی را مختل می‌کنند.(۸۶) بنابراین،

در این‌جا، دغدغهٔ او نقض حق مالکیت کسب‌شده از طرق مشروع نیست که عدالت اجتماعی متضمن آن است؛ استدلال او در این‌جا این است که بازتوزیع اجباری درآمد برونداد واقعی یک کاتالاکسی را، با از میان برداشتن نابرابری‌هایی که علامتی برای جذب کار و سرمایه در پربازده‌ترین مکان‌هایش است، کاهش می‌دهد. هایک معتقد است که در غیاب چنین علائمی کار و سرمایه را ناگزیر دولت باید هدایت کند.

استدلال‌ها در زمینهٔ عدالت اجتماعی معمولاً مبتنی بر تمیز گذاشتن فرضی میان تولید و توزیع هستند: فرض می‌شود که حجم «معینی» از کالاها و خدمات وجود دارد که می‌تواند طبق اصول اخلاقی مجردی نظیر «استحقاق»، «نیاز»، یا «شایستگی» توزیع شود و طبق اصولی که طبق آن کالاها و خدمات در وهلهٔ نخست تولید می‌شوند. اما در کاتالاکسی‌ها چنین تمیزی وجود ندارد: درآمد برطبق بازده نهایی پیش‌بینی‌شدهٔ عوامل توزیع می‌شود و نتیجهٔ توزیع آن به هر شیوهٔ دیگری سبب کاهش حجم کالاها و خدمات خواهد شد. پس، درآمد هر شخصی در جامعه‌ای آزاد تابع ارزش خدمات او به دیگران است؛ این درآمد منطقاً هیچ ربطی به «شایستگی» یا «استحقاق» (به معنای اخلاقی‌شان) ندارد.(۸۷) هایک می‌گوید جوامع مدرن، که اصرار دارند شایستگی معیاری برای درآمد باشد، بقایای اخلاق جوامع بسته یا خصوصی را به نمایش می‌گذارند. اما اگر چنین باشد پس باید نتیجه گرفت این جوامع به شکلی خودانگیخته اخلاقیاتی متناسب با نظم اقتصادی سرمایه‌داری تولید نکرده‌اند.

نظم کاتالاکتیکی یک نظام دائماً در حال تغییر و تحول است و بنابراین مزدی که به کار تعلق می‌گیرد در طول زمان به نحو چشمگیری تغییر خواهد کرد. هر کوششی برای تحمیل یک الگوی درآمدها بر این نظام که مبتنی بر معیارهای غیراقتصادی باشد نه تنها فاتحهٔ کارایی اقتصادی را خواهد خواند، بلکه موجب فروپاشیدن «کوسموس» خواهد شد، چون تحمیل چنین الگویی افزایش گستردهٔ قانون «تسیس» را ضروری خواهد کرد.

استدلال‌های هایک علیه عدالت اجتماعی از یک زاویهٔ مطلقاً پیامدگرایانه است چرا که این استدلال‌ها از گرایش تخصیص نادرست در سیاست‌های بازتوزیع و تأثیر درازمدت آن بر نظم آزادی نشأت می‌گیرند. درست است که هایک می‌گوید عباراتی نظیر «عدالت اجتماعی» از لحاظ زبانی بی‌معنا هستند، اما استدلال‌های فلسفی‌اش را به حوزهٔ اخلاق مالکیت تسری نمی‌دهد. او یقیناً هیچ خط راهنمایی در مورد عادلانه یا ناعادلانه بودن مالکیت‌های خاص، پیش از عمل مبادله، و در طی فرایندش، در اختیار ما نمی‌گذارد. می‌شود حدس زد که موضع او در این مورد باید این موضع محافظه‌کارانه باشد که ما نباید ساختار موجود را مثلاً با اعمال قاعدهٔ تصحیحِ قانون طبیعی مختل کنیم، چون چنین کاری نظم غالب انتظارات را مختل خواهد کرد؛ و البته پیامدهای چنین اختلالی را نمی‌توان پیش‌بینی کرد.

مسئلهٔ کنترل کردن دولت

اگرچه روشن است که نظام‌های سیاسی خودبه‌خود مکانیسم‌های تصحیح‌کننده‌ای را نمی‌پرورانند، اما جالب توجه است که هایک نمی‌خواهد کارکردهای «کاتالاکسی» و «کوسموس» را با اِعمال محدودیت‌های عقل‌گرایانهٔ قانون طبیعی بر آن‌چه دولت‌ها عملاً انجام می‌دهند به آن‌ها بازگرداند، اما ترجیح می‌دهد رفتار دولت‌ها را تحت قید و بند سفت و سخت استلزامات قانونی و صوری قرار دهد. بنابراین، در قانون اساسی پیشنهادی او برای اصلاحات، که بسیار پیچیده، و تا حدودی غیرواقع‌بینانه است، دل به این می‌بندد که روایت تازه‌ای از تفکیک قوا ارائه کند که در آن مجالس نمایندگان انتخاب‌شده به شیوهٔ دموکراتیک آن قانون عمومی را به اجرا بگذارند که برای فعالیت دولت لازم است، و در عوض یک مجلس جداگانه انتخاب‌شده (که کم‌تر تابع سیاست حزبی است) این وظیفه را به عهده بگیرد که قواعد کلی رفتار عادلانه را وضع کند.(۸۸) بنابراین، مجلس دولتی باید در مورد این‌که مالیات‌ها صرف چه پروژه‌ای می‌شوند تصمیم بگیرد، حال آن‌که

مجلس قانون‌گذاری باید معین کند با چه قواعدی باید مالیات اخذ شود. در اصل و اساس قدرت دولت برای اخذ مالیات هیچ محدودیتی ندارد و بنابراین هیچ نوع هزینه کردن دولت هم حدی جدی ندارد؛ البته، بازار آزادِ پول مانع از این خواهد شد که هزینه‌های دولت از طریق شیوهٔ آسیب‌رسان و به لحاظ اقتصادی مضر تورم تأمین شود، اما هیچ حد عملی برای هزینه کردن دولت وجود ندارد.

بی‌تردید هایک تشخیصش درست بوده است که جدی‌ترین تهدید مختل‌کننده برای حفظ نظم خودانگیخته، تحت قواعد دموکراتیک فعلی، همان شکل‌گیری ناگزیر ائتلاف‌های گروه‌های ذی‌نفع است که جریان درآمد را در یک کاتالاکسی به سمت گروه‌های ارجح سیاسی منحرف می‌کند ـ که نهایتاً هم به زیان همه تمام می‌شود. مسئله این است که در این‌جا یک دام «خیر عمومی» هست چون هیچ فرد عاقلی، طبق فرضیات عادی رفتاری در لیبرالیسم کلاسیک، انگیزه‌ای برای ارتقای نفع عمومی ندارد. برای همین است که باید عنصری از عقل‌گرایی ساختمان‌گر در هر توضیحی برای نظم جامعهٔ آزاد وجود داشته باشد. انسان‌ها باید آن نهادهایی را که به‌صورت خودبه‌خودی آن‌ها را تشویق می‌کند که منافع درازمدتشان را به حداکثر برسانند طراحی و تأسیس کنند.(۸۹)

نتیجه‌گیری

در پایان باید گفت که نظریهٔ نظم خودانگیختهٔ هایک محصول دو تأثیرپذیری متمایز است که همیشه هم در یک جهت سیر نمی‌کنند. هایک در مقام یک نظریه‌پرداز اقتصادی، توضیحی دارد دربارهٔ صفات هماهنگ‌کنندهٔ «کاتالاکسی»، و در این‌جا بسیار بار مکانیسم‌هایی می‌کند که نظم را به وجود می‌آورند، و می‌توان توضیحی عقلانی در موردشان داد. اما در مقام نظریه‌پرداز حقوقی و اجتماعی، به‌عکس، میلش را خیلی زیاد به سمت نگرش محافظه‌کارانه و سنتی می‌دهد که، از زمان هیل به بعد، چنان این نگرش به عقل بی‌اعتماد بوده است که به ما تعلیم می‌دهد خودمان را کورکورانه به دست جریان وقایعی بسپاریم که تقریباً هیچ کنترلی بر آن نداریم. اما در این نگرش اخیر، عقل چنان ناتوان است که محال است بتوان نگاه نقادانه‌ای به جریان وقایع داشت. اما گواهی‌ها حاکی از این است که هیچ گرایش ضروری به تعادل در نظم حقوقی وجود ندارد، که در این صورت تکامل خودانگیخته را باید بازداشت و به سمت اقتدار «عقل» منحرفش کرد. اما نیروی ضدعقل‌گرایی در هایک چنان قوی است که درست همان‌قدر که علیه انواع آشنای جمع‌گرایی عقل‌گرایانه سخن می‌گوید، همان‌قدر هم علیه توجیه عقل‌گرایانهٔ نظم سرمایه‌دارانهٔ لیبرالیسم کلاسیک (که بسیار

نشأت‌گرفته از نظمی اخلاقی است که یک ساختار مجرد همگان‌شمول از حقوق فردی را با حرمت بسیار پاس می‌دارد). ادعای هایک، به پیروی از هیوم، برای «تقلیل» ادعاهای عقل می‌توانست کاملاً موفق از کار درآید چون اعتقاد او به تکامل خودانگیخته، و معیار فرمالیستی او برای ارزیابی فعالیت دولت، می‌تواند در دل جستجویی برای یافتن آن قواعد پایه‌ای لازم برای خدمت‌رسانی به جامعهٔ آزاد جای بگیرد. از برخی جهات، تفسیر تکاملی او بر نظریهٔ نظم خودانگیخته او را از سایر نویسندگانِ این سنت (مثلاً، منگر) متمایز می‌کند، نویسندگانی که استفاده از عقل را در ارزیابی نقادانهٔ حاصل کار فرایندهای طراحی‌نشده غیرمجاز نمی‌دانستند.

پی‌نویس‌ها

برای اطلاع از مشخصات کتاب‌ها و متونی که در این پی‌نویس‌ها آمده است به کتاب‌شناسی انتهای کتاب مراجعه کنید.

1. F. A. Hayek, *Law, Legislation and Liberty*, vol. I, *Rules and Order*, (1973), pp. 8-11; vol. III, *The Political Order of a Free People*, (1979), p. xii. It is in the latter that Hayek uses the word constructivistic' rather than the more familiar 'constructivist'.
2. See Hayek's essay, "The Results of Human Action but not of Human Design," in *Studies in Philosophy: Politics and Economics* (London: Routledge and Kegan Paul, 1967), pp. 96-105; see also the important article by Edna Ullmann-Margalit, "Invisible Hand Explanations," in *Synthese* 39 (1978): 263-291.
3. Adam Smith, *The Wealth of Nations,* R. H. Campbell and A. S. Skinner (eds.) p. 456. The reference to the 'invisible hand' occurs also in Smith's *Theory of Moral Sentiments*, D. D. Raphael and A. Macfie (eds.), p. 58.
4. Hayek, "Principles of a Liberal Social Order," in *Studies in Philosophy, Politics and Society,* p. 167. The only comprehensive treatment of contemporary social and economic problems from a Hayekian standpoint is Thomas Sowell's *Knowledge and Decisions* (1980).

5. Adam Smith, *The Wealth of Nations,* p. 456.
6. See Edna Ullmann-Margalit, "Invisible Hand Explanations," pp. 282-286.
7. Joseph Schumpeter, *A History of Economic Analysis,* p. 98.
8. See especially Marjorie Grice-Hutchinson, *The School of Salamanca;* Raymond de Roover, "Scholastic Economics," in *Quarterly Journal of Economics* 69 (1955): 162-190; and "Joseph Schumpeter and Classical Economics," in *Kyklos* 10 (1957): 115-146. See also Murray N. Rothbard, "New Light on the Prehistory of the Austrian School," in *The Foundations of Modern Austrian Economics,* E. Dolan (ed.), pp. 52-74.
9. Quoted in Grice-Hutchinson, *The School of Salamanca*, p. 48.
10. See appendix VII in Grice-Hutchinson, *The School of Salamanca*, pp. 112-115.
11. Quoted in Grice-Hutchinson, *The School of Salamanca*, p. 94.
12. Grice-Hutchinson, *The School of Salamanca*, p. 115.
13. De Roover, "Scholastic Economics," p. 185.
14. Grice-Hutchinson, *Early Economic Thought in Spain*, pp. 147-148.
15. Schumpeter, *A History of Economic Analysis*, p. 112.
16. For a concise exposition of Hale's jurisprudence see J. G. A. Pocock, *The Ancient Constitution and Feudal Law*, pp. 170-81.
17. Holdsworth, *A History of English Law*, vol. V, p. 505.
18. Holdsworth, *A History of English Law*, vol. V, p. 504.
19. Holdsworth, *A History of English Law,* vol. V, p. 509.
20. Bernard Mandeville, *The Fable of the Bees,* edited by Philip Harth (1970).
21. Mandeville, *The Fable of the Bees*, p. 85.
22. Mandeville, *The Fable of the Bees*, pp. 138-9.
23. Quoted in Hayek's essay "Bernard Mandeville," in *New Studies in Philosophy, Politics, Economics and the History of Ideas* (1978), p. 261.
24. See Jacob Viner, "An Introduction to Bernard Mandeville, *A Letter to Dion* (1732)," in *The Long View and the Short* (Glencoe: The Free Press, 1958), pp. 332-42.

25. Thomas Horne, *The Social and Political Thought of Bernard Mandeville* (London: Macmillan, 1978).
26. Mandeville, *The Fable of the Bees*, p. 371.
27. Maurice Goldsmith, "Public Virtues and Private Vices," *Eighteenth Century Studies* 9 (1976): 510.
28. Tucker's major work on political economy was the unfinished *Elements on Commerce and Theory of Taxation* (1754). See R. Schuyler (ed.), *Josiah Tucker: A Selection from His Economic and Political Writings*. For a recent biographical essay on Tucker, see G. Shelton, *Dean Tucker and Eighteenth-Century Economic and Political Thought*.
29. Review of Schyler's *Josiah Tucker: A Selection from His Economic and Political Writings,* in Viner's *The Long View and the Short*, p. 407.
30. Josiah Tucker, *Josiah Tucker: A Selection from His Economic and Political Writings,* p. 31.
31. See Bernard Semmel, "The Hume-Tucker Debate and Pitt's Trade Proposals," *Economic Journal* 75 (1965), pp. 759-70.
32. Hume, *A Treatise of Human Nature,* Book III, p. 578.
33. Hume, *A Treatise of Human Nature,* pp. 528-9.
34. See Duncan Forbes (ed.), *Adam Ferguson: An Essay on Civil Society,* p. 16. A detailed account of Ferguson's social philosophy can be found in David Kettler, *The Social and Political Thought of Adam Ferguson* (Ohio: Ohio State University Press, 1965).
35. Ferguson, *An Essay on Civil Society*, p. 122.
36. This point of view is forcefully argued in Donald Winch, *Adam Smith's Politics* (1978). More orthodox recent treatments of Smith include T. Campbell, *Adam Smith's Science of Morals* (1971); Andrew S. Skinner, *A System of Social Science* (1979); Knud Haarkonssen, *The Science of a Legislator* (1981); and E. G. West, *Adam Smith* (1969).
37. Smith, *The Wealth of Nations*, p. 25.
38. Smith, *The Theory of Moral Sentiments*, pp. 233-34.

39. Smith, *The Wealth of Nations*, p. 453.
40. Smith, *Lectures on Jurisprudence*, p. 32.
41. Smith, *The Wealth of Nations*, p. 788.
42. Frederic Bastiat, *The Law*, p. 6.
43. Carl Menger, *Problems of Economics and Sociology*, p. 146.
44. Menger, *Problems of Economics and Sociology*, p. 154.
45. Menger, *Problems of Economics and Sociology*, p. 233.
46. See following *Bibliography* for a comprehensive list of Hayek's major works.
47. Hayek, "Individualism: True and False," in *Individualism and Economic Order*, p. 23.
48. See especially Hayek's *The Constitution of Liberty* (1960), chapter 2.
49. Hayek, *The Constitution of Liberty*, p. 29.
50. Hayek, *Law, Legislation and Liberty,* vol. II, *The Mirage of Social Justice*, pp. 109-110.
51. See Ludwig Lachmann, "From Mises to Shackle," *Journal of Economic Literature* 14 (1976): 54-62. For a sophisticated critique of the extreme 'subjectivists', see G. P. O'Driscoll, Jr. "Spontaneous Order and the Co-ordination of Economic Activities," in *New Directions in Austrian Economics,* Louis M. Spadaro (ed.), pp. 111-142.
52. Hayek's views are contained in the following essays, "The Use of Knowledge in Society," and "The Meaning of Competition," at pp. 77-91 and 91-106, respectively, in *Individualism and Economic Order*. Also, Hayek's theory of the competitive process emerged from his critique of those socialists who tried to use the neoclassical equilibrium as a model for a socialist economy without private property and a decentralized market. See Hayek's three essays on "Socialist Calculation," in *Individualism and Economic Order*, pp. 119-208. Israel Kirzner has produced a sophisticated version of Hayek's pioneering ideas in

Competition and Entrepreneurship. See also S. C. Littlechild, *The Fallacy of the Mixed Economy*.

53. See Hayek's "Competition as a Discovery Procedure," in *New Studies in Philosophy, Politics, Economics and the History of Ideas*, pp. 179-90.
54. Hayek, "The Use of Knowledge in Society," in *Individualism and Economic Order*, p. 86.
55. Hayek, "The Use of Knowledge in Society," in *Individualism and Economic Order*, p. 87.
56. For Hayek's recent thoughts on these topics, see *Law, Legislation and Liberty*, vol. III, *The Political Order of a Free People*, chapter 14.
57. Hayek, *Constitution of Liberty*, p. 365.
58. For expositions of the Austrian theory of the trade cycle see the following: F. A. Hayek, *Prices and Production* (2nd edition); Hayek, *Monetary Theory and the Trade Cycle;* G. Haberler, *Prosperity and Depression*, and G. O'Driscoll, *Economics as a Co-ordination Problem*.
59. See Hayek's *Prices and Production* (2nd edition), pp. 34-42.
60. See "The Campaign Against Keynesian Inflation," in Hayek's *New Studies in Philosophy, Politics, Economics and the History of Ideas*, p. 212.
61. Hayek, *The Pure Theory of Capital*, p. 408.
62. First suggested in 1976; see Hayek's *The Denationalisation of Money* (2nd edition).
63. Hayek, *The Denationalisation of Money* (2nd edition), p. 19.
64. Hayek, "Principles of a Liberal Social Order," in *Studies in Philosophy, Politics and Economics*, p. 162.
65. See Hayek, *The Constitution of Liberty*, chapter 13.
66. Hayek, *Law, Legislation and Liberty*, vol. II, *The Mirage of Social Justice*, p. 116.
67. Hayek, *Law, Legislation and Liberty*, vol. I, *Rules and Order*, p. 36.
68. See Hayek, *Rules and Order*, chapter 5.
69. Bruno Leoni, *Freedom and the Law* (1961).

70. Hayek, *Rules and Order*, pp. 18-23.

71. Hayek, *Constitution of Liberty*, pp. 58-61.

72. See "Rules, Perception and Intelligibility," *Studies in Philosophy, Politics and Economics*, p. 47.

73. See Hayek's Epilogue, "Three Sources of Human Values," *Law, Legislation and Liberty,* vol. III, *The Political Order of a Free People,* pp. 154-155.

74. Hayek, *Rules and Order,* p. 41.

75. Hayek, *Rules and Order,* p. 73.

76. Hayek, "Three Sources of Human Values," p. 166, (see note 73 above).

77. Hayek, "Three Sources of Human Values," p. 167.

78. Hayek, "Three Sources of Human Values," p. 158.

79. Hayek, *Rules and Order,* p. 88.

80. Hayek, "Three Sources of Human Values," p. 167.

81. Hayek, *Rules and Order,* pp. 48-54.

82. Hayek, *The Constitution of Liberty*, pp. 207-210.

83. Hayek, *The Political Order of a Free People*, p. 13.

84. Hayek, *Rules and Order,* p. 144.

85. See especially "The Campaign Against Keynesian Inflation," pp. 191-217.

86. See Hayek, *Law, Legislation and Liberty*, vol. II, *The Mirage of Social Justice*, chapter 10.

87. Hayek, *The Constitution of Liberty*, pp. 93-9.

88. See *The Political Order of a Free People*, chapter 17.

89. For a contractarian critique of Hayek's doctrine of evolution, see James Buchanan, "Law and the Invisible Hand," in *Freedom in Constitutional Contract*, pp. 25-39.

کتاب‌شناسی

کتاب‌ها

Andreski, S. (ed.). *Herbert Spencer-Structure, Function and Evolution*. London: Nelson, 1972.

Barry, Norman. *Hayek's Social and Economic Philosophy*. London: Macmillan, 1979.

Bastiat, Frederic. *The Law*. New York: Foundation for Economic Education, 1950.

———. *Economic Harmonies*. New York: Foundation for Economic Education, 1964.

Bateson, Gregory. "Conscious Purpose Versus Nature," in *Steps to an Ecology of Mind*. New York: Random House (Ballantine Books), 1972: 426-439.

———. *Mind and Nature: A Necessary Unity*. New York: E. P. Dutton, 1979.

Bertalanffy, Ludwin von. *Robots, Men and Minds: Psychology in the Modern World*. New York: George Braziller, 1967.

Bronowski, J. *Science and Human Values*. New York: Harper & Row, 1956.

———. *The Identity of Man*. Garden City, New York: The Natural History Press, 1965.

Bryson, Gladys. *Man and Society*. Princeton: Princeton University Press, 1945.

Buchanan, James. *Freedom in Constitutional Contract*. College Station: Texas A & M University Press, 1977.

Campbell, T. D. *Adam Smith's Science of Morals*. London: George Allen & Unwin, & University of Glasgow Social and Economic Studies, 1971.

———. *Seven Theories of Human Society*. Oxford: Clarendon Press, 1981.

Chitnis, Anand C. *The Scottish Enlightenment: A Social History*. London: Croom Helm, 1976.

Cunningham, Robert L. *Liberty and the Rule of Law*. College Station: Texas A & M University Press, 1978.

Dolan, Edwin G. (ed.). *The Foundations of Modern Austrian Economics*. Kansas City: Sheed & Ward Inc., 1976.

Ferguson, Adam. *An Essay on Civil Society*. Edinburgh: Edinburgh University Press, 1966.

Forbes, Duncan. *Hume's Philosophical Politics*. Cambridge: Cambridge University Press, 1975.

———. *Adam Ferguson and the Idea of Community*. Paisley: Gleniffer Press, 1979.

Grice-Hutchinson, Marjorie. *The School of Salamanca*. London: Oxford University Press, 1952.

———. *Early Economic Thought in Spain*. London: George Allen & Unwin, 1978.

Haarkonssen, Knud. *The Science of a Legislator: The National Jurisprudence of David Hume and Adam Smith*. Cambridge: Cambridge University Press, 1981.

Haberler, Gottfried. *Prosperity and Depression*. Geneva: League of Nations, 1937, (5th edition, Harvard University Press, 1964).

Hayek, F. A. *Prices and Production*. London: Routledge & Kegan Paul, 1931, (2nd edition, 1935).

———. *Monetary Theory and the Trade Cycle*. London: Jonathan Cape, 1933.

________. *Collectivist Economic Planning.* London: Routledge & Kegan Paul, 1935.

________. *The Pure Theory of Capital.* London: Routledge & Kegan Paul, 1941.

________. *The Road to Serfdom.* London: Routledge & Kegan Paul, 1944.

________. *Individualism and Economic Order.* London: Routledge & Kegan Paul, 1948.

________. *The Sensory Order.* London: Routledge & Kegan Paul, 1952.

________. *The Counter-revolution of Science.* Glencoe: The Free Press, 1955.

________. *The Constitution of Liberty.* London: Routledge & Kegan Paul, 1960.

________. *Studies in Philosophy, Politics and Economics.* London: Routledge & Kegan Paul, 1967.

________. *Law, Legislation and Liberty.* London: Routledge & Kegan Paul, vol. I, *Rules and Order*, 1973; vol. II, *The Mirage of Social Justice*, 1976; vol. III, *The Political Order of a Free People*, 1979.

________. *The Denationalisation of Money.* London: Institute of Economic Affairs, 1976, (2nd edition, 1978).

________. *New Studies in Philosophy, Politics, Economics and the History of Ideas.* London: Routledge & Kegan Paul, 1978.

Hendel, Charles W. (ed.). *Hume's Political Essays.* Indianapolis: Bobbs Merrill, 1953.

Hirschmann, Albert O. *The Passions and the Interests*. Princeton: Princeton University Press, 1977.

Holdsworth, Sir William. *A History of English Law*, vol. V. London: Methuen & Sweet & Maxwell, 1924.

Horne, Thomas. *The Social and Political Thought of Bernard Mandeville*. London: Macmillan, 1978.

Hoy, Calvin M. *Hayek's Philosophy of Liberty*. Ph. D. thesis; Columbia University, 1982.

Hume, David. *A Treatise of Human Nature,* edited by L. A. Selby-Bigge. London: Oxford University Press, 1888.

_________. *Enquiries Concerning the Human Understanding and Concerning the Principles of Morals*. Edited by L. A. Selby-Bigge. London: Oxford University Press, 2nd edition, 1902.

_________. *Writings on Economics*. Edited with an Introduction by Eugene Rotwein. New York: Books for Libraries Press, 1955.

Kettler, David. *The Social and Political Thought of Adam Ferguson*. Columbus: Ohio State University Press, 1965.

Kirzner, Israel. *Competition and Entrepreneurship.* Chicago: Chicago University Press, 1973.

Koestler, Arthur. *Janus: A Summing Up*. New York: Random House, 1978.

Koestler, Arthur, and Smythies, J. R. (eds.). *Beyond Reductionism-the Alpbach Symposium*. London 1969.

Langford, Thomas A., and Poteat, William H. (eds.). "A Bibliography of Michael Polanyi's Social and Philosophical Writings" compiled by Richard L. Gelwick, in *Intellect and Hope: Essays in the Thought of Michael Polanyi*. Durham, N. C.: Duke University Press, 1968: 432-446.

Leoni, Bruno. *Freedom and the Law,* New Jersey: Van Nostrand, 1961.

Lindgren, J. *The Social Philosophy of Adam Smith*. The Hague: Martinus Nijhoff, 1973.

Lipset, David. *Gregory Bateson-The Legacy of a Scientist*. Englewood Cliffs: Prentice-Hall, Inc., 1980.

Littlechild, S. C. *The Fallacy of the Mixed Economy.* London: Institute of Economic Affairs, 1978.

Macfie, A. L. *The Individual in Society.* London: George Allen & Unwin, 1967.

Mandeville, Bernard. *The Fable of the Bees.* Edited with an Introduction by Philip Harth. Harmondsworth: Pelican, 1970.

———. *The Fable of the Bees*. Edited with an Introduction by F. Kaye. London: Oxford University Press, 1924.

Meek, R. L. (ed.). *Precursors of Adam Smith*. London: Dent, 1973.

Menger, Carl. *Problems of Economics and Sociology*. Translated by Francis J. Nock, edited with an Introduction by Louis Schneider. Urbana: University of Illinois Press, 1963.

Mises, Ludwig von. *Human Action*. Chicago: Henry Regnery, 1966.

de Molinari, Gustave. *The Society of Tomorrow*. New York: G. P. Putnam's Sons, 1904.

O'Driscoll, G., Jr. *Economics as a Co-ordination Problem: The Contributions of Friedrich A. Hayek*. Kansas: Sheed, Andrews, & McMeel, 1977.

———. (ed.), *Adam Smith and Modern Political Economy*. Ames: Iowa State University Press, 1979.

Peel, J. D. Y. *Herbert Spencer: The Evolution of a Sociologist*. London: Heinemann, 1971.

Pocock, J. G. A. *The Ancient Constitution and Feudal Law*. Cambridge University Press, 1957.

Polanyi, Michael. *The Contempt of Freedom: The Russian Experiment and After*. London: Watts & Co., 1940.

———. "The Determinants of Social Action," in *Roads to Freedom: Essays in Honor of Friedrich A. von Hayek*. Edited by Erich Streissler. London: Routledge & Kegan Paul, Ltd., 165-179.

———. "The Foundations of Academic Freedom," in *Society for Freedom in Science Occasional Pamphlet* No. 6 (Sept. 1947).

———. *The Logic of Liberty: Reflections and Rejoinders*. Chicago: The University of Chicago Press, 1956, 1980.

———. *Personal Knowledge: Towards a Post-Critical Philosophy*. Chicago: University of Chicago Press, 1958.

———. "The Planning of Science," *Society for Freedom in Science Occasional Pamphlet* No. 4(1946).

________. "Pure and Applied Science and their Appropriate Forms of Organization." *Society for Freedom in Science Occasional Pamphlet* No. 14 (December 1953).

________. *The Study of Man.* (The Lindsay Memorial Lectures Given at the University College of North Staffordshire, 1958.) Chicago: University of Chicago Press, 1955.

________. *The Tacit Dimension*. Garden City, New York: Doubleday and Co., 1966.

Popper, Karl R. *The Poverty of Historicism*. London: Routledge & Kegan Paul, 1957.

Rothbard, Murray N. *Power and Market*. Menlo Park, California: Institute for Humane Studies, 1970.

Schneider, Louis (ed.). *The Scottish Moralists*. Chicago: University of Chicago Press, 1967.

Shackle, G. L. S. *Epistemics and Economics*. Cambridge: Cambridge University Press, 1972.

Shelton, George. *Dean Tucker and Eighteenth-Century Economics and Political Thought*. London: Macmillan, 1981.

Skinner, Andrew S. A *System of Social Science: Papers Relating to Adam Smith*. London: Oxford University Press, 1979.

Smith, Adam. *The Theory of Moral Sentiments*. Edited by D. D. Raphael & A. Macfie. Oxford: Clarendon Press, 1976.

________. *An Inquiry into the Nature and Causes of the Wealth of Nations*. Edited by R. H. Campbell & A. S. Skinner. Oxford: Clarendon Press, 1976.

________. *Lectures on Jurisprudence*. Edited by R. L. Meek, D. D. Raphael, & P. C. Stein. Oxford: Clarendon Press, 1978.

Spadaro, Louis (ed.). *New Directions in Austrian Economics*. Kansas City: Sheed, Andrews, & McMeel, 1978.

Sowell, Thomas. *Knowledge and Decisions*. New York: Basic Books, 1980.

Spencer, Herbert. *Social Statics*. Farnborough: Gregg International, 1970.

________. *The man v the State*. Edited with an Introduction by Donald Macrae. Harmondsworth: Pelican, 1970.

Tucker, Josiah. *Josiah Tucker: A Selection from His Economic and Political Writings*. New York: Columbia University Press, 1931.

Viner, Jacob. *The Long View and the Short*. Glencoe: Free Press, 1958.

West, E. G. *Adam Smith*, New York: Arlington House, 1969.

White, Lawrence H. *Free Banking in Britain: Theory, Experience and Debate*, 1800-1845. Ph.D. thesis: UCLA, 1982.

Wilson, T. & Skinner, A. S. (eds.). *The Market and the State: Essays in Honour of Adam Smith*. Oxford: Clarendon Press, 1976.

Wiltshire, D. *The Social and Political Thought of Herbert Spencer*. London: Oxford University Press, 1978.

Winch, Donald.*Adam Smith's Politics*. Cambridge: Cambridge University Press, 1978.

مقالات

Campbell, T. D. & Ross, I. S. "The Utilitarianism of Adam Smith's Policy Advice." *Journal of the History of Ideas* 42 (1981): 73-92.

Goldsmith, Maurice. "Public Virtues and Private Vices." *Eighteenth Century Studies* 9 (1976): 477-510.

________. "Mandeville and the Spirit of Capitalism." *Journal of British Studies* 17 (1977): 63-81.

Gordon, Scott. "The Political Economy of F. A. Hayek." *Canadian Journal of Economics* 14 (1981): 470-87.

Gray, John N. "F. A. Hayek on Liberty and Tradition.". *Journal of Libertarian Studies* 4 (1980): 119-137.

Hamowy, Ronald. "Adam Smith, Adam Ferguson, and the Division of Labour," *Economica* 35 (1968): 249-259.

———. "Freedom and the Rule of Law in F. A. Hayek." *Il Politico* (1971): 340-377.

———. "Law and the Liberal Society: F. A. Hayek's Constitution of Liberty." *Journal of Libertarian Studies* 2 (1978): 287-297.

Horne, Thomas. "Envy and Commercial Society." *Political Theory* 9 (1981): 557-569.

Lachmann, Ludwig. "From Mises to Shackle." *Journal of Economic Literature* 14 (1976): 54-62.

Lavoie, Don. "The Market as a procedure for the Discovery and Conveyance of Inarticulate Knowledge." Paper presented at the Liberty Fund conference on Thomas Sowell, *Knowledge and Decisions*, April 1982.

de Roover, Raymond. "Scholastic Economics." *Quarterly Journal of Economics* 69 (1955): 161-190.

———. "Joseph Schumpeter and Scholastic Economics." *Kyklos* 10 (1957): 115-146.

Rosenburg, N. "Adam Smith on the Division of Labour: Two Views or One?" *Economica* 32 (1965): 127-139.

Semmel, Bernard. "The Hume-Tucker Debate and Pitt's Trade Proposals." *Economic Journal* 75 (1965): 115-146.

Ullmann-Margalit, Edna. "Invisible Hand Explanations." *Synthese* 39 (1978): 263-291.

Vernon, Richard. "Unintended Consequences." *Political Theory* 7 (1979): 57-74.

West, E. G. "Adam Smith's Two Views on the Division of Labour." *Economica* 31 (1964): 23-32.

متون مورد ارجاع در متن

متون کلاسیک دربارهٔ آزادی

Selected texts from "The School of Salamanca" in Marjorie Grice-Hutchinson, *The School of Salamanca* (London: Oxford University Press, 1952).

Sir Matthew Hale, "Reflections by the Lrd. Cheife Justice Hale on Mr. Hobbes's *Dialogue of the Law*" (1670s?).

Bernard Mandeville, *The Fable of the Bees* (1714).

Josiah Tucker, *Elements on Commerce and Theory of Taxation* (1754).

David Hume, *A Treatise of Human Nature* (1737), *Enquiry Concerning the Principles of Morals* (1751), and *Essays: Moral, Political, and Literary* (1752) (e-version at Econlib).

Adam Ferguson, *An Essay on the History of Civil Society* (1767).

Adam Smith, *The Theory of Moral Sentiments* (1759) (e-version at Econlib), *An Inquiry into the Nature and Causes of the Wealth of Nations* (1776) (e-version at Econlib) *and Lectures on Jurisprudence* (1762-66).

Frederic Bastiat, *The Law* (1850) (e-version at Econlib) and *Economic Harmonies* (1850) (e-version at Econlib).

Herbert Spencer, *Social Statics* (1851) and *The Man v the State* (1884).

Carl Menger, *Problems of Economics and Sociology* (1883).

Gustave de Molinari, *The Society of Tomorrow* (1899, 1902) (e-version at Econlib).

سایر آثار

See the Bibliography at the end of the Essay for more details.

منابع

This essay first appeared in the journal *Literature of Liberty*, vol. V, no. 2, Summer 1982, published by the Cato Institute (1978-1979) and the Institute for Humane Studies (1980-1982). It is republished with thanks to the original copyright holders.

متون مرتبط با متن

Authors: Thomas Hobbes, David Hume , Adam Smith, Herbert Spencer .

Essays: Readers' Forum on Norman Barry's essay "The Tradition of Spontaneous Order"

علی‌رغم پیچیدگی جهان اجتماعی، که به نظر می‌رسد سدّ راه وجود تنظیماتی است که بتوان با مشاهدهٔ تجربیِ مشخصشان کرد، یک نظم فرضی هست که می‌توان آن را از دل گرایش‌ها، اعمال، و عقاید افراد استخراج کرد و این نظم قدرت توضیحی زیادی هم دارد. آنچه در نظریهٔ نظم خودانگیخته بسیار مهم است این است که نهادها و ورزه‌هایی که این نظریه مورد پژوهش و بررسی قرار می‌دهد نوعی از الگوهای دارای اسکلت مناسب را از خود بروز می‌دهند که به نظر می‌رسد حاصل کار یک ذهن طراح توانای همه‌چیزدان است، درحالی‌که عملاً و درواقع حاصل جمع خودانگیختهٔ عمل ذاتاً هماهنگ میلیون‌ها فردی است که اصلاً قصد نداشته‌اند به چنین نظم‌هایی در کل برسند. توضیح این‌گونه الگوهای اجتماعی، از زمان آدام اسمیت، نامی پیدا کرده است: «دست نامرئی». در این نظم، انسان به سمت یاری رساندن به تحقق اهدافی رانده می‌شود که اصلاً قصد و نیّتش را نداشته است. مدعای نظریهٔ نظم خودانگیخته این است که ساختارهای کلی حاصل جمع اَعمال افراد است.

۲۰۰۰ تومان

ISBN: 964-185-034-2



